

هو الحکیم الخبیر

نقشه راه تمدن نوین اسلامی

(پیش نویس مفهومی ، شماره ۱)



عبد الحمید نقره کار

مدیر کار گروه هنر ، معماری و شهرسازی

۹۳/۱۰/۱۴

فهرست کلی

نقشه راه تمدن نوین اسلامی

پیش‌نویس مفهومی - شماره یک

- ۱- آسیب‌های وضع موجود و راه‌های کلی آنها
- ۲- اسلام و زیبایی‌شناسی
- ۳- حکمت هنر اسلامی
- ۴- حکمت هنر اسلامی و معماری
- ۵- حکمت هنر اسلامی و شهرسازی
- ۶- ارکان تحقق هویت اسلامی در یک شهر
- ۷- شهرسازی و فقه اسلامی
- ۸- بهره‌برداری از تجربیات ارزشمند گذشته
- ۹- منابع و مآخذ
- ۱۰- پیوست‌ها

فهرست تفصیلی نقشه راه تمدن نوین اسلامی

پیش نویس مفهومی - شماره یک

پیشگفتار

۱- آسیب های وضع موجود و راه حل های کلی آنها

- ۱-۱- آسیب شناسی از رویکردهای معاصر در تبیین عالم و آدم
- ۱-۲- اسلام مکتب الهی در تبیین عالم و آدم و فرایندهای انسانی
- ۱-۳- اسلام و علوم بشری

۲- اسلام و زیبایی شناسی

- ۲-۱- معبود شناسی و زیبایی
- ۲-۲- هستی شناسی و انواع زیبایی ها
- ۲-۳- انسان شناسی و انواع زیبایی ها
- ۲-۴- معرفت شناسی و انواع زیبایی ها
- ۲-۵- مفهوم زشتی

۳- حکمت هنر اسلامی

- ۳-۱- تعریف هنر و اثر هنری
- ۳-۲- فرایندهای انسانی و مشیت الهی
- ۳-۳- پنج مرحله در فرایند های انسانی برای خلق آثار مطلوب
- ۳-۴- رابطه ایده با پدیده هنرمند
- ۳-۵- رابطه مخاطبین با پدیده هنری
- ۳-۶- رابطه مخاطبین با هنرمند
- ۳-۷- هنر ممدوح یا الهی
- ۳-۸- هنر مذموم یا شیطانی

۴- حکمت هنر اسلامی و معماری

- ۴-۱- مفهوم معماری و تعریف آن
- ۴-۲- بهره برداری و الهام از معماری آفرینش
- ۴-۳- بهره برداری از تجربیات و آثار اصیل گذشته

۵- حکمت هنر اسلامی و شهرسازی

- ۵-۱- مفهوم شهر
- ۵-۲- تعریف شهرسازی

۶- ارکان چهارگانه برای تحقق هویت اسلامی در یک شهر

۶-۱- مکتب اسلام باید منبع و مبنای راهبردها و راهکارهای شهرسازی باشد

۶-۲- کلیه مدیران باید متخصص و متعهد باشند

۶-۳- رفتار فردی و اجتماعی شهروندان باید اسلامی باشد

۶-۴- معماران و شهرسازان باید متخصص و متعهد باشند

۷- شهرسازی و فقه اسلامی

۷-۱- اصول برنامه ریزی و فقه اسلامی

۷-۲- اصول طراحی شهری و فقه اسلامی

۷-۳- منظر شهری و فقه اسلامی

۷-۴- شهرسازی و اصول اجتهاد اسلامی (در تشیع)

۸- بهره برداری از تجربیات ارزشمند گذشته

پیشگفتار

۱- آسیب‌ها و وضع موجود و راه‌حل‌های کلی آنها

۱-۱- آسیب‌شناسی از رویکردهای معاصر در تبیین عالم و آدم

منادیان مکاتب بشری، از آنجا که در عالم حاضر حضور دارند و از اوّل و آخر عالم غایبند. بنابراین یا در عالم مُلک متوقف می‌شوند و خلقت را طبیعت و انسان را حیوان می‌پندارند و در پائین‌ترین مرحله وجود اسفل السافلین هستی سیر می‌نمایند. و یا برای نفوذ به عالم باطن و ملکوت اعلی، از مسیر غیر تقوایی و بدون اذن الهی سیر می‌کنند؛ به عالم غیب و ساحت انسان کامل و مرتبه اعلای وجود اعلی‌علین هستی راه نمی‌برند. همه این مکاتب با محروم کردن خود از وحی الهی و مفسرین معصوم آن یا غربی می‌شوند و یا شرقی و در هر حال یا ناقص هستند و یا منحرف و رویکرد‌های آنها در همه عرصه‌ها از جمله خلق آثار هنری، معماری و شهرسازی، عالم را به فساد کشانده و می‌کشاند و انسان‌ها را در معرض تنازع حیوانی قرار داده و قرار می‌دهد.

۱-۲- اسلام مکتب الهی در تبیین عالم و آدم و فرایندهای انسانی

خداوند حکیم و رحیم، از خلقت عظیم و شگفت‌انگیز خود برای انسان، منتی بر آنها نمی‌گذارد، اما از ارسال پیامبران و پیام الهی به دلیل هدایت آنها به عالیترین مراتب وجود، منت می‌گذارد و از آنها شکر این دو موهبت الهی یعنی کلام الهی و سنت معصومین (س) را مطالبه می‌کند و از کفران و شرک بر آنها انذار می‌نماید. مکتب الهی و جهانی اسلام، با دو مؤلفه بنیانی و انفکاک‌ناپذیر قرآن که تبیین عالم‌تکوین است و سنت معصومین (س) که کلام، رفتار و آثارشان معصومانه است، مکتبی است جامع و مانع، خطا‌ناپذیر، با راهبردهای مفهومی حکمت‌نظری یا اعتقادات و راهکارهای کاربردی حکمت‌عملی یا احکام مجموعاً اصولی فرازمانی و فرامکانی هستند، اصول مذکور از طریق قواعد دهگانه اجتهاد تفریعی اجتهاد مبتنی بر اصول ثابت می‌تواند با توجه به مجموع شرایط و مقتضیات متغیر، نسبی، متکثر و زمانی و مکانی برای مجموع نیازهای ثابت و تکاملی انسانها، راه‌حل‌هایی حکیمانه و عادلانه در جهت خلق آثار اصیل و ارزشمند ارائه نماید.

۱-۳- اسلام و علوم بشری

مجموع علوم بشری که بوسیله عقل یعنی پیامبر درونی از طریق استقراء یعنی علوم تجربی آغاز می‌شود و با بدیهیات عقلی یعنی علوم فلسفی و قیاس‌ارزش‌های اخلاقی و سلوک تقوایی (عرفانی) تا ادراک و شهود وجه الهی گسترش می‌یابد، این علوم از طریق استدلال منطقی و روش تفسیری استنباط می‌شود، معرفت‌های تجربی، غیر یقینی (ظنی)، محدود و ابطال‌پذیر می‌باشند. اما از منظر اسلامی این علوم نیز عقلانی است و آنچه عقلانی است، اسلامی است و تا نقض نشده است، رعایت آنها در عمل برای همه الزامی است. مکتب اسلام با مبنا قرار دادن دو منبع عقل و نقل، ضمن بهره‌برداری از مجموع علوم بشری و دستاوردهای عقلانی آن، در مقام عمل، از منبع الهی، خطا‌ناپذیر و نامحدود نقل و یا عقل کل یعنی کلام الهی و سنت معصومین (س) نیز بهره‌برداری نموده و معرفت‌های خود را از علت فاعلی پدیده‌ها و استعدادهای بالقوه آنها تا استعدادهای بالفعل و در نهایت سرآمد‌ها و غایب‌پدیده‌های عالم و آدم را تشریح می‌نماید. اسلام برای موارد ظاهراً متضاد بین گزاره‌های عقلانی و وحیانی، راه‌حل‌هایی کارگشا ارائه نموده است.

۲-اسلام و زیبایی شناسی

زیبائی و گرایشات زیبایی طلبی انسان ها در قرآن مفهومی قرار دادی ، جعلی و اعتباری نظیر مفهوم زیبایی شناسی در فرهنگ غربی استتیک ندارد. زیبایی طلبی انسان در قرآن مفهومی است حقیقی ، ذاتی ، انسانی ، نوعی و دارای جهت و غایت مشخص و غیر قابل تبدیل و تحویل است. از آنجا که مفهوم زیبایی و زیبایی شناسی در مکتب اسلام امری وجودی و فطری است بنابراین مبتنی بر مباحث معبود شناسی ، هستی شناسی ، انسان شناسی و معرفت شناسی تبیین و تفسیر می شود.

۲-۱-معبود شناسی و زیبایی

از منظر اسلامی خداوند یکتا (واجب الوجود) حقیقت ، خیر و زیبایی مطلق است و کلیه پدیده ها از ذات زیبای او با استعدادها و قابلیت های مختلف و متنوع نازل شده اند، غایت وجودی آنها بسوی ذات زیبای او و مبتنی بر قابلیت وجودی آنهاست. خالق هستی خود را در مقام ذات با کلمه او (هُوَ) معرفی می نماید ، یعنی آن حقیقت لایتناهی ، که از او هستیم و به سوی او گرایش ذاتی داریم اما به او احاطه وجودی نداریم ، فقط قادر به ملاحظه وجه آن زیبای مطلق می باشیم ، آنچنانکه پیامبر معظم اسلام (ص) در سفر معراج خود ، به آن بارگاه شگفت انگیز و در مقام اعلیٰ علین نائل شدند.

در مرتبه ای نازل تر و در مقام کلمه (الله) یعنی آن معبود آشنا برای دل ها ، خداوند متعال خود را با حدود یکصد صفت حُسن معرفی می نماید و از ما دعوت می نماید او را با این صفات بخوانیم (فَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا-۱۸۰/اعراف). این خواندن به مفهوم گرایش ذاتی و فطری انسان و تبیین استعداد و قابلیت انسان برای درک همه صفات ذاتی و فعلی خداوند است. هیچ مکتب بشری و حتی دینی تا کنون ، مفهوم زیبایی را با این تعداد از صفات و با این وسعت و عمق ، که در قرآن و احادیث معتبر آمده است ، تبیین نکرده است . ترکیب این صفات با یکدیگر نظیر جملات دعای جوشن کبیر مفهوم زیبایی و تجلیات آن را تا بی نهایت متنوع توصیف می نماید..

۲-۲-هستی شناسی و انواع زیبایی ها

خورشید تابان و فیاض الهی در مقام خالقیت و نزول توحیدی خود از مقام ذات ، مراتب وجود را به طور کلی در سه مرتبه کلی ، خلق نموده است به ترتیب :

□ عالم جبروت (عقول مجرده)

□ عالم ملکوت (ماده و صورت های ملکوتی)

□ عالم مُلک (ماده و صورت های مادی)

خلق نموده است . بنابراین زیبای مطلق در عالم عقول با صفات بسیط و کلی یکصد صفت ذاتی و فعلی و در عالم ملکوت با ماده و صورت هایی که مُکتفی هستند یعنی غیر از ذات الهی به چیز دیگری وابسته نیستند و در عالم ملک با ماده و صورتهای مُلکی که نسبی ، جزئی ناقص و وابسته هستند به ترتیب و با قوت های مختلف تجلی یافته است. در فرهنگ اسلامی، زیبایی با وجود به نسبت قوت آن تعریف شده است . این تعریف به دلیل آنکه همه پدیده های بالقوه و بالفعل از گذشته تا حال و آینده را در بر می گیرد ، تعریفی جامع و مانع تلقی می شود. از آنجا که ادراک زیبایی ، متأخر از ادراک وجود است ، و از آنجا که وجود، دارای سه مرتبه است ، بنابراین مفهوم زیبایی هم دارای سه نوع به ترتیب زیر می باشد:

- زیبایی‌های معقول یا مفهومی
- زیبایی‌های ملکوتی یا باطنی
- زیبایی‌های مَلَکی یا ظاهری

۲-۳- انسان‌شناسی و انواع زیبایی‌ها

با توجه به نفوس چهارگانه انسان، منقول از حضرت علی (ع) یعنی نفوس گیاهی، حیوانی، عقلانی و روحانی و قوای پنجگانه و خواص دوگانه آنها، گرایش‌ات نفسانی یعنی کمال طلبی و زیبایی طلبی انسانها، مبتنی بر هر یک از نفوس مزبور، ابعاد و انواع چهارگانه‌ای به شرح ذیل دارند:

۱) **نفس گیاهی** انسان مانند گیاهان، گرایش ذاتی به حیات و رشد گیاهی پویائی نباتی و در مقابل عدم گرایش به خشکی و سکون مادی دارد. مفهوم کمال طلبی و زیبایی طلبی در این نفس گرایش به سرسبزی و پویائی و حیات گیاهی است. زشتی در این نفس به مفهوم خشکی و سکون مادی است.

۲) **نفس حیوانی** انسان که قرآن از آن با نام نفس اماره یاد می‌کند، مانند حیوانات، از طریق حواس پنج‌گانه دیداری، شنوایی، بویایی، چشائی و لامسه گرایش ذاتی به لذت‌های ناشی از برخورداریهای هر یک از حواس مزبور دارد. در فلسفه اخلاق به آن شهوت و غضب می‌گویند. مفهوم کمال خواهی و زیبایی طلبی در این نفس، گرایش ذاتی به لذت‌های ناشی از حواس پنج‌گانه و مفهوم زشتی به معنای عدم برخورداری از آن لذت‌هاست.

۳) **نفس عقلانی** یا همان پیامبر درونی انسان، که قرآن از آن با نام نفس لوامه یاد می‌کند، گرایش ذاتی به حکمت یعنی تشخیص خیر و شر و نزاهت یعنی خیر خواهی دارد. مفهوم کمال خواهی و زیبایی طلبی در این نفس، گرایش ذاتی و عقلانی انسان به تشخیص حقیقت، خیر و زیبایی برای تکامل و عروج وجودی است و مفهوم زشتی به معنای عدم تشخیص حقیقت، خیر و زیبایی و گرفتارجهل، شر و زشتی شدن و نازل شدن وجودی است.

۴) **نفس روحانی** انسان یا همان نُفَخِ الهی که به آن نفس مطمئنه می‌گویند، گرایش ذاتی به رضایت و تسلیم دارد. یعنی راضی شدن از هستی خود و از خالق خود و تسلیم مشیت و قضا و قدر الهی شدن. در این مقام قرآن مجید، از کسانی یاد می‌کند، که از گذشته خود اندوه و حزنی و از آینده خود ترس و خوفی ندارند.

مفهوم کمال خواهی و زیبایی طلبی در این نفس، گرایش ذاتی به صبرورت وجودی از عالم ملک به عالم ملکوت و از عالم نقص و کثرت و وابستگی و بیماری و مرگ به عالم وحدت و بقاء وجودی یا اتکال به فیاض مطلق و ذات الهی است. مفهوم ضد کمال خواهی و زشتی در این مقام، ماندن در عالم ملک و طبیعت حیوانی است.

در توضیح اجمالی چهارگرایش زیبایی طلبی انسان باید گفت، انسان موجود مرکبی از چهار نفس است، که گرایش‌ات دو نفس گیاهی و حیوانی او بالفعل و جبری است و قرآن از آن در آیه: (ان النفس الامارة بالسوء الا ما رحم ربي-۵۳/یوسف) به نفس امر کننده به زشتی یاد می‌کند، ولی نفوس عقلانی و روحانی او بالقوه و اختیاری هستند و با انتخاب آگاهانه و آزادانه او تحقق می‌یابند. درواقع نقطه ممیز و ممتاز انسان‌ها از حیوانات، نفوس عقلانی و روحانی آنها است که بالقوه و اختیاری محسوب می‌شوند. بنابراین گرایش‌ات کمال خواهی و زیبایی طلبی انسان‌ها را می‌توان در دو بعد تبیین نمود، یک بعد که متغیر، متغیر، تربیت پذیر و سیر در آفاقی بوده و مشترک انسان و حیوان است و از آن بنام سلیقه فردی و یا مد روز اجتماعی یاد می‌کنیم.

و بعد دیگری که غیر قابل تبدیل و تحویل و فرازمانی و فرامکانی و عامل وحدت بین انسان‌ها است و از طریق سیر در نفوس عقلانی و روحانی آنها حاصل می‌شود و از آن به نام ارزشهای اصیل، جهانی و جاودانی در زیبایی شناسی یاد می‌نمائیم. چنانچه ملاحظه می‌شود مفهوم زیبایی شناسی در فرهنگ لیبرالیستی غرب، مبتنی بر نفوس گیاهی و حیوانی انسان‌هاست. و علی‌رغم ادعای آزادی عملاً انسان‌ها را در جبر گرایش‌های گیاهی و حیوانی کاملاً محدود و مجبور تعریف می‌نمایند. در حالیکه در فرهنگ اسلامی با پذیرش گرایش‌های نفوس گیاهی و حیوانی انسان‌ها، اما گرایش‌های نفوس عقلانی و روحانی آنها را که حقیقت انسانی آنهاست، حاکم می‌داند. بنا بر این فرهنگ اسلامی سلیقه‌های فردی و مدهای متکثر اجتماعی و حیوانی انسان‌ها را که تربیت پذیر می‌باشند از طریق نفوس عقلانی و روحانی آنها بسوی زیبایی‌خواهی اصیل، کمال‌آفرین، وحدت‌بخش و انسانی جهت می‌دهد.

۲-۴- معرفت‌شناسی و انواع زیبایی‌ها

آنچنان که در بحث هستی‌شناسی و انسان‌شناسی مطرح شد، خداوند انسان را موجودی شامل همه مراتب وجود آفریده است و ابزار و شیوه‌های ادراکی همه مراتب وجود یعنی حواس پنج‌گانه، عقل و قلب را برای انسان از قبل فراهم نموده است:

۱) حواس پنج‌گانه انسان از طریق تعامل حسی و غریزی با طبیعت، زیبایی‌های مادی و صوری عالم دنیا (مُلک) را ادراک می‌نماید و لذت می‌برد و مفهوم زشتی در این ساحت وجودی، عدم ماده و صورت‌های مورد نیاز حسی و غریزی انسان است.

۲) نفس یا قوه عقلانی انسان از طریق تعامل فکری و فهمی با هستی و نفس خود، از کشف و ادراک زیبایی‌های معقول در عوالم وجود، نظیر مفاهیم حقیقت، خیر و زیبایی لذت برده و از صیوررت و تکامل عقلانی و وجودی خود احساس بهجت و سرور می‌نماید. مفهوم زشتی برای این نفس، ادراک مفاهیم جهل، شر و زشتی و احساس هبوط عقلانی است.

۳) ملکه روحانی انسان یعنی قلب، از طریق حضور قلب و خودآگاهی روحانی به صیوررت تکاملی می‌رسد. این نفس از عروج در مراتب عالی تر وجود و فنا از مرحله پائین تر، در بقاء مرحله بالاتر احساس بهجت، خیر و زیبایی می‌نماید و به درجه رضایتمندی و تسلیم و دوری از اندوه و ترس حزن و خوف نائل می‌شود. مفهوم ادراک زشتی در این مقام احساس عدم صیوررت تکاملی، و در نتیجه عدم رضایتمندی از خود و عدم هماهنگی با قوانین تکاملی و احساس اندوه از گذشته و ترس از آینده خویش است. بنا بر این از بُعد معرفت‌شناسی نیز مکتب اسلام با طرح همه ابزار و شیوه‌های ادراکی انسان، نسبت به سایر مکاتب زیبایی‌شناسی، مکتبی جامع و مانع بوده و زیبایی را در تمام انواع آن از زیبایی‌های حسی - غریزی و عقلانی - مفهومی تا روحی - شهودی مطرح و تبیین نموده است.

۲-۵- مفهوم زشتی

با توجه به تعریف زیبایی به مفهوم ادراک و احساس وجود به نسبت قوت آن، مفهوم ادراک و احساس زشتی را می‌توان به شرح ذیل مطرح نمود:

۱) زشتی به مفهوم احساس و ادراک عدم و نبود نیازهای متنوع حسی - غریزی انسان است.

۲) زشتی به مفهوم مقایسه دو وجود ضعیف تر با قوی تر در یک عالم است، یعنی ادراک وجود ضعیف تر و ناقص تر نسبت به وجود قوی تر و کامل تر در همان عالم.

۳) زشتی به مفهوم مقایسه دو نوع موجود، در دو عالم وجود است و ادراک و مقایسه وجودی که در مرتبه نازل تر است نسبت به وجودی که در مرتبه عالی تر قرار دارد مانند مقایسه زیبایی های ظاهری یک پدیده نسبت به زشتی های منطقی و معنوی همان پدیده. یعنی داشتن ظاهر زیبا و باطن نازیبا.

۴) زشتی به مفهوم پدیده های نامناسب و ناشایسته یا به عبارتی ناعادلانه و ظالمانه است، یعنی انسانی که استعداد و امکان عروج به عالیترین مرتبه وجود را دارد هنگامی که با رفتار و آثار نامناسب و ناشایست خود، موجب هبوط و سقوط وجودی خود و بستر هبوط مخاطبین می شود، زشتی ادراک می گردد.

۳- حکمت هنر اسلامی

۳-۱- تعریف هنر و اثر هنری

درفرنگ قرآنی کلمه متناظر اثر هنری را می توان کلمات **عمل صالح** معرفی نمود، که به طور معمول بعد از کلمه ایمان مطرح می شود. بنابراین فرهنگ اسلامی ایمان یعنی معرفت حقیقی یا همان حکمت یعنی تشخیص و داوری بین حق و باطل، علم و جهل، خیر و شر، و زیبا و زشت را مقدمه لازم و واجب برای هنرمند در خلق اثری شایسته و هنرمندانه می داند. از آنجا که پدیده های عالم طبیعت وابسته به مجموع شرایط زمانی و مکانی می باشند بنا بر این هنرمند باید اثر خود را مبتنی بر مجموع نیازهای خود و مخاطبین باز آفرینی و ساماندهی نماید. از این مفهوم با اصل **عدالت محوری** در خلق آثار، یاد می نمائیم. عدالت محوری در خلق اثر یعنی قرار دادن هر جزء و هر عنصر در جای مناسب، مطلوب و حکیمانه آن اثر با توجه به مجموع شرایط زمانی و مکانی می باشد. از منظر اسلامی انسان جانشین خداوند در زمین است. بنا بر این باید آثار او نیز مانند خداوند در **بعد ایده** و **نظر حکیمانه** و در **بعد شیوه** و **عمل عادلانه** باشد. در مجموع، آثار هنری مطلوب باید تجلی صفات ذاتی خداوند در ایده ها ی هنرمند و تجلی صفات فعلی خداوند در شیوه خلق آثار باشد.

۳-۲- فرایندهای انسانی و مشیت الهی

ساختار و مراحل در فرایندهای انسانی دارای پنج مرحله معرفت، نیت، روش عملی، خلق اثر و تأثیر آن بر مخاطبین می باشد. این مراحل پنج گانه از منظر اسلامی، مبتنی بر منابعی خطا ناپذیر **کلام الهی و سنت معصومین (س)** هر یک دارای اصول و مبانی تعریف شده و مشخصی است. این فرآیند خود بنیاد، تصادفی، بی جهت و غایت نیست بلکه فرایندهای انسانی و آزادی و اختیار انسان در ذیل نظام کل هستی یعنی **مشیت حکیمانه و مدبرانه الهی** و در بین دو مؤلفه جبری یعنی **قضا و قدر الهی** و رحمت عام و خاص خداوند قرار دارد.

قضای الهی به مفهوم حقایق و قوانین حاکم بر عالم وجود یعنی **عالم و آدم** است و استعدادهای بالقوه و بالفعل موجودات را آنگونه که هستند و می توانند باشند تبیین می نماید. این بعد از مشیت الهی، فارغ از اراده و اختیار انسان بوده و امری جبری است. فرآیندهای پنجگانه انسانی، مبتنی بر ادراک این حقایق و واقعیت ها آغاز می شود و می تواند در مرحله بعد مبتنی بر نیت و انگیزه

های اختیاری آنها، اعمال و آثاری را ایجاد نماید. در مرحله بعد یعنی **قَدَر الهی** اثر اعمال و آثار هنرمند بر مخاطبین و خودش، از اختیار او خارج است و مقدرات الهی یعنی قوانین حاکم بر سیر تکاملی پدیده‌ها، وجوه مثبت و منفی آنها را تعیین و برای آن **پاداش** و **جزای** مقدر نموده است. تا هستی از هدف نهایی و تکاملی خود باز نماند. مکتب اسلام منابع و مبانی مشخصی را برای سیر شایسته این سه مرحله ارائه نموده است:

□ در مرحله اول شناخت حقایق عوالم وجود، به دلیل عقل بالقوه و در حال تکامل ما، خداوند اطاعت از خود، و

معصومین (س) را در جهت شناخت جامع و مانع حقایق ازلی و ابدی واجب نموده است.

□ در مرحله دوم، مبتنی بر پیامبر درونی به انسانها آزادی و اختیار داده است.

□ در مرحله سوم از آنجا که نظام هستی حکیمانه و کمال‌گرا است با مجموع عوامل مستقیم و غیر مستقیم خود

عناصر ضد تکاملی یعنی شرور را دفع و عناصر شایسته و تکاملی یعنی **خیرات** را تأیید و تقویت می‌نماید. از

آنجا که خداوند غفار و تواب نیز هست، مبتنی بر توبه انسان و اعمالی نظیر **دعا**، **صدقه** و **شفاعت**، مقدرات

خود را تغییر داده و مسیر تکاملی انسان را همواره باز می‌گشاید.

بنابراین فرآیندهای انسانی بین قضا و قدر الهی محاط هستند و آزادی و اختیار انسان بین دو جبر قضا و قدر قرار دارد. با

توجه به ساختار فوق انسان در مرحله اول **متعهد** است که حقایق عالم و آدم را آنگونه که هستند و می‌توانند باشند بشناسد و در

مرحله دوم **آزاد** است که از پیامبران درونی و بیرونی خود اطاعت نموده و یا بر آنها طغیان نماید. و در مرحله سوم **انسان مسئول** تأثیر

اعمال و آثار خود بر مخاطبین و خویشتن می‌باشد یعنی در مجموع همه انسان‌ها و همه هنرمندان در فرایندهای خود **متعهد و مسئول**

می‌باشند.

۳-۳- پنج مرحله در فرایندهای انسانی برای خلق آثار مطلوب

در فرایندهای، انسانی به طور کلی پنج مرحله قابل تفکیک است:

□ در مرحله اول انسان تا احساس، ادراک و معرفتی نداشته باشد، اراده ای برای حرکت نخواهد داشت. در

این مرحله انسان می‌تواند مبتنی بر ابزار **حواس پنج‌گانه** دارای ادراکات **حسی** - **غریزی** و با ابزار **عقل تجربی**

دارای ادراکات **استقرائی**، **استدلالی** و **قیاسی** و با ابزار **قلب** می‌تواند مراتبی از ادراکات **شهودی** و **حضوری** را

داشته باشد. از آنجا که توانائی‌های انسان برای احاطه ادراکی به عالم و آدم از طریق **نفوس عقلانی** و

روحانی **بالقوه** و **تدریجی** است، تمسک به عقل کل و بالفعل یعنی **قرآن** و **سنت معصومین** جهت کشف حقایق

عالم وجود از **ازل تا ابد** و از **ظاهر تا باطن** امری الزامی و اجتناب‌ناپذیر است. اصل و مبنای حاکم بر این

مرحله **حقیقت‌مداری** است و حکمت نظری اسلام مبتنی بر دو منبع **عقل و نقل**، مراجع **مکمل** و **جامع** و مانع می

باشند. این منابع می‌توانند مرجع داوری ادراکات حقیقی یا غیر حقیقی انسان‌ها در همه سطوح و مراتب

علمی و معرفتی باشند.

□ در مرحله دوم هنرمند تحت تأثیر انگیزه‌ها و گرایش‌های **حسی** - **غریزی** یا **عقلانی** - **روحانی** خود، ایده‌هایی

را **نیّت** و **تخیل** می‌نماید. این ایده‌ها می‌تواند **ممدوح** یا **مذموم** باشد. اصل و مبنای حاکم بر این مرحله

عدالت‌مداری و **منابع تشخیصی** و **داوری نیات** و **تخیلات ممدوح** یا **مذموم انسان** ها **حکمت عملی اسلام** و **احکام**

پنج‌گانه حلال، **مستحب**، **مباح**، **مکروه** و **حرام اسلامی** است. در این مرحله معیار هنرمندی، **تقوای الهی**،

تذهیب نفس و کنترل نفس بهیمی و تخیلات مذموم توسط هنرمند است و رعایت احکام پنجگانه اسلامی در مرحله نیت، خیال و ایده پردازی می‌باشد.

□ در مرحله سوم هنرمند می‌خواهد ایده ذهنی خود را از طریق روشی سبک هنری به یک پدیده مادی و صوری (ملکی) که وابسته به مجموع شرایط و عوامل زمانی و مکانی است تبدیل نماید. این مرحله وابسته به آموزش کافی هنرمند توسط استاد خبره و تجربه و تمرین مستمر است. هنرمند در این مرحله باید توانایی اجتهاد تفریعی و حرفه‌ای یعنی اجتهاد مبتنی بر اصول ثابت را داشته باشد. در تبدیل ایده به پدیده احتیاج به اجتهاد حرفه‌ای است. در مکتب تشیع ده اصل برای اجتهاد تفریعی مطرح شده است و رعایت اصول ده گانه آن برای خلق فرایندی شایسته و مطلوب الزامی و راه‌گشا است. در این مرحله وجود استادی خبره، آموزش و تمرین مستمر و بهره‌برداری از تجربیات ارزشمند تاریخی و جهانی بسیار مؤثر و کارساز می‌باشد.

□ در مرحله چهارم اثر هنری و پدیده خلق شده، خود آگاه یا ناخود آگاه تحت تأثیر سه مرحله قبل و بخصوص نیت و انگیزه‌های باطنی هنرمندان قرار دارد، مکتب اسلام رابطه تجسد و یا خنثی بودن اثر هنری را که در رویکردهای معاصر در فرهنگ غربی مطرح می‌شود نفی نموده و رابطه تجلی ایده در پدیده را مطرح می‌نماید. مفهوم تجلی در قرآن با کلمات آیه و آیات به معنای نشانه‌ها و معانی مطرح شده است، تجلی به مفهوم انعکاس و بازتاب معانی در ماده و صورتهای ملکی است. یعنی عالم ظاهر و اثر هنری مانند آینه‌ای است که مفاهیم باطنی را بازتاب می‌دهد، در این مرحله مقوله استعداد شخصی هنرمند بسیار مؤثر است، زیرا مبتنی بر صفت باری خداوند یعنی متنوع آفرین، همه انسانها دارای استعداد عملی مشابه نیستند و استعداد عملی انسان‌ها هم افزا و مکمل یکدیگر است. زیبایی فضای اجتماعی نیز به سبب تنوع و هم‌افزایی استعدادهای عملی انسان‌ها است. بنابراین آثار هنری مطلوب، آثاری هستند که هر دو وجه ظاهر و باطنی یا صورت و معنای آنها شایسته، کمال‌گرا و زیباست و آثار هنری نامطلوب آثاری هستند که با وجه ظاهری آنها فریبنده و زیباست ولی وجه باطنی آنها زشت و نامطلوب است و یا وجه باطنی آنها، کمال‌گرا و زیباست ولی وجه ظاهری آن نامناسب و زشت است. آثاری نیز وجود دارد که هر دو وجه ظاهری و باطنی آنها زشت و نامطلوب هستند.

□ در مرحله پنجم: تأثیرات اثر هنری است بر خود هنرمند و مخاطبین. فرایندها و آثار انسانی دارای دو اثر مادی و معنوی می‌باشند و آثار از بعد مادی به صورت نسبی و جبری بر محیط و انسان‌ها تأثیر می‌گذارند. اما تأثیرات معنوی آثار وابسته به اراده و اختیار آگاهانه مخاطبین است. یعنی فرایندها و آثار انسانی فقط می‌توانند بستر مناسب معنوی یا غیر معنوی باشند و به صورت جبری بر مخاطبین تأثیر گذار نیستند.

۳-۴- رابطه ایده با پدیده هنرمند

ایده هنرمندان که ناشی از انگیزه‌های حسی-غریزی و یا عقلانی-روحانی آنها است، به صورت خود آگاه یا ناخود آگاه در افکار، رفتار و آثار آنها تأثیر گذاشته و متجلی می‌گردد. از آنجا که ایده‌های انسان‌ها مفاهیمی کلی، بسیط، ذهنی، مفهومی و خیالی بوده و یا دارای ماده و صورتی ملکوتی هستند. بنا بر این در یک کالبد دنیایی که جزئی، متکثر، محدود و دارای ماده و صورت‌های ملکی است تجسد نمی‌یابند و در عین حال آنچنانکه برخی از رویکردهای معاصر غربی مدعی هستند آثار هنرمندان خنثی و

ساکت و بی‌معنا نیستند. از منظر اسلامی رابطه عوالم برتر وجود با عالم‌های مادون خود، یعنی رابطه عوالم معقول و ملکوت یا عالم ایده‌ها و معانی یا عالم ماده و صورت‌های ملکوتی با عالم ماده و صورت‌های مَلکی. در مقام مثال، شبیه رابطه ذات الهی است با مراتب وجود و پدیده‌های آنها یعنی رابطه واجب‌الوجود با ممکن‌الوجودها. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «خداوند درون پدیده‌ها است ولی با آنها یکی نیست و خارج از آنها است و از آنها جدا نیست» یعنی می‌توان گفت: ایده و ایده‌آل‌های هنرمند درون اثر هنری او هست، اما با آن یکی نیست و بیرون از آن است، اما از آن جدا نیست. مفهوم فوق‌را با کلمه تَجَلّی معنا در صورت که مورد قبول فرهنگ اسلامی است در مقابل کلمات تَجَسُّد و خُنْثی بودن اثر هنری که مغایر آن و رویکردی غیر اسلامی است، تبیین می‌نمائیم. مثال رابطه انسان با تصویرش، مفهوم تجلی را رمزگشایی می‌نماید.

۳-۵- رابطه مخاطبین با پدیده هنری

مخاطبین در صورتی که معتقد به تفسیر متن محور باشند، از آنجا که ذاتاً با هنرمند دارای فطرت روحی مشترک می‌باشند، می‌توانند ایده‌ها و مفاهیم عقلانی و روحانی هنرمند را که در اثر او تجلی یافته است، بازشناسی و تأویل نمایند. اگر اثر هنری تجلی ایده‌های حسی - غریزی هنرمند باشد، از آنجا که اینگونه ایده‌ها متعلق به عالم کثرت و وابسته به مجموع شرایط زمانی و مکانی فرد است، فقط در حدّ سنخیت، مشابهت و تجربیات مشترک مخاطب با هنرمند، مخاطب می‌تواند به صورت نسبی ایده‌های هنرمند را ادراک، تفسیر و تأویل نماید. البته رابطه مخاطبی که متن محور است با هنرمند وابسته به تکامل وجودی هر یک، نسبی خواهد بود، یعنی در صورتیکه هنرمند برتر باشد، مخاطب بخشی از ایده‌های او را درک می‌نماید و در صورتیکه مخاطب برتر باشد، می‌تواند درجه وجودی و نقاط ضعف هنرمند را نیز بازشناسی و بازخوانی نماید.

مخاطبین در صورتی که رویکردی خودبنیاد داشته و معتقد به تعبیر شخصی اثر یعنی تفسیر به رأی در تأویل اثر هنری باشند، نظیر برخی از رویکردهای معاصر غربی که هرمنوتیک معاصر و مرگ مؤلف را مطرح می‌نمایند، بدیهی است. با این رویکردها فقط ذهنیات عقلانی - روحانی و یا تجربیات حسی - غریزی خود را بازخوانی می‌نمایند و قادر به تعامل مفید، مؤثر و تکاملی با اثر هنری و هنرمند نیستند. این رویکردها بزرگترین خطر اجتماعی معاصر در نفی تعاملات فرهنگی - هنری بین انسان‌ها است و این نوع رویکردها هر نوع آموزش هنری، تعامل تکاملی بین هنرمندان و مخاطبین و داوری آثار هنری را در عمل می‌تواند مسدود و نابود نماید. البته تعامل مخاطبین با اثر هنری در حوزه ایده‌های عقلانی - روحانی به دلیل برخورداری نوع انسان از فطرت روحی مشترک نَفَخه الهی قابل حصول کامل و وابسته به درجه تکاملی هر یک میسر می‌شود. ولی در مورد تعامل مخاطبین با ایده‌های نفسانی حسی - غریزی هنرمندان این تعامل وابسته به سنخیت دو طرف و مجموع شرایط زمانی و مکانی هر یک از آنها و به صورت نسبی میسر می‌باشد.

۳-۶- رابطه مخاطبین با هنرمند

مخاطبین چون مانند هنرمندان انسان بوده و بالقوه با آنها، از یک نوع هستند. بنا بر این واجد دو بُعد حیوانی و روحانی می‌باشند. چنانکه قبلاً مذکور شد، مخاطبین با هنرمندان از بُعد عقلانی - روحانی دارای فطرتی مشترک و به صورت بالقوه قادر به ادراک تمام مراحل وجود و تمام مراتب معنوی می‌باشند و نسبت به درجه کمال محقق شده و بالفعل خود می‌توانند از طریق تجلیات مفاهیم در آثار هنری با یکدیگر تعامل ادراکی داشته باشند در این صورت، اثر هنری می‌تواند بستر تکاملی مخاطبین باشد. این تعامل از طریق اراده آگاهانه و آزادانه مخاطبین میسر خواهد شد. از آنجا که ابعاد نفسانی انسانها یعنی بعد حسی - غریزی

آنها متعلق به عالم طبیعت، حیوانیت و لاجرم متکثر و متغیر است. بنابراین مخاطبین با هنرمندان در این بعد به میزان سنخیت وجودی یعنی مرد بودن یا زن بودن، کودک بودن یا بالغ بودن و بسیاری دیگر از مجموع عوامل و شرایط زمانی و مکانی به صورت نسبی می‌توانند تعامل حسی - غریزی برقرار نمایند. این نوع از تعامل، مبتنی بر احکام پنجگانه اسلامی یعنی احکام حلال، مستحب، مباح، مکروه و حرام می‌تواند رابطه ای مثبت و تکاملی یا منفی و ضد تکاملی بین هنرمند و مخاطبین برقرار نماید. رابطه های ضد تکاملی و هبوطی از منظر اسلامی نفی می‌شوند.

۳-۷- هنر ممدوح یا الهی

اگر هنرمند مبتنی بر صفات ذاتی خداوند از معرفت‌ها و حقایق عالم و آدم برخوردار باشد یعنی حکمت نظری و در مرحله نیت و انگیزه نیز مبتنی بر صفات فعلی خداوند یعنی حکمت عملی، اراده و عمل نماید، به میزان ارتقاء معرفتی و ارادی یعنی هویت وجودی هنرمند و در صورت داشتن آموزش از اساتید خبره، تجربه کافی و استعداد لازم و رعایت اصول اجتهاد تفریعی می‌تواند به صورت نسبی آثاری ممدوح و شایسته و اصیل خلق نماید. بنابراین هنر ممدوح، تجلی صفات حُسن الهی ذاتی و فعلی در مجموع فرایندها و آثار انسانی است، که در فرهنگ قرآنی از آن به عمل صالح یاد می‌نماید.

۳-۸- هنر مذموم یا شیطانی

در سوره مبارکه الحجر، آیه ۳۹ از زبان شیطان چنین آمده است. (پروردگارا، به آنچه مرا اغوا نمودی، همه آنچه را که در زمین است برای انسان‌ها تزئین می‌نمایم و با این عمل همه آنها را گمراه خواهیم نمود، مگر بندگان خالص شده ات را). با توجه به مضمون آیه فوق، هنر مذموم در مرحله ادراکات، مبتنی بر تجربیات حسی - غریزی هنرمند از زیبایی‌های ظاهری و غریزی است و در مرحله نیت و انگیزه مبتنی بر القاء لذت‌ها و اندوه‌های نفس حیوانی هنرمند است. در حوزه اخلاق اسلامی به این گرایش‌ها شهوت و غضب می‌گویند که در اشکال حرام و مکروه آن مبدأ و مآل همه زشتی‌ها و ساقط شدن همه ابعاد انسانی است. در زمان معاصر، یکی از بارزترین تجلیات این رویکرد در هنر سینما و در هالیوود تولید و تبلیغ می‌شود. اکثر آثار سینمایی هالیوود مروج سگس و خشونت و مبلغ غرائز حیوانی و انواع نژاد پرستی‌هاست. این رویکرد ضد انسانی آنچنانکه تجربیات تاریخی و قرآنی نشان می‌دهد قطعاً پایدار نخواهد ماند!!

۴- حکمت هنر اسلامی و معماری

۴-۱- مفهوم معماری و تعریف آن

کلمه معماری در قرآن از ریشه عَمَرَ به مفهوم آباد کردن فضاء و محیط زیست انسان هاست. کلمه معمار نیز صیغه مبالغه آن به مفهوم بسیار آباد کننده است. در یک مقایسه اجمالی بین کلمه فارسی معمار یعنی مه راز به مفهوم بزرگ بنایان و کلمه لاتین آن آرشیتمتک به مفهوم رئیس سازنده‌ها، ملاحظه می‌شود در مفهوم قرآنی به هدف غائی و نهایی معماری که همان آباد کردن محیط زیست انسان‌ها است، اشاره دارد. و در زبان فارسی و لاتین به علت فاعلی آن اشاره می‌نماید. به همین دلیل در فرهنگ غربی به شخص معمار و تاریخچه زندگی او اهمیت خاص داده‌اند و در فرهنگ اسلامی - ایرانی، به هویت آثار معماری و اهداف و نتایج انسانی آن ارج نهاده‌اند و معماران حتی از ذکر نام خود در آثارشان پرهیز داشته‌اند. با توجه به مجموع مباحث قبلی می‌توان

رشته معماری را از منظر اسلامی در تعریف کلی ذیل بصورت نسبی، جامع و مانع تبیین نمود: «باز آفرینی حکیمانه و عادلانه فضای زیست انسان‌ها با عناصر طبیعی و مصنوعی، متناسب با نیازهای مادی و زمینه‌ساز نیازهای روحی و کمال‌مقدر آنها» در متن ذیل به تشریح عناصر اصلی این تعریف می‌پردازیم:

□ باز آفرینی یعنی انسان از طریق حواس ظاهری و پنجگانه خود، صورتهای مادی موجود را ادراک و در یکی از حواس باطنی خود یعنی حافظه ضبط می‌نماید. سپس از طریق سایر حواس باطنی یعنی قوای مشترکه، متصرفه، و خیال و وهم، ماده و صورتهای جدیدی را ابتدا در عالم ذهن و سپس در عالم طبیعت خلق می‌نماید. بنا بر این انسان‌ها از نیستی چیزی را خلق نمی‌کنند بلکه ابتدا حافظه خود را از عناصر مادی و معنوی پر می‌سازند و سپس در آنها تصرف نموده و باز آفرینی می‌نمایند.

□ هر متخصصی از جمله معماران متعهد هستند که قبل از هر عملی معرفت‌های لازم را در حوزه تخصصی خود کسب نموده و نسبت خیر یا شر بودن آن معرفت‌ها را با مخاطبین خود تشخیص دهند. از این مفهوم در حوزه نظر و در قرآن، با کلمه حکمت یا ایمان یعنی تشخیص و داوری بین حق و باطل، علم و جهل، خیر و شر و زیبا و زشت یاد می‌کند،

□ از آنجا که اعمال و آثار معماران باید در عالم طبیعت و ماده و صورت‌های مادی تحقق پذیرد و عالم طبیعت دارای اجزاء و عناصری متکثر، جزئی، متغیر و نسبی و وابسته به مجموع شرایط زمانی و مکانی هستند، بنابراین معماران باید توانائی اجتهاد تفریعی و حرفه‌ای داشته و هر جزء مادی و یا صوری از اجزاء و عناصر معماری را در جایگاه مناسب و شایسته خود قرار دهند. از این مفهوم در حوزه عمل و در قرآن کریم با کلمه عدالت یا عمل صالح یعنی قرار دادن هر جزء در محل مناسب خود یاد می‌نماید. یعنی معماران در طراحی‌های خود باید هر جزء یا عنصر معماری، اعم از مادی یا صوری را در جایگاه مناسب و شایسته خود انتخاب، طراحی و اجرا نمایند.

□ دو نوع مفهوم برای فضا و هندسه وجود دارد. یکی در علوم که در آنها از فضا به صورت مستقل از رابطه آن با انسان بحث می‌نمایند، نظیر فضا و هندسه در نجوم، زیست‌شناسی، ریاضیات و غیره. اما مفهوم فضا و هندسه در معماری مستقیماً در باره تعاملات ادراکی انسان با نوع ایده‌های فضائی - هندسی در آثار معماری بحث می‌نماید. فضا و هندسه در علوم تجربی مجرد و خنثی است، اما فضا و هندسه در آثار معماری مبتنی بر تعامل انسان با آن نوع از فضا، مفهوم خاصی را القاء می‌نمایند. بطور مثال مفهوم مکعب از بعد ریاضی - هندسی یعنی فضائی با شش وجه مساوی و متباین. اما مکعب از بعد تعامل ادراکی انسان با فضا مفهوم دیگری دارد و مفهوم مکعب در تعامل ادراکی با آن یعنی یک شش ضلعی، که وجهی از آن را گف می‌نامیم. زیرا این وجه در زیر پای انسان قرار داشته و حامل وزن و نیروی ثقل انسان و محل رفت و آمد انسان است و باید مناسب آنها طراحی و اجرا شود. وجهی از آن را سقف یا آسمانه می‌نامیم زیرا در بالای سر انسان قرار دارد و نظیر آسمان، فضای اندیشه، تخیل، نیازهای لایتناهی و تکاملی انسان است. و باید بر خلاف زمین که سفت، سنگین، کدر، ناهموار و محدود است همچون آسمان ماده و صورتی سبک، لطیف، شفاف، فرازمنند و لایتناهی داشته باشد.

و وجهی از آن را روبرو می‌نامیم، زیرا افق دید انسان و منظر قابل ادراک و تعامل انسان است و با آن بر حسب قدرت دید انسان‌ها، مقیاس دوری و نزدیکی را می‌سنجیم و جوهری از مکعب را سمت راست و سمت

چپ می‌نامیم، زیرا انسان‌ها آن وجوه را به صورت مبهم ادراک می‌نمایند و وجهی را پشت سر می‌نامیم، زیرا انسان‌ها با آن وجه نمی‌توانند تعامل دیداری برقرار کنند. چنانچه ملاحظه می‌نمائید فضا و هندسه در علوم تجربی، با مفهوم فضا و هندسه در تعامل ادراکی انسان در آثار معماری بسیار متفاوت است. اما متأسفانه در انحرافی بزرگ، برخی از معماران به بهانه دستاوردهای فضائی و هندسی در علوم تجربی، بدون توجه به نیازهای عملکردی و متنوع مخاطبین خود با رویکردی بُت‌سازانه و ظاهر پرستانه فرمالیستی یک نوع از هندسه‌های موجود در عالم طبیعت که اغلب هندسه‌های موج و سیال و مناسب سیر در آفاق و ابعاد حیوانی انسان است را در کلیه عملکردها و آثار خود طراحی می‌نمایند. به نظر می‌رسد اینگونه معماران فرق هندسه مناسب برای چراگاه یا نمایشگاه را با هندسه مناسب برای نمایشگاه تشخیص نمی‌دهند.

□ یکی از مهمترین عوامل آبادانی محیط زیست انسان‌ها، تعامل سازنده، هم‌افزا، هماهنگ و مکمل آثار معماری با طبیعت و عناصر طبیعی است. از منظر اسلامی طبیعت بخشی از وجود انسان، مادر، گهواره و مزرعه سیر و ضرورت تکاملی انسان است. حفظ، بهره‌وری و آباد کردن آن مسئولیت و رسالتی انسانی است. از این بُعد مبتنی بر فرهنگ، اسلامی، آثار معماری نباید طبیعت‌ستیز، طبیعت‌گریز و یا غرق طبیعت شوند، بلکه آثار معماری باید در کنار طبیعت و بهره‌ور از همه مواهب طبیعی و هم‌آهنگ با قوانین آن، برای انسانها فضائی (هم‌افزا و مکمل) فضاهای طبیعی ایجاد نمایند. اگر ظاهر طبیعت در مجموع مناسب سیر در آفاق و مشترک انسان و حیوان هاست، فضای معماری باید مبتنی بر باطن طبیعت و مفاهیم آن که تفکر برانگیز و تعقل‌افزاست، مناسب سیر در انفسی انسان‌ها و تکامل آگاهانه، اختیاری و وجودی آنها باشد.

□ در مجموع می‌توان نیازهای انسان‌ها را در دو بُعد مادی و معنوی خلاصه نمود. معماران و شهرسازان می‌توانند و باید مبتنی بر دستاوردهای علوم تجربی یعنی استانداردها در معماری و سرانه‌ها در شهرسازی، نیازهای مادی انسانها را به صورت نسبی در آثار خود تأمین نمایند. اما نیازهای معنوی و تکاملی انسانها مبتنی به اراده آگاهانه و آزادانه آنها محقق می‌شود، از این بُعد، معماران می‌توانند بستر مناسب سیر از ظاهر به باطن، از صورت به معنا، از کثرت به وحدت و از زیبایی‌های ظاهری به زیبایی‌های معنوی انسان‌ها را در آثار خود زمینه‌سازی و طراحی نمایند. از آنجا که در هستی‌شناسی اسلامی همه هستی برای انسان و انسان برای تکامل خلق شده است در صورتی که معماران و طراحان شهری در طراحی‌های خود برای کالبد بنا، مستقل از نیازهای مخاطبین و عملکردهای ساختمان‌ها اصالت قائل شوند، معماری و طراحی شهری آنها نوعی بت‌پرستی و معماران و شهرسازان نقش بت‌سازان را خواهند داشت. در حالیکه معماران و شهرسازان باید آثار خود را به عنوان وسیله برای تکامل معنوی و روحی انسان‌ها به عنوان هدف مورد توجه اساسی قرار دهند.

۴-۲- بهره‌برداری و الهام از معماری آفرینش

برای تحقق معماری مطلوب از منظر اسلامی، نیاز به بهره‌برداری از تجربیات اصیل و الهام بخش است. عالیت‌ترین مصداق معماری، آفرینش‌های الهی است زیرا معمار آن خداوند متعال بوده یعنی خالقی که در مقام نظر حکیم و خبیر و در مقام عمل احسن الخالقین و در مجموع صاحب جمیع صفات حسن ذاتی و فعلی است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد، هر کجا انسان‌ها هم‌آهنگ با قوانین و صورت و سیرت طبیعت اقدام و آثاری خلق نموده‌اند، حیات مادی و معنوی آنها پایدار شده است. و هر کجا بر خلاف آن عمل

نموده اند حیات مادی و معنوی آنها دچار بحران ناپایداری و آسیب گردیده است. از نظر مادی، طبیعت با اینکه دارای پائین‌ترین مرتبه وجود است، با اینحال شگفت‌انگیزترین زیبایی‌های ظاهری، اعجاب‌انگیزترین مهندسی‌ها، بی‌بدیل‌ترین ساختارها و فرایندهای فوق‌تصور را داشته و تأمین‌کننده نسبی مجموع نیازهای مادی و حسی - غریزی انسان‌ها بوده است. با اینحال از بعد معنوی نیز معماری آفرینش عالی‌ترین بستر را در جهت سیر عقلانی انسان‌ها یعنی معناگرایی و تفکربرانگیزی و صیوروت روحانی آنها یعنی نمادگرایی و خیال‌برانگیزی فراهم نموده است. ظاهر و باطن طبیعت هر دو بهترین درس آموز والهام بخش برای همه فرایندهای انسانی می‌باشند.

۴-۳- بهره‌برداری از تجربیات و آثار اصیل گذشته

بهره‌برداری از تجربیات ارزشمند گذشتگان در هر تخصصی، امری بدیهی، عقلانی و بسیار مفید و عبرت‌آموز است. منظور از بهره‌برداری از آثار گذشته تقلید و تکرار آنها نیست بلکه ارزیابی و نقد آثار اصیل گذشته و تشخیص ابعاد مثبت و منفی آنهاست. از آنجا که انسان‌ها موجوداتی نسبی هستند و آثار آنها در عالم طبیعت تحقق یافته است. عالم طبیعت نیز دارای اجزاء و عناصر بسیار جزئی، متکثر، متغیر و نسبی بوده و وابسته به مجموع شرایط زمانی و مکانی هستند. بنا بر این باید آثار را ابتدا دقیقاً و عمیقاً مورد ارزیابی و نقد قرار داد و سپس از نتایج آن با توجه به مجموع شرایط زمانی و مکانی بهره‌برداری نمود. بدیهی است که ابعاد مادی و فناوری آثار کاملاً وابسته به شرایط زمانی و مکانی می‌باشند.

در این مورد باید از آخرین دستاوردهای علوم تجربی و مهندسی جهان بهره‌برداری نمود. اما از بُعد فضایی یعنی تعامل ادراکی انسان با آثار و عناصری در معماری که کمتر وابسته به شرایط زمانی و مکانی می‌باشند نظیر ایده‌های هندسی - فضایی، نمادها و آرایه‌ها معماران می‌توانند از تجربیات اصیل و ارزشمند گذشته کاملاً الهام‌گیرند. برای نمونه از نحوه بکارگیری ایده‌های هندسی - فضایی نامنظم و سیال و موج در فضاهای عبوری، راهروها، مسیرهای تجاری و پارک‌ها و بهره‌برداری از ایده‌های فضایی - هندسی، درونگرا، منظم و دارای محور و مرکز در عملکردهایی نظیر فضاهای نیایشگاهی، زیارتی، آموزشی و مسکونی در مورد آرایه‌ها نیز شناخت اجزاء و عناصر تزیینات ممدوح و معناگرا در آثار گذشته که اکثراً تجریدی، هندسی، وحدت بخش و در نهایت بهره‌برداری از کلام و خط بنایی است و پرهیز از بکاربردن تزیینات مذموم و دنیاگرا که اکثر نقاشی، نقش برجسته و مجسمه از موجودات زنده و طبیعی است. همچنین تشخیص نمادگرایی‌های مبتنی بر تجلی معنا در صورت در آثار گذشته و الهام از آنها برای حفظ مفاهیم ارزشمند و خاطرات معنوی مخاطبین و در عین حال خلق صورت‌های نسبتاً جدید و پرهیز از بکارگیری نمادگرایی‌های صورتگری، تلخیصی و تقلیدی از اجزاء و عناصر طبیعی، توجه به نمادهایی که دارای مفاهیم عمیق سمبولیک هستند و می‌توانند بیشترین تأثیر معنوی را بر مخاطبین داشته و خاطرات ارزشمند آنها را احیاء نمایند. از مهمترین عوامل معناگرایی و ارتباط معنوی نسل‌ها در شهرهای بزرگ و کلان شهرهاست.

۵- حکمت هنر اسلامی و شهرسازی

۵-۱- مفهوم شهر

ضرورت اجتماع انسان ها و تشکیل مجتمع های انسانی در اسلام به عنوان یک نیاز فطری و متقابل انسانها تبیین و بر آن تاکید شده است. این اجتماعات در قرآن با کلمات متنوعی نظیر قریه ، و مدینه مطرح شده است. قرآن یک شهر متمدن و واجد ارزشهای انسانی را با تعداد جمعیت یا وسعت مساحت و میزان ساخت و سازهای آن مطرح نمی نماید. بلکه صفاتی نظیر شهر امن (بلد امین) را مطرح می نماید. یعنی شهری که در آن انسانها از بعد مادی و معنوی در امنیت ، آرامش و آسایش زندگی می نمایند. در بیانی دیگر با صفت شهر پاک یا بلد طیب را مطرح می نماید. یعنی شهری که در آن انسانها از مجموع ناپاکی ها ، شرور و زشتی های مادی و معنوی در امان می باشند. قرآن شهر مدینه را قبل از مسلمان شدن قریه یعنی مجتمع غیر متمدن می نامد ، اما بعد از ایمان اسلامی و حضور پیامبر اکرم (ص) در آن شهر یعنی حاکم شدن مکتب اسلام و والی معصوم پیامبر اکرم (ص) از آن شهر با کلمه مدینه یعنی مجتمع متمدن یاد می کند. و این دو مؤلفه اخیر را مانند پدر و مادری می داند که برای خلق فرزندان شایسته و متمدن ضروری و اجتناب ناپذیر هستند.

بنابراین تعریف شهر و مجتمع های انسانی از منظر اسلامی دارای دو وجه مثبت و منفی است:

- مجتمع های منفی حیوانی و غیر متمدن که دارای اعتقادات ، اعمال و آثار غیر اسلامی و غیر الهی بوده و حاکمانی غیر معصوم و ضد اسلامی دارند. اینگونه اجتماعات باعث ایجاد انواع نا امنی ها و ترویج انواع جهل ها و شرور و زشتی های مادی و معنوی می شوند.
- مجتمع های مثبت انسانی و تمدن ساز دارای اعتقادات ، اعمال و آثاری مبتنی بر مکتب الهی اسلام داشته و حاکمی معصوم (ولایت فقیه در زمان غیبت) بر آنها حکومت می نماید. این نوع از جامعه موجب ایجاد امنیت و آرامش عمومی و ترویج پاکی ها ، خیرها و زیبایی های مادی و معنوی خواهد شد.

۵-۲- تعریف شهرسازی

از منظر اسلامی در کلیه فرآیندهای انسانی از جمله شهرسازی ، شهرسازان خودآگاه یا ناخودآگاه مبتنی بر جهان بینی و ایدئولوژی خود یعنی ادراکات حسی - غریزی و یا عقلی - روحی خود و برنامه ریزی ایده پردازی می نمایند اما در مرحله عمل مبتنی بر مجموع شرایط زمانی و مکانی و از جمله مخاطبین خود می توانند اجتهاد تفریعی یعنی اجتهاد تخصصی مبتنی بر اصول ثابت نظری و عملی نموده و برنامه ها و طراحی های خود را ارائه نمایند.

با توجه به مقدمه فوق شهرسازی مطلوب را می توان در یک جمله جامع مانع تعریف نمود. باز آفرینی حکیمانه و عادلانه محیط زیست انسان ها با عوامل طبیعی و مصنوعی ، متناسب با نیازهای مادی و بستر ساز نیازهای معنوی و تکاملی آنها . قبلاً در تعریف معماری (بند ۴-۱) ، عناصر و ارکان این تعریف تشریح شده است. در تفاوت این دو می توان گفت ، رشته معماری عناصری از محیط زیست انسانها را باز آفرینی می نماید و رشته شهرسازی ، مجموع عناصر و عوامل تأثیر گذار بر محیط زیست انسان ها را باز آفرینی می نماید ، یعنی از یک واحد ساختمانی تا مجموع مجتمع های انسانی در سطوح مختلف را در بر می گیرد . البته عوامل تأثیر گزار بر فرایندهای شهرسازی بسیار گسترده بوده و با توجه به مجموع شرایط اجتماعی و جهانی بسیار متنوع ، متفاوت و متغییر است مطالعات شهرسازی باید توسط اساتید رشته های حوزوی و دانشگاهی به صورت مشترک و هماهنگ و

همه جانبه انجام و محقق شود. عوامل تأثیرگذار بر مباحث شهرسازی و در دوران معاصر، ابعادی جهانی تا کشوری، استانی، شهری، منطقه‌ای، محلی و غیره را شامل می‌شود.

۴-۱-۶- ارکان چهارگانه برای تمقق هویت اسلامی در یک شهر

بر اساس تعاریف ارائه شده برای شهر و شهرسازی مطلوب، مکتب اسلام چهار رکن بنیادی، مکمل و اجتناب‌ناپذیر را برای تحقق شهری با هویت اسلامی به شرح ذیل ارائه می‌نماید:

۶-۱- مکتب اسلام باید منبع و مبنای راهبردها و راهکارهای شهرسازی باشد

سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ها، طرح‌ها، قوانین، آئین‌نامه‌ها، ضوابط و مقررات تصویب شده و ابلاغ شده در کلیه حوزه‌ها و از جمله در مباحث برنامه‌ریزی، شهرسازی و معماری باید مبتنی بر حکمت‌نظری و حکمت‌عملی اسلام باشد. در این خصوص باید با همکاری و تعامل مناسب بین اساتید ذیصلاح در رشته‌های مرتبط، شرایط را برای اجتهاد تخصصی شهرسازان فراهم نمایند. یعنی بر حسب موضوعات مورد نیاز شهرسازان باید اساتید علوم انسانی در حوزه و دانشگاه، اصول مفهومی و احکام اولیه عملی را از منابع قرآن و سنت معصومین (س) استنباط نموده و به صورت مدون ارائه نمایند. آنگاه شهرسازان مبتنی بر مجموع شرایط زمانی و مکانی و از طریق اصول دهگانه اجتهاد تفریعی یعنی اجتهاد زمانی و مکانی مبتنی بر اصول ثابت، برنامه‌ها و طرح‌های خود را حکیمانه و عادلانه ارائه نمایند. رعایت اینگونه طرح‌های جامع و تفصیلی و ضابطه آنها بر همه مدیران و شهروندان الزامی و واجب شرعی و قانونی می‌باشد. اصلاح و تغییرات این طرح‌ها نیز باید همین فرایند را طی نمایند. قوه قضائیه باید در مواقع تخلف از طرح‌های مصوب و با کمال قدرت و دقت لازم اقدام نماید.

۶-۲- کلیه مدیران باید متخصص و متعهد باشند

سلسله مراتب مدیران از بالاترین مرجع یعنی ولی فقیه تا کوچکترین سطوح مدیریتی و کارشناسی باید در حوزه مدیریت و مسئولیت خود دارای دو بعد اساسی و اجتناب‌ناپذیر تخصص و تعهد باشند. مجموع نظام کارفرمایی در کلیه سطوح مدیریت و کارشناسی که به نحوی در قانون نویسی سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، انتخاب مجریان و کارشناسان، نظارت، تصویب و اجرای طرح‌ها موثر هستند، باید در حوزه مدیریت و مسئولیت خود جزء بهترین کارشناسان و با تجربه‌ترین آنها و متخصص برجسته باشند. در غیر این صورت همه امور در جهت منفی و متضاد با راهبردها، راهکارها و طرح‌های ارائه شده سیر خواهد کرد و آثار و نتایج آن جبران‌ناپذیر خواهد بود.

نکته بسیار مهم دیگر، داشتن تعهد عملی در مجموع نظام کارفرمایی است. از آنجا که انسانها به دلیل وجود آزادی و اختیار می‌توانند مبتنی بر هواهای نفسانی و دنیا پرستی برخلاف علم و عقل و دین خود عمل نمایند. بنابراین یکی از مهمترین شرایط درانتخاب کلیه مدیران و کارشناسان، داشتن تقوای عملی و رعایت کامل ارزشهای اخلاقی، حقوق بیت‌المال حق الله و حقوق مردم حق الناس در هر نوع تصمیم‌گیری جزئی و کلی است و از آنجا که تصمیمات مدیران می‌تواند منافع بسیاری را جا به جا و حقوق بسیاری را پایمال نماید. بعد تعهد مدیران از جایگاه بسیار مهمی در تحقق شهر با هویت اسلامی برخوردار است. مدیران غیر متعهد نه تنها همه برنامه‌ها و طرح‌های مصوب را در مسیر انحرافی و متضاد با اهداف پیش‌بینی شده سیر خواهند

داد، بلکه حقوق مردم و ارزشهای علمی، عقلانی و اسلامی را نیز نابود خواهند نمود. بنابراین وجود دو بال (تخصص و تعهد) در انتخاب کلیه سطوح مدیریتی و کارشناسی یکی از مهمترین ارکان ایجاد هویت اسلامی در یک شهر و شهرسازی مطلوب آن می‌باشد.

۳-۶- رفتار فردی و اجتماعی شهروندان باید اسلامی باشد

شهرسازان و معماران فقط کالبد شهر را می‌سازند و می‌توانند نیازهای مادی شهروندان را به صورت نسبی و عادلانه تأمین نموده و نیازهای معنوی آنها را بستر سازی نمایند. مهمترین عامل در تحقق هویت اسلامی یک شهر مبتنی است بر اعمال و رفتار فردی و اجتماعی شهروندان آن شهر. اگر رفتار فردی شهروندان فاسد و رفتار اجتماعی آنها ظالمانه باشد، آن شهر منبع ترویج انواع فساد و ظلم‌ها خواهد شد. بنابراین همه شهروندان باید در رفتار فردی، خانوادگی، همسایگی، محلی، شهری، کشوری و جهانی خود مبتنی بر ارزشهای اسلامی و قانونی عمل نمایند. رعایت تعهدات متقابل قانونی، حقوقی و اخلاقی آنها، مسئولیت و رسالتی همگانی تلقی شود. شهروندان در انتخاب سلسله مراتب مدیریتی شهر خود، باید به دور از هر گونه تعصبات جاهلی و مبتنی بر انتخاب اصلح و داشتن معیارهای تخصص و تعهد اعضاء شوراهای شهر شهرداران و سایر مدیران مربوطه را انتخاب نمایند. رعایت قوانین، حقوق متقابل و ارزش‌های اخلاقی در مجموع تعاملات اجتماعی برای همه الزامی است. شهروندان باید حقوق اجتماعی را بر حقوق فردی مقدم دارند. شرکت متعهدانه در فعالیت‌های اجتماعی و نظارت همگانی بر امور شهر و شهرسازی بخصوص انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر در مواضع و مواقع لازم از مهمترین مؤلفه‌های تأثیر گذار برای تحقق هویت اسلامی در شهر است.

۴-۶- معماران و شهرسازان باید متخصص و متعهد باشند

اگر در دانشگاه‌ها سرفصل و محتوای دروس ترجمه‌ای و تقلیدی بوده و مبتنی بر فرهنگ اسلامی و نیازهای بومی نباشد، به طور بدیهی اکثر فارغ‌التحصیلان ما غیر اسلامی می‌اندیشند و غیر بومی عمل می‌نمایند. اگر اساتید ما اتکاء به نفس لازم و استقلال شخصیتی نداشته و فاقد آشنایی با فرهنگ، هنر و تمدن اسلامی باشند به طور بدیهی مترجم، مقلد و مبلغ فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیر اسلامی و شرقی و غربی خواهند بود. اگر اساتید حوزوی و دانشگاهی ما دارای شهامت و بصیرت لازم فرهنگی برای نظریه پردازی، نقد و نوآوری‌های لازم در حوزه فکری، هنری و گسترش مرزهای علمی باشند، بیداری اسلامی پایدار و تمدن نوین اسلامی محقق خواهد شد. اگر دانشجویان، فارغ‌التحصیلان و مهندسان مشاور ما دارای آموزش، تجربه کافی و استعداد لازم باشند و مبتنی بر فرهنگ اسلامی و آخرین دستاوردهای علوم تجربی عمل کنند، قطعاً معماری و شهرسازی ما هویت اسلامی و ایرانی خواهد داشت.

بنابراین از مهمترین مؤلفه‌های تأثیر گذار در این رکن، وجود دانشگاه‌هایی است که سرفصل و محتوای دروس آنها مبتنی بر فرهنگ اسلامی و نیازهای واقعی و بومی باشد، اساتید آنها باید ضمن آشنائی عمیق با فرهنگ و تمدن اسلامی، شهامت ارزیابی و نقد آثار نامطلوب و رویکردهای منحرف را در زمینه تخصصی خود داشته باشند. باید اهل نظریه پردازی‌های حکیمانه و نوآوری‌های عادلانه باشند. اساتید دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه باید در حوزه تخصصی خود مبلغ فرهنگ، هنر و هویت اسلامی بوده و تلاش در جهت تحقق تمدن نوین اسلامی را مسئولیت و رسالت تاریخی خود بدانند.

دانشجویان، فارغ التحصیلان و مهندسان مشاور معمار و شهرساز نیز، باید با جهادی علمی به عالی‌ترین درجات تخصصی راه یافته و در حوزه عمل شرافتمندانه و متعهدانه از ارزش‌های علمی و فرهنگی خود پاسداری نمایند. آنها هرگز نباید در کار تخصصی تسلیم هواهای نفسانی خود و یا کارفرمایان خود شوند. همه باید در کارهایی که می‌پذیرند:

❖ در مرحله اول: علم و بصیرت لازم، استعداد مناسب و تجربی کافی را داشته باشند.

❖ در مرحله دوم: انگیزه و نیت آنها باید الهی و خداگونه بوده و تابع هواهای نفسانی و دنیاپرستی نباشد.

❖ در مرحله سوم: از آنجا که مباحث معماری و شهرسازی، اموری میان‌دانشی و چند تخصصی است باید در هر موضوع از کارشناسان ذیصلاح آن رشته تخصصی و تجربیات ارزنده و اصیل تاریخی بهره‌برداری نمایند.

❖ در مرحله چهارم: نباید در انجام کارها تسلیم اوامر غیر علمی، غیر منطقی، غیر قانونی و یا غیر اخلاقی کارفرمایان خود شوند.

نظام جمهوری اسلامی برای تحقق هویت اسلامی-ایرانی در شهرسازی ما، موظف و متعهد به سامان یافتن چهار رکن فوق‌مطرح شده و مؤلفه‌های هر کدام می‌باشد. ضعف هر یک از چهار رکن مطرح شده و مؤلفه‌های آنها قطعاً تأثیرات نامطلوبی بر معماری و شهرسازی ما گذاشته و در آینده نیز خواهد گذاشت.

۷- شهرسازی و فقه اسلامی

۷-۱- اصول برنامه ریزی و فقه اسلامی

برای مجتمع‌های انسانی و درحوزه برنامه ریزی، حکمت نظری و عملی اسلام، اصول راهبردی و راهکاری‌هایی کاربردی به صورت جامع و مانع ارائه نموده است. این راهبردها و راه‌کارها شامل برنامه ریزی مطلوب برای یک خانه، تا واحد‌های همجواری، محلی، منطقه‌ای یا شهری، استانی، کشوری و جهانی می‌شود. این راهبردها و راهکارها باید با همکاری مشترک اساتید علوم انسانی درحوزه‌ها و دانشگاه‌ها مبتنی برسؤالات و نیازهای اهل حرفه از منابع اسلامی یعنی قرآن و سنت معصومین(س) بعنوان مبانی اولیه، جمع‌آوری استنباط، استنتاج و طبقه‌بندی موضوعی شود. سپس مبتنی بر احکام پنجگانه حلال، مستحب، مباح، مکروه و حرام اسلامی اولویت‌گذاری شوند. این راهبردها و راهکارهای اولیه باید توسط متخصصین در رشته‌های مربوطه با توجه به مجموع شرایط زمانی و مکانی مورد اجتهاد تفریعی اجتهاد مبتنی بر اصول اولیه قرار گیرد و تبدیل به برنامه‌ها، سیاست‌های کلان کشور و در نهایت به قوانین، ضوابط و آئین‌نامه‌های اجرایی و برنامه ریزی در شهرسازی کشور شود.

سرفصل‌ها و محتوای درسی در رشته برنامه ریزی باید مبتنی بر راهبردها و راهکارهای اولیه اسلامی و تبیین اصول دهگانه اجتهاد تفریعی تدوین و تدریس شود. برای اساتید، فارغ‌التحصیلان، مهندسان مشاور نظام‌های حرفه‌ای همه مدیران و کارشناسان بخش‌های ملی و دولتی، باید کارگاه‌های دانش‌افزایی، توجیهی و تشریحی ارائه گردد. پیش‌نگاری فرهنگی و تخصصی توسط مهندسان مشاور در کلیه سطوح برنامه ریزی باید مبتنی بر راهبردها و راهکارهای اولیه و اجتهاد تفریعی انجام شده تبیین و تشریح شود. کارفرمایان، مدیران و مجموع کارشناسان باید نظارت عمیق و ارزیابی دقیق و آگاهانه از مجموع مراحل این فرایند داشته باشند.

۷-۲- اصول طراحی شهری و فقه اسلامی

در حکمت نظری و عملی اسلام برای طراحی مجتمع‌های انسانی مبتنی بر منابع قرآن و سنت معصومین (س) راهبردها و راهکارهایی جامع و مانع و راه‌گشا ارائه شده است. این راهبردها و راهکارها شامل اصولی اولیه در رابطه انسان با محیط طبیعی تا راهکارها و توصیه‌هایی جزئی در باره طراحی فضای مصنوع است، این توصیه‌ها شامل ایجاد یک حریم ساده برای زندگی و خواب یک شخص تا توصیه‌هایی کلی در مورد طبقه بندی عملکردهای متنوع شهری، روابط بین آنها، اولویت‌های آنها، ایده‌های فضایی-هندسی، آرایه‌ها و نمادهای آنها بصورت مستقیم و غیر مستقیم مطرح نموده است. راهبردها و راهکارهای مزبور در مجموع از تعریف خانواده، خانه، حقوق همجواری حقوق همسایگی و محلی تا منطقه، شهر و کشور راهبردهای مفهومی و راه‌کارهای حقوقی و اخلاقی را به عنوان اصول اولیه و زیر بنای طراحی و شهرسازی ارائه نموده است.

این راهبردها و راهکارها در اصلاح سرفصل و محتوای دروس طراحی شهری باید اعمال شده و بر اساس آن کارگاههای دانش‌افزایی برای اساتید، فارغ‌التحصیلان مهندسان مشاور، مدیران و کارشناسان مربوطه در بخش‌های ملی و دولتی ارائه و فرهنگ سازی شود. طراحان شهری باید راهبردها و راهکارهای مربوطه را به عنوان اصول اولیه بصورت دقیق و عمیق مورد توجه قرار داده و با توجه به مجموع شرایط زمانی و مکانی و با اجتهاد تفریعی یعنی مبتنی بر اصول ثابت و اولیه طرح‌های جامع، تفصیلی و اجرایی خود را عادلانه ارائه نمایند.

از آنجا که مسائل شهرسازی به اکثر علوم و تخصص‌های دانشگاهی و حوزوی وابسته است. مهندسان مشاور شهرسازی باید مجموعه‌هایی هم‌افزا از کارشناسان ذیصلاح این علوم تشکیل داده و حداکثر مشورت را با آنها در برنامه‌ریزی و طراحی‌های خود به عمل آورند. از آنجا که بهره‌وران اصلی شهرسازی‌ها، اهالی بومی آن شهرها می‌باشند مشورت با آنها و بهره‌برداری از نظرات و خواسته‌ها و نیازهای آنها یکی از اهم وظایف شهرسازان است. از آنجا که شهرها در معرض مقتضیات و تغییرات مداوم و مستمر می‌باشند آینده‌نگری و انعطاف‌پذیری لازم در طراحی‌های شهری و پیش‌بینی آینده توسعه آنها بسیار لازم و ضروری است. از آنجا که طرح‌های جامع و تفصیلی می‌تواند منافع و یا ضرر و زیان عظیم برای مخاطبان ایجاد نماید، مشاوران شهرساز علاوه بر حکمت و عدالت باید در عمل بسیار با تقوا و متعهد باشند و هرگز تسلیم صاحبان زر و زور و تزویر نشوند و شرافت حرفه‌ای خود را همواره حفظ نمایند.

۷-۳- منظر شهری و فقه اسلامی

در حکمت نظری و عملی اسلام، برای منظر شهری، نمادها و آرایه‌های آن راهبردها و راهکارهایی جامع و مانع و راه‌گشا ارائه شده است. این راهبردها و راهکارها از حفظ محیط زیست، لزوم توسعه و آبادانی آن تا ضرورت هماهنگی و هم‌افزایی محیط مصنوع با محیط طبیعی مطرح شده است.

از بعد دیگری تبیین اولویت‌ها در عملکردهای متنوع شهری و شاخص و برجسته نمودن عملکردهای عبادی، زیارتگاهی و فرهنگی در سلسله مراتب شهری است. از بعد معناگرایی، قرآن تمام پدیده‌های زمین و آسمان را با کلمه‌آیه یعنی نشانه و نماد و تجلی مفاهیم و هویت ملکوتی آنها معرفی می‌نماید و در ضمن مجموع پدیده‌های مادی و دنیایی را، گهواره و مزرعه تکامل معنوی و فرهنگی انسان‌ها می‌داند. بنابراین انسان‌ها نیز که جانشینان خدا در زمین هستند باید با الهام از معماری آفرینش، کالبدها، نمادها و عملکردهای مادی را در منظر شهری بستر و زمینه‌ای مناسب برای سیر متعالی و تکاملی انسان طراحی نمایند.

از آنجا که مهمترین شیوه در طراحی و هنر آفرینش، بستر سازی سیر و سیورورت انسان از ظاهر به باطن، از صورت به معنا و از کثرت به وحدت است. بنابراین آرایه‌های پیشنهادی برای زیبایی شناسی در منظر شهری، مبتنی بر فرهنگ اسلامی آرایه‌های تجریدی، هندسی، تلخیصی، تمثیلی و کلامی است. قرآن و سنت معصومین (س) از نقاشی، نقش برجسته و مجسمه سازی از موجودات زنده و با سبک‌های واقع‌گرائی (رفالیستی) و طبیعت‌گرائی (فاتورالیستی) منع نموده است و آنها را تزئینات شیطانی معرفی می‌کند. در سنت اسلامی از هر منظری که زشتی، ناپاکی، هواپرستی و دنیا پرستی و مصرف زدگی را ترویج و تبلیغ نماید؛ منع نموده است. در فرهنگ اسلامی مظاهر و نمادهای شهری باید مبلغ و مروج معنویت، پاکی، زهد، تقوا و یاد خداوند متعال و کمال‌گرایی باشند.

از آنجا که سرمایه‌سالاران از رسانه‌های تبلیغاتی در سطح شهر سود سرشاری می‌برند، بخصوص آنها که در معرض دید مستمر شهروندان هستند، بنابراین مشاوران و طراحان منظر شهری باید در طرح‌های خود ضمن رعایت تقوای الهی و تعهد حرفه‌ای با مطامع تبلیغاتی زرمندان، زورمندان و فساد انگیزان در منظر شهری مقابله نمایند. سایر مطالبی که در بندهای گذشته مطرح شده در این مورد نیز مطرح می‌باشد.

۷-۴- اصول اجتهاد اسلامی (در تشیع)

آنچنان که قبلاً مطرح شد، در حوزه شهرسازی نیز، رعایت اصول دهگانه اجتهاد تفریعی که قبلاً تشریح شد توسط شهرسازان با دقت و عمق بیشتری باید مورد توجه و عمل قرار گیرد. از آنجا که مباحث شهرسازی از مؤلفه‌ها و متغیرهای بسیار زیادی برخوردار است و مجموع شرایط زمانی و مکانی در آنها بسیار مؤثرند بنابراین رعایت اصول اجتهاد تفریعی و ظرائف عملی آن در مسائل شهرسازی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌باشد.

۸- بهره‌برداری از تجربیات ارزشمند گذشته

انواع مجتمع‌های انسانی در جهان، مبتنی بر فطرت الهی انسان دارای ارزشها و تجربیات ارزشمند و قابل‌الهام و بهره‌برداری می‌باشند بخصوص تجربیات مسلمانان و آثار شهرسازی آنها. در بهره‌برداری از تجربیات تاریخی باید رویکردی نقادانه، تحلیلی و عبرت‌آموز داشت، زیرا در هر حال مسلمانان انسان‌هایی نسبی بوده و هستند و آثار آنها نیز متشکل از اجزاء و عناصری، متکثر و نسبی بر خوردار بوده و مطلق نیستند. در مورد تجربیات شهرسازی از آنجا که ساخت شهرها و خدمات شهری، عملاً متکی بر اراده حکومت‌ها می‌باشد و حاکمان نیز معصوم نیستند و اکثراً در جهت حفظ منافع و مصالح خود و اقلیت‌های وابسته به خود عمل نموده‌اند، بنابراین باید آثار آنها مورد ارزیابی و نقد دقیق قرار گیرد. آثار شهرسازی گذشتگان اعم از مسلمانان و غیر مسلمانان به دلیل فطرت نوعی، مشترک و روحی انسان‌ها در هر حال عبرت‌آموز است و باید ابعاد منفی یا مثبت آنها مورد ارزیابی، نقد و بهره‌برداری مناسب قرار گیرد.

پیوست یک

مرحله اول نقشه راه تمدن نوین اسلامی

جهان بینی

- ۱) هستی‌شناسی (چند مرحله، هر مرحله چه ویژگی‌هایی دارد)
- ۲) معرفت‌شناسی (ابزار و شیوه‌های ادراکی انسان)
- ۳) انسان‌شناسی (نفوس چهارگانه انسان)
- ۴) رابطه انسان با جامعه (جامعه‌شناسی - روابط متقابل)

۱- هستی‌شناسی (چند مرحله، هر مرحله چه ویژگی‌هایی دارد)

آفرینش نظام خلقت

۱- جهت خود را تنها بسوی دین پاک الهی اسلام بگردانید که فطرت خلق را بر اساس آن آفرید (روم- آیات ۳۰ الی ۳۱)

- ۱) پس تو مستقیم روی به جانب آیین پاک اسلام آور در حالی که از همه کیش‌ها روی به خدا آری.
- ۲) و پیوسته از طریقه‌ی دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن.
- ۳) که هیچ تغییری در خلقت خدا نباید داد.
- ۴) این است آیین استوار حق.
- ۵) و لیکن اکثر مردم (از حقیقت آن) آگاه نیستند.
- ۶) (شما اهل ایمان با پیروی همین دین فطرت) به درگاه خدا باز آیید.
- ۷) و خداترس باشید.
- ۸) و نماز به پا دارید.
- ۹) و هرگز از فرقه‌ی مشرکان نباشید.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ
الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾ مُبَيِّنَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا
تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾

۲- (ای رسول ما!) به مردم بگو: چه کسی این نعمت‌هایی که از آن برخوردارید، آفریده است؟! (سبأ- آیات ۲۴ الی ۲۸)

- ❖ بگو: آن که از (نعم) آسمان‌ها و زمین به شما روزی می‌دهد کیست؟
- ❖ بگو: آن خداست، و ما (که موحدیم) یا شما (که مشرکید) کدام در هدایت یا ضلالتیم (به زودی معلوم شما خواهد شد).
- ❖ باز بگو: (خدا داور عدل است، پس) شما مسئول جرم ما نبوده و ما هم مسئول کردار زشت شما هرگز نخواهیم بود.
- ❖ باز بگو که خدا بین همه‌ی ما جمع کند آن‌گاه میان ما به حق، فتح و داوری خواهد فرمود و اوست که عقده‌گشا (ی مشکلات) و دانا (ی اسرار عالم) است.
- ❖ باز بگو: شما به من آنان را که به عنوان شریک به خدا بستید نشان دهید (چه قدرت و اثری در عالم دارند؟) هیچ و هرگز، بلکه خداست آن که مقتدر (بر جهان) و با علم و حکمت (در ایجاد) است.

❖ و ما تو را جز برای این که عموم بشر را (به رحمت خدا) بشارت دهی و (از عذابش) بترسانی نفرستادیم. و لیکن اکثر مردم (از این حقیقت) آگاه نیستند.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾ قُلْ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٥﴾ قُلْ تَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَاتِحُ الْعَلِيمُ ﴿٢٦﴾ قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

۳- در آفرینش خدای رحمن اگر بارها نگاه و دقت کنید هیچ تضاد و تفاوتی نخواهید دید (ملک- آیات ۲ الی ۵)

- ❖ آن خدایی که هفت آسمان بلند را به طبقاتی منظم بیافرید.
- ❖ و هیچ در نظم خلقت خدای رحمان بی نظمی و نقصان نخواهی یافت.
- ❖ باز بارها به دیده عقل بنگر تا هیچ نقص و خلل هرگز در آن توانی یافت؟
- ❖ باز دوباره به چشم بصیرت دقت کن تا دیده خرد زبون و خسته (نقصی نیافته) به سوی تو باز گردد.

❖ و ما آسمان دنیا را به چراغهای انجم رخشان زیب و زیور دادیم.

❖ و به تیر شهاب آن ستارگان شیاطین را راندیم و عذاب آتش فروزان را بر آنها مهیا ساختیم .

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا ۗ مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفْوُتٍ ۗ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ ﴿٢٩﴾ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿٣٠﴾ وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّيْطَانِ ۗ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ﴿٣١﴾

۴- خلقت شما مشکل تر است یا خلقت آسمان ها !!! (نازعات- آیات ۲۷ الی ۲۹)

- ❖ آیا بنای شما آدمیان استوارتر است.
- ❖ یا بنای آسمان بلند که خدا آفرید؟
- ❖ که سقفی بس بلند و محکم بنیان در کمال زیبایی استوار ساخت.
- ❖ و شامش را تیره و روزش را روشن گردانید .

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا ﴿٢٧﴾ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيْنَاهَا ﴿٢٨﴾ وَأَغَطَّشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا



جهان ، آسمان و زمین - عالم هستی

(بقره - آیه ۱۶۴)

۵- در خلقت آسمان و زمین نشانه ها و شگفتی هایی برای خردمندان وجود دارد

- ❖ محققاً در خلقت آسمان ها و زمین.
- ❖ و رفت و آمد شب و روز.
- ❖ و کشتی ها که بر روی آب برای انتفاع خلق در حرکت است.
- ❖ و بارانی که خدا از بالا فرو فرستاد تا به آن آب، زمین را بعد از مردن زنده کرد و سبز و خرم گردانید.
- ❖ و در پراکندن انواع حیوانات در زمین.
- ❖ و گردانیدن بادها (به هر طرف).
- ❖ و در خلقت ابر که میان زمین و آسمان مسخر است.
- ❖ در همه این امور ادله ای واضح برای عاقلان است.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾

(آل عمران - آیه ۵)

۶- چیزی در آسمان و زمین بر خدا پوشیده نیست

- ❖ همانا چیزی در آسمان و زمین از خدا پنهان نیست.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿١٦٤﴾

(آل عمران - آیات ۱۹۰ الی ۱۹۱)

۷- خردمندانی که به یاد خدایند و تفکر می کنند جهان را باطل نمی دانند

(دلایل روشن برای خردمندان):

- ❖ محققاً در خلقت آسمان ها و زمین.
- ❖ و رفت و آمد شب و روز.
- ❖ دلایل روشنی است برای خردمندان عالم.
- ❖ آن ها که در هر حالت، ایستاده و نشسته و خفته خدا را یاد کنند .
- ❖ و دائم در خلقت آسمان و زمین بیندیشند .
- ❖ و گویند: پروردگارا، تو این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده ای.

❖ پاک و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿٢٠﴾

۸- ماه و خورشید و شب و روز به حق آفریده شده اند (یونس - آیات ۵ الی ۶)

- ❖ اوست خدایی که آفتاب را رخشان و ماه را تابان فرمود.
- ❖ و سیر ماه را در منازلی معین کرد تا بدین واسطه شماره سنوات و حساب ایام را بداند.
- ❖ اینها را خدا جز به حق نیافریده است.
- ❖ خدا آیات خود را برای اهل علم و معرفت مفصل بیان می کند.
- ❖ به حقیقت در رفت و آمد شب و روز و در هر چیزی که خدا در آسمانها و زمین خلق فرموده برای اهل خرد و تقوا علامت و نشانهها (ی قدرت خدا) پدیدار است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥﴾ إِنَّ فِي أَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿٦﴾

۹- آسمانها و زمین به حق (و برای مقصود بزرگی) آفریده شده اند (ابراهیم - آیات ۱۹ الی ۲۰)

- ❖ (ای بشر) آیا ندانستی که خدا آسمانها و زمین را به حق و برای مقصود بزرگی آفریده.
- ❖ و اگر بخواهد شما (جنس بشر) همه را در زمین نابود می سازد.
- ❖ و خلقی دیگر از نو می آفریند؟
- ❖ و این کار اصلاً بر خدا دشوار نیست.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَٰسَأُ يُذْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٦﴾ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿١٧﴾

۱۰- در آستانه قیامت، روزی که زمین و آسمان غیر از این زمین و آسمان می شود!! (ابراهیم - آیه ۴۸)

- ❖ روزی که زمین (به امر خدا) به غیر این زمین مبدل شود.
- ❖ و هم آسمانها دگرگون شوند.
- ❖ و تمام خلق در پیشگاه (حکم) خدای یکتای قادر قاهر حاضر شوند.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ ۗ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾

۱۱- ما در آسمان کاخ های بلند برافراشتیم که شیطان بدان دسترسی ندارد

- ❖ و همانا ما در آسمان کاخ های بلند برافراشتیم.
- ❖ و بر چشم بینایان عالم آن کاخ ها را به زیب و زیور بیاراستیم.
- ❖ و آن را از (دستبرد) هر شیطان مردودی محفوظ داشتیم.
- ❖ لیکن هر شیطانی برای سرقت سمع (یعنی برای دزدیدن و دریافتن سخن فرشتگان عالم بالا) به آسمان نزدیک شود تیر شهاب و شعله آسمانی او را تعقیب کند.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١١﴾ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿١٢﴾ إِلَّا

مَنْ أَسْرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ ﴿١٣﴾

۱۲- خداوند عناصر طبیعت را برای بهره برداری در اختیار انسان قرار داد

- (نحل - آیات ۱۲ الی ۱۹)
- ۱) و هم شب و روز و خورشید و ماه را برای زندگانی شما در گردون مسخر ساخت.
 - ۲) و ستارگان آسمان هم به فرمان او مسخرند.
 - ۳) همانا در این کار آیت ها و نشانه هایی (از قدرت خدا) برای اهل خرد پدیدار است.
 - ۴) و نیز آن چه در زمین برای شما آفرید.
 - ۵) و به انواع گوناگون و اشکال رنگارنگ در آورد. (همه را مسخر شما کرد)
 - ۶) همانا در این کار هم آیت و نشانه ای (از الهیت) بر مردم هشیار پدیدار است.
 - ۷) و هم او خدایی است که دریا را برای شما مسخر کرد تا از گوشت تر و تازه (ماهیان حلال) آن تغذیه کنید و از زیورهای آن (مانند درّ و مرجان) استخراج کرده و تن را بیارابید.
 - ۸) و کشتی ها را در آن روان بینی که سینه آب را می شکافند. (تا به تجارت و سفر رفته)
 - ۹) و تا از فضل خدا روزی طلبید.
 - ۱۰) و باشد که شکر خدا به جای آرید.
 - ۱۱) و نیز کوه های بزرگ را در زمین بنهاد تا زمین شما را به لرزه و اضطراب نیفکند.
 - ۱۲) و نهرها جاری کرد.
 - ۱۳) و راهها پدیدار ساخت تا مگر هدایت شوید.
 - ۱۴) و نشانه هایی (در زمین مانند کوهها و دریاها و رودها و جنگلها مقرر داشت) و آنان به ستارگان (در شبها) هدایت یابند.

وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۗ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّكَ ۗ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ۗ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ

حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾
 وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوْسِي ۚ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَرَآ وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾ وَعَلَّمَتِ
 وَالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾

۱۳- در خلقت آسمان و زمین کسی همکار خداوند نبوده و نیست

- ❖ من در وقت آفرینش آسمان‌ها و زمین و یا خلقت خود این مردم، آن‌ها را حاضر و گواه نساختم.
- ❖ (و کمک از کسی نخواستم) و هرگز گمراه کنندگان را به مددکاری نگرفتم.

مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ﴿١٦﴾

۱۴- ای انسان‌ها! جهان بازیچه و بیهوده خلق نشده است و همواره حق بر باطل غلبه دارد!!

- ❖ و ما آسمان و زمین و آنچه را که بین زمین و آسمان است به بازیچه نیافریدیم.
- ❖ اگر می‌خواستیم جهان را به بازی گرفته و کاری بیهوده انجام دهیم می‌کردیم.
- ❖ بلکه ما همیشه حق را بر باطل غالب و فیروز می‌گردانیم تا باطل را محو و نابود سازد و باطل بی‌درنگ نابود می‌شود.
- ❖ و وای بر شما که خدا را به وصف کار باطل و بازیچه متصف می‌گردانید.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبِينِ ﴿١٧﴾ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوَآ لَأَخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا ۗ إِنَّ

كُنَّا فَعَلِينَ ﴿١٧﴾ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ۗ وَلَكُمْ آلَؤِيلٌ مِمَّا

تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

۱۵- نظام خلقت (آسمان و زمین) چگونه تحول یافت؟

- (۱) آیا کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین بسته بود ما آن‌ها را بشکافتیم.
- (۲) و از آب هر چیز زنده‌ای را آفریدیم؟ پس چرا باز (مردم طبیعت و ماده‌پرست) به خدا ایمان نمی‌آورند؟
- (۳) و در روی زمین کوه‌های استوار قرار دادیم تا خلق را از اضطراب زمین حفظ کند.
- (۴) و نیز راه‌ها در کوه.
- (۵) و جاده‌های پهناور در زمین برای هدایت و راهیابی مردم مقرر فرمودیم.
- (۶) و آسمان را سقفی محفوظ و طاقی محکم آفریدیم. و این کافران از مشاهده‌ی آیات آن اعراض می‌کنند.
- (۷) و اوست خدایی که شب و روز و خورشید و ماه را بیافرید که هر یک در مدار معینی سیر می‌کنند.

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا^ط وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦٠﴾ وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٦١﴾ وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿٦٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٦٣﴾

۱۶- ای بشر! سلطه و اداره آسمان و زمین بر خدا آسان است (حج- آیه ۷۰)

- ❖ آیا ندانستی که خدا از آن چه در آسمان و زمین است آگاه است؟
- ❖ و این (جهان و همه حوادث آن) در کتابی (کتاب علم خدا) محفوظ و مسطور است.
- ❖ و این (حفظ و نگهبانی) بر خدا کاری بسیار سهل است.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ^ج إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾

۱۷- خداوند آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید و با قدرت بر آنها حکومت می کند (سجده- آیات ۴ الی ۶)

- ❖ خدا آن کسی است که آسمان ها و زمین و هر چه در بین آنهاست همه را در مقدار شش روز بیافرید.
- ❖ آن گاه بر عرش (فرمانروایی) قرار گرفت.
- ❖ شما را غیر او هیچ (در عالم) یار و یاور و شفیع و مددکاری نیست، آیا تذکر نمی یابید؟
- ❖ اوست که امر عالم را (به نظام احسن و اکمل) از آسمان تا زمین تدبیر می کند.
- ❖ سپس در روزی که مقدارش به حساب شما بندگان هزار سال است باز (حقایق و ارواح) به سوی او بالا می رود.
- ❖ این است همان خدایی که بر غیب و شهود عالم دانا.
- ❖ و (بر جهانیان) مقتدر و مهربان است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ^ط مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ^ج أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٤١﴾ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٢﴾ ذَلِكَ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ



۱۸- خداوند مانع از همپاشی آسمان ها و زمین است (فاطر- آیه ۴۱)

- ❖ محققاً خدا آسمان ها و زمین را از این که از جای خود بلغزند نگاه می دارد.
- ❖ و اگر رو به لغزش و انحراف از مسیر خود نهند گذشته از او هیچ کس آن ها را محفوظ نتواند داشت.

❖ (و بدانید) که خدا (بر کفر و گناه خلق) بسیار بردبار و آمرزنده است.

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ

كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤١﴾

۱۹- آسمان دنیای ما (نزدیک زمین) با درخشندگی ستارگان زینت یافته است (صفات- آیات ۶ الی ۱۰)

- ❖ ما نزدیکترین آسمان را به زیور انجم (ستارگان) بیاراستیم.
- ❖ و (به شهاب آن انجم) از تسلط هر شیطان سرکش گمراه محفوظ داشتیم.
- ❖ تا شیاطین هیچ از وحی و سخنان فرشتگان عالم بالا نشنوند.
- ❖ و از هر طرف به قهر رانده شوند.
- ❖ هم به قهر برانندشان.
- ❖ و هم به عذاب دائم (قیامت) گرفتار شوند.
- ❖ جز آن که کسی (از شیاطین چون خواهد از عالم بالا) خبری بریاید هم او را تیر شهاب فروزان تعقیب کند.

إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ﴿٦﴾ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ ﴿٧﴾ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى

الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ﴿٨﴾ دُحُورًا ۗ وَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿٩﴾ إِلَّا مَنْ خَطِفَ

الْخَطِيفَةَ فَاتَّبَعَهُ ۗ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴿١٠﴾

۲۰- آسمان و زمین در مداری مشخص در حرکت هستند (زُمر- آیه ۵)

- ❖ آسمان‌ها و زمین را به حق و راستی (و برای حکمت و غرض ثابتی) ایجاد کرد.
- ❖ شب را بر روز.
- ❖ و روز را بر شب بیوشاند.
- ❖ و خورشید و ماه را مسخر کرده.
- ❖ هر یک (بر مدار خود) به وقت معین گردش می‌کنند.
- ❖ آگه باشید که او خدای مقتدر مطلق و بسیار آمرزنده است.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ۗ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ ۗ وَسَخَّرَ

السَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۗ كُلٌّ لِمَجْرَى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ﴿١١﴾

۲۱- کلیدهای آسمان‌ها و زمین در دست خداوند است (شوری- آیات ۱۲ و ۱۳)

- ❖ کلید (گنج نعمتهای) آسمانها و زمین او راست.
- ❖ هر که را خواهد رزق وسیع دهد.

- ❖ و هر که را خواهد تنگ روزی کند.
 - ❖ که او به هر چیز آگاه است.
 - ❖ و اگر خدا روزی بندگان را وسیع و فراوان کند در روی زمین ظلم و طغیان بسیار کنند لیکن به اندازه‌ای که بخواهد (و صلاح داند) نازل می‌گرداند، که خدا به احوال بندگان آگاه و بیناست .
- لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾ وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَٰكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ



(زخرف-آیات ۱۰ الی ۱۴)

۲۲- خداوند زمین را مورد بهره برداری انسان قرار داده است

- ❖ همان خدایی که زمین را مهد آسایش شما بندگان قرار داد و در آن راهها بر (تحصیل امر معاش و معاد) شما پدید آورد تا مگر هدایت یابید.
- ❖ و آن خدایی که از (باران) آسمان آبی به قدر و اندازه نازل کرد و به آن صحرا و دیار مرده خشک را زنده گردانیدیم.
- ❖ همین گونه شما هم (از قبرها) بیرون آورده می‌شوید.
- ❖ و آن خدایی که همه موجودات عالم را جفت آفرید.
- ❖ و برای سواری شما بندگان کشتیها و چهار پایان را (در آب و خاک) مقرر فرمود . تا چون با کمال تسلط بر پشت آنها نشستید متذکر نعمت خدایتان شوید.
- ❖ و گویند : پاک و منزّه خدایی که این (انواع کشتی و چهار پایان قوی) را مسخر ما گردانید و گرنه ما هرگز قادر بر آن نبودیم . و بازگشت ما البته به سوی خدای ما خواهد بود .

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠﴾ وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ نُخْرِجُونَ ﴿١١﴾ وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفَلَكَ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿١٢﴾ لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿١٣﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا

لَمُنْقَلِبُونَ ﴿١٤﴾

(دخان آیات ۳۸ الی ۳۹)

۲۳- خلقت آسمان ها و زمین بر اساس حق آفریده شده است

- ❖ و ما آسمانها و زمین و آنچه را بین آنهاست به بازپچه خلق نکردیم.
- ❖ آنها را جز به حق (و از روی حکمت و مصلحت) نیافریدیم.

❖ و لیکن اکثر مردم از آن آگاه نیستند .

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبَادٍ ﴿٢٨﴾ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٩﴾

۲۴- در بنای آسمان، هیچ فروج و شکستگی دیده نمی شود!! (ق- آیات ۶ الی ۱۱)

- ❖ پس مگر (منکران حق) آسمان را فراز خود نمی نگرند که ما چگونه بنای محکم اساس نهاده ایم و آن را به زیور (ستارگان رخشان) آراسته ایم و هیچ شکاف و خللی در آن راه ندارد؟
- ❖ و زمین را نمی نگرند که آن را بگسترده ایم و در آن کوههای استوار بیفکنیم.
- ❖ و هر نوع گیاه با حسن و طراوت از آن برویاندیم؟
- ❖ تا موجب بصیرتی باشد (در برهان الهیت) و تذکری برای هر بنده ای که رو به درگاه خدا آرد.
- ❖ و ما از آسمان رحمت آب باران با برکت را نازل کردیم.
- ❖ و باغهای میوه و دانه های درو شدنی برویاندیم .
- ❖ و نیز نخلهای بلند خرما که میوه آن منظم روی هم چیده شده است برانگیختیم .
- ❖ اینها را رزق بندگان قرار دادیم.
- ❖ و به باران زمین مرده را زنده ساختیم (تا خلق بدانند که) همچنین پس از مرگ سر از خاک بیرون می کنند .

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ﴿٦﴾ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوْسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٧﴾ تَبَصَّرَةٌ وَذَكَرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٨﴾ وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ﴿٩﴾ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ﴿١٠﴾ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿١١﴾

۲۵- بدون سلطان نمی توان آسمان ها را طی نمود (الرحمن- آیه ۳۳)

- ❖ ای گروه جن و انس، اگر می توانید از اطراف آسمانها و زمین (و از قبضه قدرت الهی) بیرون شوید، بیرون شوید.
- ❖ (ولی این خیال محالی است زیرا) هرگز خارج از ملک و سلطنت خدا نتوانید شد مگر با سلطان(عامل مؤثر و قدرتمندی که شما را خارج گرداند).

يَمَعَشَرِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا ۗ لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ﴿٣٣﴾

(ملک- آیات ۳ الی ۵)

۲۶- در آفرینش خدای رحمن اگر بارها نگاه و دقت کنید هیچ تضاد و تفاوتی نخواهید دید

- ❖ آن خدایی که هفت آسمان بلند را به طبقاتی منظم بیافرید.
- ❖ و هیچ در نظم خلقت خدای رحمان بی نظمی و نقصان نخواهی یافت.
- ❖ باز بارها به دیده عقل بنگر تا هیچ نقص و خلل هرگز در آن توانی یافت؟
- ❖ باز دوباره به چشم بصیرت دقت کن تا دیده خرد زبون و خسته (نقصی نیافته) به سوی تو باز گردد.
- ❖ و ما آسمان دنیا را به چراغهای انجم رخشان زیب و زیور دادیم.
- ❖ و به تیر شهاب آن ستارگان شیاطین را راندیم و عذاب آتش فروزان را بر آنها مهیا ساختیم .

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا ۗ مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ ۗ فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ
مِن فُطُورٍ ۗ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿۳﴾ وَلَقَدْ زَيَّنَّا
السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيْطِينِ ۗ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ﴿۴﴾

جهان در نگاه مولوی

فصل (۱)

چهار عنصر آب، خاک، آتش، باد که اساس دنیا را تشکیل می‌دهند مانند چهار ستون محکم هستند که سقف دنیا بر روی آنها قرار گرفته و پا بر جا ایستاده‌اند. هر ستون و عنصر عالم در تضاد با عنصری دیگر بر می‌خیزد و سعی می‌کند تا او را بشکند مانند مخالفتی که آب برای خاموش نمودن شراره‌های آتش دارد. با این توضیحات می‌فهمیم که بنای آفرینش و خلقت موجودات بر ضدیت و نبرد با یکدیگر نهاده شده است و چون ما جزئی از این عالم و تضاد آن هستیم بناچار به نبرد با یکدیگر مشغولیم و به یکدیگر سود و زیان می‌رسانیم.

این جنگ فعلی که بین ذرات عالم وجود دارد ناشی و برگرفته از جنگ نهانی و پنهانی است که این ذرات با هم دارند که بایستی ریشه این درگیری و مخالفت را از آن بدانیم. وقتی همین ذره که در عالم پائین به درگیری و جنگ با ذرات دیگر مشغول است چون به بالا رود و خود را به خورشید برساند از شرح و بیان کیفیت وجودی خارج میگردد. چون ذره در میدان پرجاذبه خورشید قرار گیرد بتدریج از جنگ و نبرد باز می‌ایستد و در عظمت و بزرگی آن محو و نابود می‌گردد و این بخاطر آن است که با خورشید یارای درگیری و نبرد را ندارد.

وقتی شب فرا می‌رسد روز روشن را که مردم در آن به فعالیت می‌پردازند به پایان می‌رساند، شما با دقت ببینید که چگونه این پدیده بی‌روح (جماد) شب با خرد روشن این کار را انجام می‌دهد (بی‌دلیل این کار صورت نمی‌گیرد). دوباره با ظهور و طلوع نور خورشید و فرا رسیدن روز بساط شب جمع می‌شود و این موقعی اتفاق می‌افتد که زمین جامد از خورشید تابان (آتش فروز) گرم گردد. (پس از گرم شدن زمین نور روز به تدریج می‌رود و شب می‌آید). گر چه شب فرا رسد و همه جا تاریک شد ولی در همین تاریکی انسان به خواب و استراحت (آرامش و آسایش) می‌پردازد. این تحولات بخاطر آن است که خداوند از ضدها، ضدهای دیگری را پدید می‌آورد، همچنانکه در دل آدمی که به شکل سیاه است نور جاودانگی آفرید.

سراسر هستی وجود از شبیه و ضد هم پر شده است که شمار و اندازه آنان از تعداد برگ‌های درختان بیشتر است و این امثال و اضداد مانند کف‌هایی در روی دریا بی‌ضد و مثل شناورند. نوسانات و برد و باختی که در موجودات دریای هستی دیده می‌شود مافوق چگونگی هاست زیرا چگونگی در ذات دریا نمی‌گنجد و کم‌ترین مخلوق او که مانند عروسک زیباست روح و جان انسان هاست! و ما کی توانسته ایم چگونگی این موجود شگفت‌انگیز را بفهمیم؟!

پس در آن دریایی که نسبت بدن و جان ناشی تر و محقرتر است. قوه تشخیص آدمی در برابر کمیت و کیفیت خلقت موجودات در شگفت است و جوابی ندارد! در اینجا است که عقل کل (که همه دانایی‌ها در نزد اوست) در برابر این نادانسته‌ها آگاه و مطلع است.

فصل (۲)

آیا غیر از این است که از بخش پنهان هستی (کنم عدم) جهانی گوناگون و متنوع در رنگ و خلقت بوجود می آید و همچنان این خلقت تداوم داشته باشد و بطور دائمی جهان های دیگری بوجود آورد!

در این جهان پر از اسرار و شگفتی ها نردبان هایی پنهان وجود دارد که می توان از پایه پایه های آن بالا رفت و تا عالم ملکوت رسید.

در ذات نیستی (ماورای کالبد مادی یا پشت پرده طبیعت) موجودی نهفته و در خمیرمایه ی انسان سجده کننده جان پیوسته به شعاع الهی پنهان شده است که قابل سجده شدن است. چونان ظاهر آهن و سنگ جامد تیره و تاریک که درونشان شراره و نور روشنگر جهانی نهفته است. هزاران ایمنی و آسایش در خوف و ترس پنهان است و این روشنی و دید چشم آدمی در سیاهی مردمک آن مخفی است.

اگر روح در قالبی قرار نگیرد کاری از او ساخته نیست و قالبی که فاقد جان و روح است منجمد و سرد است (بدون تحرك). در تو انسان آن قالب و بدن ظاهر است و روح در پنهانی است. و اساس پدیده های جهان بر این موضوع استوار است.

قرن ها و دوران زیادی است که بر این نظام هستی و آدمی گذشته است و این قرن هم که در آن زندگی می کنیم دوره ی جدیدی است ولی ماه آسمان همان ماه است و تغییر ننموده است ولی آبی که در جویبار بوده است به علت حرکت، دیگر در جای قبلی خود نیست و گذشته است. و نیز مفهوم و معنی عدل و عدالت و فضل و بخشش عوض نشده است و لیکن قرن ها و ملت ها تغییر نموده اند و به چیز دیگری تبدیل شده اند.

(دریغا بر حال ما) که آنچه را که نیستی بود ما هستی و وجود تصور می کردیم و حواس و چشمان ما عادت پیدا کرد تا نیستی و اشیای معدوم را وجود و هستی ببیند! وقتی دیدگان آدمی در خواب و رویا فرو رود هر چه می بیند چیزی جز خیال و تصور باطل نخواهد بود! سرانجام از گمراهی و ضلالت سرگشته و حیران شدیم چون حقیقت بر ما پنهان شد و آنچه که ما بدان رسیدیم خواب و خیال بود.

همه عناصر و ذره های که در این آسمان و زمین وجود دارند. هر جزئی جنس خود را مثل آهنربا به طرف خود می کشد. معده ی آدمی که بخش مهم جهاز هاضمه ی انسان است نان و غذا را به طرف خود تا هضم و جذب پیش می برد و گرمای جگر آدمی آب را می طلبد و تسکین می یابد. این چشم زیبایی مهرویان بود که عاشقان این کوی و برزن را بسوی خود می کشد و مغز آدمی از گلستان بوهای عطر آگین می جوید. و این بخاطر آن است که اعصاب بینایی حس چشم رنگها را درک میکند و مغز بینی انسان بوهای عطری و خوش را می جویند.

ای فرزند من! همه ی جهان مانند یک کوزه ی سفالی (سبو) است که با همه ی ناچیزی خود از علم و خوبی (لطف) حق مالمال است. این جهان وسیع و با عظمت که خلق شده است قطره ای (ذره ای) از دجله (رودخانه ی) خوبی و رحمت خداوندی است (که از بس پر از رحمت بود) در زیر پوست پنهان نماند.

ای مرد امین ، ای آدم درستکار! این دنیا همان گردوی پوسیده و فاسد است ، مورد امتحانش قرار ندهید و به او نزدیک نشوید و از دور نگاهش کنید!

فصل (۳)

این است معنای **له الخلق و له الامر** ، خلقت **عالم صورت** و عالم **امر جان** است که سوار بر مرکب خلقت است. این **راکب** (روح) و **مرکوب** (صورت و ماده) در فرمان الهی هستند بطوریکه **جسم و ماده** بر درگاه و آستانه و **جان** در بارگاه و منتظر فرمان اوست. هنگامی که مشیت الهی می خواهد که آب در سبویی رود به لشکریان جان دستور می دهد که به صورت ها و اجسام سوار شوند و مطابق مشیت الهی برانند. باز اگر بخواهد که جان ها به جایگاه اصلی خود بر گردند از مأمورین جان ها دستور می رسد که از مرکب (صورت و اجسام) پیاده شوند و راه خود را پیش بگیرند.

نقش ظاهر که می بینیم برای نقش و هدفی است که پنهان است و آن نقش پنهان بعداً ظاهر شده و نقش پنهان دیگری را پایه ریزی می کند و این سلسله اعمال همچنان ادامه دارد.

از این کالبد مادی که با گذشت روزگاران کهنه شده است تا روغن از آن نگیری رهاش مساز. این دوغ را با دست بجنبان تا آنچه را که پنهان کرده است باز نماید. **این فنای دوغ خود دلیل آن است که یک حقیقت باقی در ورای آن نهفته است چونان لابه و تملق مستانه که خود شاهد وجود ساقی است.**

همه الهامات خود را از او می گیرند بین دو انگشت خدایی در ید با کفایت و قدرتمند حق قرار گرفته است. پس آن خدایی که در دل تو مکر و چاره جویی ها و قیاس (مقایسه نمودن اشیاء با هم) را قرار داده است به راحتی می تواند آتش در گلیم هستی تو اندازد و به خاکستر مبدل سازد!

باور نمی کنند. آن مردان خدا می گویند: این جهان مانند یک چاه تاریک و تنگ است و در بیرون این عالم ، جهان دیگری وجود دارد که بی رنگ و بو است (رنگ تعلق و تبعیض در آن نیست) هیچکدام از این انسان ها این حقایق را نشنیده و باور نکرده اند و طمع ورزی به دنیا و متاع ناچیز آن حجاب و پرده ای بین آنان و آن حقایق بشکل گسترده و عمیقی گستراند.

جهان به این عظمت برای پیامبران جایگاه تنگ و تاریک بود ، بدین جهت است که روح آنان همواره خواهان لامکان و پرواز به سوی آن بوده است.

در نظر افراد مُرده این جهان خیلی با شکوه و عظیم جلوه می کند در حالیکه ظاهر دنیا خیلی بزرگ و وسیع است ولی در معنی و مفهوم و محتوای خیلی کوچک و تنگ می باشد. اگر این جهان تنگ و کوچک نیست پس این ناله ها و فغان ها از بهر چیست؟ و نیز چرا هر کسی در دنیا بیشتر زندگی کند کمرش بیشتر خم می شود و احساس ضعف و ناتوانی خواهد نمود

فصل (۴)

خشن‌ترین و مشکل‌ترین مسائل بشری موقعی که قلب تو در برابر نظام هستی لرزان می‌شود نرم و ملایم به شکل حقایقی به تو خواهد رسید. در شکل خشن و زشت ماندن مخصوص کسی است که منکر خالق هستی است و چون تو به ناتوانی اقرار نمودی و متواضع شدی تمام آن مشکلات به شکل لطف و نیکویی بر تو ظاهر خواهد شد.

ماهیت این جهان، درست مثل آن دهان باز تمساح است و چون جهان پر از خوردنی‌ها خوشمزه و زیبا و پدیدها و ظواهری که آدمی بدان تمایل شدید دارد و لذا وقتی به خوردن آن مشغول می‌شود آن دهان بسته می‌شود و آدمی با همه هستی خود در آن فرو می‌رود!!

در این نقل و انتقال که فاصله و تنوعی بین صندوق‌ها می‌اندازد، انسان را در مستی و بی‌خبری در این طبیعت فرو می‌برد، بطوریکه اصلاً به ذهن و عقل او نمی‌رسد که زندانی صندوق شده است و از حرکت به سوی مقامات عالی معنوی باز ایستاده است. در قرآن مجید الهی خطاب به جن و انس است که خداوند فرموده است: اگر بتوانید در اقطار آسمان‌ها و زمین نفوذ کنید، این کار ممکن نیست که از این سرای طبیعت خارج شوید مگر به وسیله‌ی سلطان (قدرت مادی و علمی برای عبور از زمین و یا قدرت معنوی برای اوج گرفتن به آسمان معنویت) و وحی الهی.

همین دنیا را که در ظاهر قائم به ذات می‌بینی، پیامبر اسلام (ص) فرمودند: [حلم نائم] است یعنی رؤیای انسانی که به خواب رفته است.

چون هدف از خلقت و ایجاد انسان‌ها عبادت و بندگی خدا بود لذا عبادتگاه گردنکشان و نافرمانان دوزخ (سقر) خواهد بود. درست است که آدمی هر کاری را می‌تواند انجام بدهد و به هر وضعی که تصور کنیم قابل انعطاف است اما هدف اصلی از خلقت او عبادت خدای بوده است. برو و آیه‌ی: (ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون) را بخوان خواهی دید از آفرینش جهان و هر آنچه در آن هست جز عبادت چیز دیگری نیست.

دنیا طلبان و دنیاخواهان از آن جهت کوردل و فاقد بینش معنوی هستند که از آب شور این آب و گل و اجزای طبیعت می‌نوشند. تو در جهان وسیعی که زندگی می‌کنی از آب شور می‌نوشی و آنوقت بر وسعت کوری درونی تو افزوده می‌گردد. و این به لحاظ آن است که آب حیات جاودانگی در درون تو نیست.

در این جامعه و در بین این مردم، صدهزار بلکه بیشتر انسان‌هایی که همان اعمال و رفتار ابلیسان را دارند برای فریب دیگران و ظاهر سازی لاجول و لا قوة الا بالله (یعنی هیچ قوت و قدرتی نیست مگر آنکه انسان آن را از خدا بدست آورده است) می‌گویند

آیا می‌دانید که چرا خود انسان‌ها که دمی از نفحات هستی می‌باشند نمی‌توانند پرده از راز هستی بردارند؟ برای این است که هر چه در این راه حال و قالی به آنها دست بدهد دامنه‌ی خود هستی بوده و شأنی از شئون آن است و لذا یک عمر ناممکن است، پس خون را با خون نمی‌توان شست و تمیز نمود!

غذا و توشه‌ی اصلی آدمی نور و هدایت الهی است آنچه را که می‌خورد بُعد حیوانی او را تقویت نموده و چون مانع رشد معنوی اوست توهین و ناسزایی بیش نیست!

چاره‌ای جز این نداری که در جستجوی نفحات خداوندی که یکتا و آفریننده هستی است روی آوری. باشد تا آن روحی که از جانب خداست و باعث دگرگونی تو می‌شود ترا از این دنیا ی‌دون نجات دهد و باعث رشد معنوی تو گردد و به مقام بالاتر برساند.

فصل (۵)

خداوند پائین می‌آورد و پست می‌گرداند و نیز بالا می‌برد و عزیز می‌گرداند و بدون این دو، کاری را انجام نمیدهد. تمام حرکات و نوساناتی که در جهان وجود دارد متکی به همین دو عنوان است که مانند دو بال یک پرنده امکان پرواز پیدا نموده است و بهمین لحاظ است که جان و حقیقت آدمی در میان ترس و اضطراب از طرفی و امیدواری از طرف دیگر واقع شده است.

هر چیزی که در این جهان از خود آشکار ساختیم و عملی که انجام دادیم نتیجه واقعی آن را ندیدیم چون این جهان مانند پرده‌ای است که نمی‌توانیم به آن جهان که غیب است دسترسی داشته باشیم.

اصولاً اساس رنگ‌ها از بی‌رنگی است، همانگونه که اساس جنگ‌ها را صلح تشکیل می‌دهد. اصل آن جهان یکرنگی است در حالیکه این جهان پر از غم و گرفتاری است و باید دانست که اصل هر دوری و جدایی، وصل و رسیدن است.

باده مست‌کننده از جهان غیب است ولی کوزه و این کالبد جسمانی از همین جهان است و اینگونه است که کوزه را می‌بینید ولی از می‌داخل آن خبری ندارید. بلی این شراب غیبی که عشق خالص است از دل و دیده‌ی نامحرمان به دور است و لیکن بر محرمان راز الهی آشکار و ظاهر است.

راستی آن عرض‌ها که علم از آن بوجود آمده است از چه چیزی بوجود آمده است؟! از صورت‌ها و آن صورتها از اندیشه خلق شده اند؟ و کل جهان هستی یک اندیشه (یک ایده و طرح) از عقل کل است، عقل کل مانند پادشاه و سایر صورت‌ها فرستادگان او هستند. این عقل کل دو جهان خلق نموده است: عالم اول جایگاه آزمایش و کار است، و عالم دوم جایگاه پادشاه اعمال است.

این دنیا و طرفدارانش به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسند و بی‌حاصلند و در بی‌وفایی یکدل و یک‌فکرند. کسانی که اهل آن دنیا هستند و همه افکار و اعمالشان برای خداست همواره عزیز و محترمند و تا ابد و برای همیشه در عهد و پیمان خود پایدارند.

در روز رستاخیز که روز اجرای عدالت است هر انسانی بر اساس شایستگی‌های خود صاحب جزا و حق خواهد شد مانند تناسبی که بین کفش و پیا و یا بین کلاه و سرو وجود دارد که اگر غیر این باشد از آن کفش و کلاه نمی‌توان به درستی استفاده کرد. و این روش بخاطر آن است که هر طالب و کوشنده‌ای که در مسیر حق و عدالت بوده است به مقصود خود برسد و هر غروب‌کننده و زوال‌پذیری به سوی

غروب شدن و نابود شدن که شایسته آن است برسد. هر طالبی به هر آنچه که شایسته ی آن باشد خواهد رسید همانطور که تابش آفتاب با خورشید یکی می شود و آب بخار آن به ابرهای آسمانی می پیوندد.

این جان مکانی است برای بازی آدمی و چون مرگ مانند شب فرا رسد و تو به آن جهان برگردی کیسه ی اعمال تو خالی است و جز رنج و زحمت چیزی به همراه نداری! این جهان غیب های خود را پوشاندی و مانند ثروتمندان زندگی کردی (و هیچ چیز برای آخرت ناندوختی) زمانی که از آن خارج شوی، چه جوابی خواهی داشت و چه کاری خواهی کرد؟! تو باید به دنبال شغل و حرفه ای باشی تا در آخرت مغفرت و آموزش الهی را کسب و ذخیره نموده و سرانجام به رستگاری برسی.

فصل (۶)

سبب ایجاد جرقه گر چه سنگ و آهن است ولی تو ای مرد نیکوکار به علتی که بالاتر از این علت است دقت و توجه داشته باش. این سبب (علت پیدایش جرقه) از آن سبب (که ورای این سبب است) بوجود آورده است و اگر آن سبب نباشد این سبب (طبیعی) شکل نمی گیرد

پس این اسباب و تحولات جاریه در آن ها مانند دمّ خر است که هر چه کم تر تکیه بر آن ها کنی بهتر است. و اگر خواستی سبب را بپذیری بی باک و پر قدرت به سراغ آن نو، زیرا که بسی آفت ها در زیر این اسباب هستی پوشیده است.

هر چیزی را که خداوند آفریده است حتی خشم و غضب، حلم و بردباری، نصیحت و اندرز، کید و حيله گری باطل و بیهوده نیست! این پیامبر خداست که آن بند پنهان قضا و قدر الهی را می بیند و نیز طنابی از لیف سوزان که در گردن زن ابولهب بود!!

چون قضای الهی فرا رسد انسان فقط پوست و ظاهر را می بیند و حتی دشمن را از دوست تشخیص نمی دهد. چون در چنین حالتی قرار گرفتی گریه و زاری را شروع کن و با ناله و ذکر خدا و روزه با خدا ارتباط داشته باش.

و اما آن درک و بینشی که مربوط به افراد بصیر و هوشمند است هیچگاه در این حجاب محدود سبب ها و علت های طبیعی محدود وزندانی نمی شود. وقتی دید و بینش انسان کامل و تمام باشد اصل حقایق بخوبی درک می شود و چون مرد کج بین و دارای دید انحرافی باشد فرع را می بیند و به حقیقت دسترسی نخواهد داشت.

چون قضای الهی فرارسد دنیا در نظر انسان تنگ و تاریک می گردد و شیرینی حلوا از اثر آن به تلخی می گراید و باعث رنج و آزار می شود.

مگر نمی دانی علم و حکمت چراغی فرا راه رهروان است، اگر همه انسانها در هر حال دلخواهشان می توانستند راه حق و حقیقت را ببینند حکمت و دانش وجود نداشت.

پس از تجزیه و تحلیل‌های دقیق به این نتیجه می‌رسیم که در جهان بطور مطلق موجود بد نداریم و باید آگاه بود که بدی به نسبت وجود دارد. در این زمانه و روزگار هیچ چیزی که مانند زهر و قند باشند نمی‌یابی که پادزهر (ضد زهر) و تلخی و ناگواری نداشته باشد!

اگر شکر نعمت الهی را بجا آوری بر قدرت جسمانی و روحی تو افزوده می‌گردد و اگر جبر و ناشکری در پیش‌گرفتی آن نعمت را از دست خواهی داد. هر کسی که تنبلی پیشه کند و مسامحه و کوتاهی نماید و شکر و شکیبایی را از دست بدهد سرانجام به منطبق جبر پناه می‌برد.

در پیشگاه عقل و تجزیه و تحلیل آدمی فلسفه‌ی بودن اجبار در اعمال انسان (جبر) از مسأله‌ی قدر و تفویض کارها به انسان پذیرفتنی و رسواتر است! برای اینکه کسیکه به جبر معتقد است و احتیاری برای آدمی اثبات نمی‌کند حواس خود را که برای انسان اختیار و آزادی قائل است منکر می‌باشد.

پیامبران خدا برای درهم پیچیدن همین اسباب و علل به رسالت به سوی مردم آمدند و کارهایی را که دیگران از انجام آن عاجز بودند در سراسر گیتی در بین مردمان منتشر ساختند! وقتی که قضا و فرمان الهی مورد رضای بنده اش قرار گیرد در مقابل تمام فرمان‌های حق مانند یک بنده‌ی ناچیز، مقهور اراده‌ی او می‌گردد. این توضیحات پیرامون اختیار و جبر برای تو نوعی تصور و خیال است ولی در اولیاء الله به نور با عظمت الهی تبدیل می‌گردد

۲- معرفت شناسی (ابزار و شیوه های ادراکی انسان)

تفکر، تعقل ، یقین

(آل عمران - آیات ۱۹۰ الی ۱۹۱)

خردمندانی که به یاد خداوند و تفکر می کنند جهان را باطل نمی دانند

(دلایل روشن برای خردمندان):

- ❖ محققا در خلقت آسمان ها و زمین.
- ❖ و رفت و آمد شب و روز.
- ❖ دلایل روشنی است برای خردمندان عالم.
- ❖ آن ها که در هر حالت، ایستاده و نشسته و خفته خدا را یاد کنند .
- ❖ و دائم در خلقت آسمان و زمین بیندیشند .
- ❖ و گویند: پروردگارا، تو این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده ای.
- ❖ پاک و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۹۰﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۹۱﴾

(یونس - آیات ۴۰ الی ۴۳)

تکذیب کنندگان قرآن، ظاهر آیات را می شوند و به باطن و حقیقت آن تعقل نمی کنند!!!

- ❖ و برخی از مردم به قرآن ایمان می آورند و برخی ایمان نمی آورند، و خدای تو حال تبهکاران را بهتر می داند.
- ❖ و اگر تو را تکذیب کردند بگو: عمل من برای من و عمل شما برای شما (هر کس جزای خود را خواهد یافت) شما بری از کردار من هستید و من بیزار از کردار شما.
- ❖ برخی از این منکران (چون قرائت قرآن کنی) به ظاهر به تو گوش کنند. (ولی به معنی نمی شنوند)
- ❖ آیا تو کران را گر چه هیچ عقل و ادراکی ندارند از کلام خدا توانی چیزی بشنوانی؟ و برخی از منکران (هنگام تلاوت قرآن به چشم ظاهر) در تو می نگرند. (ولی به مقام باطن تو پی نمی برند)
- ❖ آیا تو کوران را گر چه هیچ نبینند هدایت توانی کرد؟

وَمِنْهُمْ مَّنْ يُؤْمِنُ بِهِءٍ وَمِنْهُمْ مَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِءٍ ۚ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿۴۰﴾ وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ ۖ أَنْتُمْ بَرِيْعُونَ مِمَّا آعَمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۴۱﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُونَ

إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي
الْعُمَىٰ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ﴿٤٣﴾

ایمان با اذن خدا تحقق می یابد و پلیدی (بی ایمانی) برای کسی است که عقل را بکار نبندد (یونس- آیات ۹۹ الی ۱۰۰)

- ❖ و اگر خدای تو (در مشیت ازلی) می خواست اهل زمین همه یکسره ایمان می آوردند.
- ❖ آیا تو می خواهی تا به جبر و اکراه همه را مؤمن و خداپرست گردانی؟
- ❖ و هیچ یک از نفوس بشر را تا خدا رخصت ندهد ایمان نیاورد.
- ❖ و پلیدی (کفر و جهالت) را خدا برای مردم بی خرد که عقل را کار نبندند مقرر می دارد.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ
﴿٩٩﴾ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَتَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٠﴾

قرآن با بهترین روش به تقویت عقل آدمی می پردازد (یوسف- آیات ۲ الی ۳)

- ❖ این قرآن مجید را ما به عربی فصیح فرستادیم.
- ❖ باشد که شما (به تعلیمات او) عقل و هوش یابید.
- ❖ ما به بهترین روش به وحی این قرآن بر تو حکایت می کنیم.
- ❖ و تو پیش از این وحی هیچ از آن آگاه نبودی.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾ خُنْ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٣﴾

به لقاء پروردگاران که جهان و عرش مسخر اوست یقین داشته باشید (رعد- آیه ۲)

- ❖ خداست آن ذات پاکی که آسمان ها را چنان که می نگرید بی ستون برافراشت.
- ❖ آن گاه بر عرش (قدرت بر وجود کل) قرار گرفت.
- ❖ و خورشید و ماه را مسخر اراده خود ساخت که هر کدام در وقت خاص به گردش آیند، امر عالم را منظم می سازد.
- ❖ و آیات (قدرت) را با دلایلی مفصل بیان می دارد.
- ❖ باشد که شما به ملاقات پروردگار خود یقین کنید.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّهُ
تَجْرَىٰ لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢١﴾

(رعد- آیات ۲۰ الی ۲۴)

خط مشی و اصولی را که اولوا الالباب (عاقلان) معتقدند و به آن عمل می کنند

عاقلان آن هایند که :

- ۱) به عهد خدا وفا می کنند.
- ۲) و پیمان حق را نمی شکنند.
- ۳) و هم به آن چه خدا امر به پیوند آن کرده (مانند صلح و محبت اهل ایمان و علم) می پیوندند.
- ۴) و از خدای خود می ترسند.
- ۵) و از سختی هنگام حساب می اندیشند.
- ۶) و هم در طلب رضای خدا راه صبر پیش می گیرند.
- ۷) و نماز به پا می دارند.
- ۸) و از آن چه نصیبشان کردیم پنهان و آشکار انفاق می کنند.
- ۹) و در عوض بدی های مردم نیکی می کنند.
- ۱۰) اینان هستند که عاقبت منزلگاه نیکو یابند.
- ۱۱) که آن منزل بهشت های عدن است که در آن بهشت ها خود و همه ی پدران و زنان و فرزندان شایسته ی آن ها داخل می شوند.
- ۱۲) در حالی که فرشتگان بر (تهنیت) آن ها از هر در وارد می گردند. (و می گویند) سلام و تحیت بر شما باد که صبر پیشه کردید، و بس نیک است سرانجام این سرای.

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿٢٠﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿٢١﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٢﴾ جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٤﴾

(نحل- آیات ۱۰ الی ۱۱)

ثمراتی که آب باران برای انسان دارد نشانه ای است برای اهل فکر و تشخیص

- ❖ اوست خدایی که آب باران را از آسمان فرو فرستاد.
- ❖ که هم از آن می آشامید.
- ❖ و هم درخت و گیاه از آن می روید که به میوه آن شما.
- ❖ و به برگش حیوانات شما، برخوردار می شوید.
- ❖ و هم زراعت های شما را از آن آب باران برویاند.
- ❖ و درختان زیتون و خرما و انگور و از هر گونه میوه بیورود.
- ❖ همانا در این کار آیت و نشانه ای (از رحمت و قدرت الهی) برای اهل فکر پدیدار است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿٤٣﴾ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ
الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾

افرادی که هوای نفس را معبود خود ساخته اند، نه می شنوند و نه تعقل می کنند!! (فرقان - آیات ۴۳ الی ۴۴)

❖ آیا دیدی حال آن کس را که (از غرور) هوای نفسش را خدای خود ساخته؟

❖ آیا تو حافظ و نگهبان او (از هلاکت) توانی شد؟

❖ یا پنداری که اکثر این کافران حرفی می شنوند یا فکر و تعقلی دارند؟

❖ اینان (در بی عقلی) بس مانند چهارپایانند بلکه (نادان تر و) گمراه ترند.

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴿٤٥﴾ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ
يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۚ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٦﴾

دکتر علامه محمد اقبال لاهوری

پیش و شناخت انسان پیش و شناخت انسان



نگاه کن!

اصولاً نگاه آدمی از شگفتی های وجودی اوست و حتی می گویند که انسان جز دیدن چیز دیگری نیست! و اگر خوب ببیند می تواند خوب بشناسد. و از طریق حقیقت خود و جامعه ی خود را متحول نماید و این دید و نگاه که دائماً از آن صحبت می شود دارای اهمیت بسزایی است که چنانچه متحول نشود و راه مؤثری نیابد انسان دگرگون نمی شود و منشأ تحولات اجتماعی و جهانی نخواهد شد.

بی شک اقبال که خود یکی از افرادی است که به نگاه جدید رسیده است و جهان اطراف و تحولات اجتماعی را به شکل واقعی خود احساس می نماید نمی تواند از نگاه ضعیف و حتی نارسای بعضی ها سخن نگوید و این نگاه ها که گاهی از فاصله ی نزدیک چیزی را نمی بینند مورد نقد و بررسی قرار ندهد!

اقبال می گوید: برای چشمان خود سرمه ای مؤثر بیابید تا دید وسیعی نسبت به حقایق پیدا کنید و اگر به سیاهی چشم خود واقف شوید حتماً برای آن چاره ای خواهید اندیشید. و لذا چشمان خود را بگشائید و اشیاء و پدیده های اطراف خود را با دقت نگاه کنید و حتی پشت پرده حقایق را با سعی و تلاش بدست آورید. تا بتوانید حکمت وجودی اشیاء را درک نمائید و ناتوانیانی که به این حقایق دست نیافته اند آن حقایق را از شما بخوانند. و اینطور نیست که با یک نگاه ساده که به ظاهر اشیاء می اندازیم معانی و مفاهیم آنان را هم به سادگی دریابیم. بهر حال این برق حقایقی است که هشیاران بدان آگاهی دارند که می توانند با به حرکت در آوردن تار حقایق به وجود آن پی ببرند. و آنگاه اقبال با قاطعیت این ضعف آدمی را مورد انتقاد قرار می دهد که:

تو که مقصود خطاب انظری پس چرا این راه چون کوران بری؟

فکر روشن، فکر صالح

در مکتب فکری اقبال به فکر و اندیشه اهمیت و نقش فراوانی داده می شود و توسط آن تحولات انسان و اجتماع آن شناخته می گردد و همانطور که گفته اند انسان موقعی در مسیر جدید رشد قرار می گیرد که از نظر افکار متحول گردد و اقبال که خواهان تحول آدمی است و انقلاب و تحولات اجتماعی را در رأس اهداف خود قرار داده است افکار و اندیشه انسان را چنین به تصویر می کشد:

فکر انسان بدنبال الگو سازی و در جهت بت سازی است تا آن را بپرستد و در برابر عظمت آن کرنش نماید و در هر زمان در جستجوی قالب و اندازه جدیدی است تا خود را به شکلی به صحنه‌ی زندگی و تحولات و تأثیرات آن بکشانند و این عدم ثبات و غیر یکنواختی از خصایص اندیشه‌ی آدمی است که قابل تأمل و بررسی است. در هر صورت این فکر، بلند و با عظمت است که مایه‌ی رفعت و بزرگی انسان می‌گردد و شمع خیال و تصورات آدمی را روشن نگه می‌دارد و برای رسیدن به قله‌های رشد و تعالی او را مساعدت می‌کند. و اگر فکر روشن بین باشد و زوایای پیشرفت و حقایق را درک نماید به عملکرد آدمی کمک می‌کند تا او را به مقصود عالی برساند و مانند برق روشنایی است که پیش از رعد به چشم می‌آید و مسیر رفتار و کردار انسان را در طریق مثبت و اصیل رهنمون می‌گردد. و اگر فکر به هدف رشد نائل آید یک فکر صالح و نیکوکار است و سودمند می‌باشد.

فکر روشن بین عمل را رهبر است چون درخش برق پیش از تندر است

افلاطون و فلسفه‌ی نفی خودی او

اقبال فلسفه‌ی نفی خودی را که مایه‌ی انحطاط و پستی است به افلاطون حکیم یونانی که از شاگردان سقراط حکیم بود منتسب می‌داند و او را **راهب دیرینه** می‌داند که فلسفه‌ی او همان روش گوسفندی است که برای تضعیف اقتدار و شکوهمندی ملتی مورد تبلیغ و تأیید قرار می‌گیرد.

اقبال می‌گوید: افلاطون در تاریکی‌های عقل و خرد ضعیف آدمی گام زده است. و بقدری در بی‌اعتباری حواس انسان پیش رفت تا همه‌ی توجه به امور نامحسوس که نوعی دوری از واقعیت‌های زندگی و نیک اندیشی بود معطوف گردد یعنی حرکت از واقعیت‌ها به سوی مجاز و تخیلات. در این ارتباط افلاطون را متهم می‌کند که راز زندگی را در مُردن و نابودی می‌داند و افکار او خواب و غفلت را در بین مردم رواج می‌دهد. در واقع او همان گوسفند زیرکی است که در لباس آدمی ظاهر شده است و این فلسفه‌ی ایده‌آلیستی او بر جان و فکر صوفیان اثر نامطلوبی گزارده است و آنان را از زندگی صحیح محروم نموده است! او باعث شد که عقل و قوه تشخیص آدمی که محوریت زندگی او را تشکیل می‌دهد در صحنه‌ی زندگی نقش آفرینی نداشته باشد و به آسمان و دنیای مجاز و غیر واقعی رخت بربندد و قانون علیت که اساس روابط اجتماعی و فردی را تشکیل می‌دهد افسانه خوانده شود و نادیده گرفته شود.

افلاطون حیات را نادیده گرفت و آن را بی‌ارزش تلقی نمود. و اندیشه‌های او زیان و ناروایی‌ها را سود و منفعت دانست و حکمت‌های او هستی را نیستی معرفی نمود. و این باعث گردید تا فطرت واقعی انسان به خواب فرو رود و در دیگران خواب و بی‌حرکی بوجود آید و چشم تخیلی او زندگی را سرابی غیر واقعی ترسیم نمود. و از بس که از عمل و رفتار آدمی بی‌علاقگی و بی‌ذوقی نشان داد جان او به نیستی گرایش داشت و از واقعیت‌ها و رسیدن به زندگی مادی دور بود.

اقبال طرفداران تصوف را مورد انتقاد قرار می‌دهد که چون نمی‌خواستند با مشکلات و موانع این دنیا برخورد نمایند و به مبارزه پردازند و روح حماسی و مبارزه طلبی داشته باشند به فلسفه ی افلاطون که مانند یک شمع ضعیف و کم سو بود روی آوردند و به دنیایی که همه خمار و مست و لایعقل بودند تمایل پیدا نمودند. و این همان افکار مسموم است که باید از آن پرهیز نمود، چون باعث خواب و غفلت است و ما را از ذوق عمل و واقعیت‌های زندگی برکنار می‌دارد.

اعتبار از دست و چشم و گوش برد	آنچنان افسون نامحسوس خورد
شمع را صد جلوه از افسردن است	گفت سرّ زندگی در مُردن است
جام او خواب آور و گیتی رباست	بر تخیل‌های ما فرمان رواست
حکمت او بود را نابود گفت	فکر افلاطون زیان را سود گفت
خالق اعیان نامشهود گشت	منکر هنگامه ی موجود گشت

علم دل، علم تن

انسان تنها موجودی است که با قدرت شناخت از پدیده‌های عالم به علم و آگاهی می‌آید و در یک کنش و واکنش که با جهان خارج دارد نوعی ارتباط آگاهانه با عناصر جهان برقرار می‌سازد تا آنان را برای زندگی خود بکار گیرد، خواه آن دانایی بطور مستقیم در حیات او بکار آید و یا بر اندوخته ی آگاهی او افزوده شود و او را برای آینده آماده تر سازد.

اقبال در ارتباط با نوع علم و خواص آن که خواه از طریق علم و حس یا عقل و خردمندی و یا راه دل و درون بدست آمده باشد بحث نمی‌کند بلکه تنها تقسیم‌بندی او متوجه ی این محوریت است که این علم و دانایی چه جهت و مسیری را برگزیده است و هدف اصلی او در تأثیر‌گذاری روی انسان و جامعه اش چگونه است.

اقبال نه تنها همواره به این سؤال می‌اندیشد بلکه در افکار و هنر شعری خود این موضوع را بطور جدی دنبال می‌نماید و در نظر او صرفاً آگاهی از علم و هنر مقصود نیست. بلکه هدف علم سامان بخشیدن و حفظ نمودن اصول زندگی است و در مرحله ی بالاتر می‌تواند اسباب و زمینه ی تقویت و استحکام **خودی** را در انسان فراهم آورد و باعث رشد و بالندگی او گردد. در هر صورت یک رابطه ی متقابل بین علم و هنر با حیات وجود دارد که علم و هنر می‌تواند از تحولات حیات انسان بهره مند شود و رشد نماید و از طرفی حیات انسان از تحولات علم و دیگر فعالیت‌های مثبت فکری آدمی به رفاه و تکامل نائل آید.

آگاهی از علم و فن مقصود نیست	غنچه و گل از چمن مقصود نیست
علم از سامان حفظ زندگی است	علم از اسباب تقویم خودی است
علم و فن از پیش‌خیزان حیات	علم و فن از خانه زادان حییات

اقبال در یک جهت گیری حساب شده از قول ملای رومی که خالق مثنوی معنوی است و مرشد و پیر و مراد اقبال در این **بزرگراه خودی** است علوم بشری را به دو بخش تقسیم می‌کند و می‌گوید: اگر این دانش‌ها برای ظاهر انسان و تن آدمی اختصاص دارد و صرفاً به مادیت وجود او نظر دارد **علم تن** است و ارزش چندانی ندارد و از معنویت و نورانیت برخوردار نیست بلکه مانند ماری سمی تو را زهر آگین می‌کند. و اما اگر آن علوم و دستاورد های انسانی از جنس دل باشد **علم دل** و در انسان اثر مثبت می‌گذارد و در وجودش عشق و محبت و عاطفه قرار دهد او را برای رسیدن به حق و ارزش های متعالی زندگی یاری می‌کند و علم مطلوب همین علم است. و اقبال بعنوان یک منتقد اجتماعی که مسائل و حوادث جامعه‌ی خود را می‌بیند و بطور جدی دنبال می‌کند سخنی دارد که برای همه‌ی عصرها یک عنصر تعیین کننده است، وی می‌گوید: آن علم مفید که علم حق است به چه دلیل از صحنه‌ی زندگی حذف شده است و مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار گرفته است و حتی برای کسب قرص نانی از دست ناکسان و ناباوران حقیقت نادیده گرفته می‌شود و در جامعه مطرح نمی‌گردد؟

اقبال خطاب به انسان و مسئولیتی که بر عهده‌ی او می‌باشد، می‌گوید:

از سایر انسان‌ها عقب مانده‌ای و به معانی و حقایق نرسیده‌ای. و مانند مجنون بجای آنکه به لیلی معنی و اسرار و حقایق دست‌یابی در صحرای توهمات خود سرگردان شده‌ای و خستگی و واماندگی و بیچارگی تو را احاطه نموده است. در حالیکه علم اسماء الهی را خداوند متعال در میان همه‌ی موجودات خود تنها به تو آموخت و به تو اعتبار و ارزش بخشید و از طرفی حکمت و شناخت و پی‌بردن به حقایق اشیاء باعث تقویت و استحکام آدمی شد ولی تو از این نکته‌ی مهم غافل می‌باشی!

همرہانت پی به منزل برده اند	لیلی معنی ز محمل برده اند
تو به صحرا مثل قیس آواره‌ای	خسته‌ای، وامانده‌ای، بیچاره‌ای
علم اسماء اعتبار آدمی است	حکمت اشیاء حصار آدمی است

وسعت عقل و هدایت توحید

عقل و خردمندی از ویژگی‌های انسان است و ما آدمیان از طریق آن می‌توانیم اشیاء و پدیده‌ها را بهم مقایسه کنیم و یکی را که مفید است و در راستای اهداف ماست انتخاب نمائیم و یا در جمع بندی علوم به تلاش پردازیم و هزاران خواص دیگر که همه از عقل کاردان بر می‌آید قابل شمارش و ذکر است. از طرفی عقل فطری که ریشه در آفرینش ما دارد به کمک عقل تجربی در طول حیات خود بدان می‌رسد یک مجموعه فعالی را برای انسان تشکیل می‌دهند.

ولی برای رسیدن به حقایق، این عقل با این مشخصات کافی نیست بلکه برای آنکه به منزل مقصود راه یابد بناچار به راهنمایی‌های توحید و وحی الهی نیازمند است که در پیام پیامبران الهی آمده است. و اگر این قوه‌ی تشخیص آدمی بخواهد جدای از این چشمه‌ی فیاض به راه خود ادامه دهد کشتی ادراک انسان نمی‌تواند به ساحل

نجات و رستگاری که هدف اصلی حیات آدمی است برسد. و در این باره واقعیت‌های موجود زندگی و سیر تحولات اجتماعی انسان‌ها در عصر جدید این حقیقت را نشان می‌دهد.

در جهان کیف و کم گردید عقل پی به منزل برد از توحید عقل
ور نه این بیچاره را منزل کجاست کشتی ادراک را ساحل کجاست

در حریم عشق

عشق در لغت به علاقه و تمایل شدید را گویند و از نظر ذاتی جنبه‌ی معنوی دارد و دارای ویژگی‌های خاصی است که کشش و گرایش عشق به اتحاد انسان‌ها و به فعلیت در آوردن استعداد‌های آدمی از جمله‌ی آنهاست و اصولاً کسی نمی‌تواند نقش مثبت و بالندگی عشق را در زندگی انسان و ترقی و رشد او انکار نماید و اقبال مثل هر متفکر اجتماعی که به نیروی عظیم ملت ایمان دارد عشق را برای به حرکت درآوردن و آزاد نمودن انرژی‌های مردمی موثر می‌داند و در میان سخنان خود از عشق بعنوان یک اکسیر بی‌نظیر و نیروی قوی حیات یاد می‌کند و از تأثیری که عشق در دگرگونی و تحول انسان دارد گه‌گاهی مطالب ارزنده‌ای را بیان می‌نماید.

اقبال در بررسی‌هایی که در باره‌ی عشق نموده است تقلید انسان از محبوب و انسان کامل را باعث تقویت عشق می‌داند. منظور او این است که عاشق بر اساس افکار و اعمال و آنچه را که معشوق و محبوب او می‌خواهد وفادار و پیرو است و در این ارتباط عارف بزرگ **بایزید بسطامی** (طیفور بن عیسی ملقب به سلطان العارفين ۲۶۱-۱۸۸ هجری قمری) را نام می‌برد که چون نمی‌دانست که پیامبر چگونه خربزه می‌خورد هیچگاه در طول عمرش خربزه نخورد. و آنگاه اقبال به کسانی که دم از عشق می‌زنند، می‌گوید:

عاشقی؟! محکم شواز تقلید یار تا کمند تو شود یزدان شکار

اقبال در باره‌ی تأثیر عشق روی افکار و شخصیت خود مطالب ارزنده‌ای دارد، وی می‌گوید: که من در گذشته انسان مؤثری نبودم و از نظر قدر و قیمت به حساب نمی‌آمدم و کسی مرا نمی‌پذیرد و فرد مهمی نبودم و نقشی بعهده نداشتم. تا اینکه در معرض پذیرش عشق قرار گرفتم و سوهان آن، روح مرا از آلودگی‌ها پاک نمود و من به مرحله‌ی آدمیت رسیدم و آنگاه با نگاه جدید می‌توانستم کیفیت و اندازه‌ی عالم بیرون را مشاهده نمایم و این یک شکفتی در افکار من بود که در مکتب عشق فراگرفته بودم.

بود نقش هستیم انگاره‌ای ناقبولی، ناکسی، ناکاره‌ای
عشق سوهان زد مرا آدم شدم عالم کیف و کم عالم شدم

اقبال در باره‌ی کیفیت عشق استنباطاتی دارد که حائز اهمیت است، می‌فرماید:

❖ عشق از تیغ و خنجر باکی ندارد و ترسی به خود راه نمی‌دهد.

❖ اصولاً اصل عشق از زمین نیست و عناصر تشکیل دهنده ی آن از عناصر آب ، باد و خاک نمی باشد.

❖ در جهان ما ریشه و اصل صلح و جنگ از عشق و شیفگی است.

❖ از لبه ی تیز و برنده ی شمشیر عشق است که آب حیات پایندگی می چکد.

اقبال با توجه به آثار شگفت انگیز عشق که ریشه تحولات زندگی بحساب می آید به همه توصیه می نماید که: راه و رسم عاشقی را بیاموزید و بدنبال محبوب و معشوقی باشید تا از رهگذر این عشق چشم و دیدتان مانند نوح پیامبر (ع) شود و قلبتان پر از اعتماد و استحکام قلب ایوب پیامبر (ع) گردد. در این حالت انسان دیگری هستید که می توانید از مادیت وجودتان که مشت گلی بیش نیست کیمیای مؤثری برای تغییر و تحول خود و جامعه خود بیابید و بی شک برای طی کمال و پشت سر گذاشتن موانع سر راه آزادی به انسان کاملی نیازمندید که با تبعیت از او به مقصد برسید.

عاشقی آموز و محبوبی طلب چشم نوحی ، قلب ایوبی طلب

کیمیا پیدا کن از مشت گلی بوسه زن بر آستان کاملی

عشق در مکتب فکری اقبال دارای گستردگی وسیعی است و همه ی عالم را فرا می گیرد در این حالت عشق یعنی

آئین و مسیری است که همه ی اجزاء و پدیده های عالم در حرکت خود بدان وابسته و پیوسته اند و این ترکیب و تأثیری که پدیده ها در تحولات طبیعی خود دارند ناشی از عشق می باشد. بهر حال چون عشق نباشد هدفی مطرح نیست و برای رسیدن به هدف بلند زندگی حرکت معنی می یابد .

اقبال هدف زندگی را توحید و خداخواهی می داند و عشق موتور محرک انسان مومن است که با قدرت و شتاب خود را به محبوبش که ذات باریتعالی است می رساند و اقبال پایداری عشق در جهان را از مسلمانان می داند و این بخاطر تحولات درونی است که آنان در اعتقاد به وحی و توحید در خود به امانت دارند.

عشق آئین حیات عالم است امتزاج سالمات عالم است

عشق از سوز دل ما زنده است از شرار لاله تابنده است

گر چه مثل غنچه دلگیریم ما گلستان میرد اگر میریم ما

عشق ، آسمانی تر از عقل است!!

اقبال برای شناساندن عشق آن را بالاتر از عقل می داند و در مقایسه ی عقل و عشق ، عقل زمینی تر از عشق است و عشق آسمانی تر از عقل است توان و انرژی ذخیره در عشق بویژه در آن زمان که از ذهنیت و قلب انسان ها به بیرون می ریزد به نمایش خود می پردازد فوق العاده و بی نظیر است و ریشه و آغاز تحولات محسوب می شود و این تجربه ای است که هر کسی می تواند در زندگی خود آن را لمس نماید.

❖ این خاصیت مؤمن است که از عشق باشد و عشق هم از مؤمن ناشی شود. و از طریق عشق آنچه را که ناممکن

ونشدنی است ممکن و امکان وقوع می یابد.

❖ عقل سفاک و خونریز است و عشق از عقل پاک تر ، چالاک تر و بی باک تر است.

- ❖ **عقل** در گردونه های اسباب و علل سیر می کند و می خواهد به هدف برسد. **عشق** است که در میدان عمل چوگان باز ماهر است که به هدف می رسد.
- ❖ **عشق** صید را با زور بازوی توانمند خود شکار می کند و به زمین می زند. ولی **عقل** و خردمندی آدمی از مسیر مکرو حیله و زیرکی دامی برای صید می گسترند تا آن را بدست آورد.
- ❖ سرمایه و چهارچوب **عقل** را ترس و شک و تردید تشکیل می دهد. ولی در ذات **عشق** عزم و اراده انجام کار و در حد یقین رسیدن جزء لاینفک آن است.
- ❖ **عقل** در ظاهر به تعمر چیزی می پردازد ولی در واقع برای ویران نمودن آن اقدام می کند ولی **عشق** از آن ابتداء آن چیز را ویران می کند تا بتواند آن به شکل عالی تری آبادان سازد.
- ❖ **عقل** مثل باد است و در جهان ارزان و آسان بدست می آید و کاربرد دارد. ولی **عشق** کمیاب است و بهای او گران می باشد و به آسانی بدست نمی آید.
- ❖ اساس و چهارچوب **عقل** آدمی را پرسش از کیفیت و کمیت اشیاء تشکیل یافته است در حالیکه **عشق** عریان و بدور از جهان چون و چند است.
- ❖ **عقل** به انسان می گوید که خود را جلو بینداز ولی **عشق** می گوید که خود را در معرض آزمایش قرار ده.
- ❖ **عقل** در بدست آوردن با غیر آشنایی پیدا می کند. ولی جنس **عشق** از فضل الهی است و با خود او را به محاسبه و کار می آورد.
- ❖ **عقل** می گوید که شادی کن و خوشحال باش و خود را آباد نگه دار. **عشق** می گوید بنده و تسلیم خدا شو تا آزاد از هر قید و بندی گردی.

مومن از عشق است و عشق از مومنست	عشق را ناممکن ما ممکن است
عقل سفاک است و اوسفاک تر	پاک تر چالاک تر بی باک تر
عقل در پیچساک اسباب و علل	عشق چو گان باز میدان عمل
عشق صید از زور بازو افکند	عقل مکار است و دامی می زند
عقل را سرمایه از بیم و شک است	عشق را عزم و یقین لاینفک است
آن کند تعمیر تا ویران کند	این کند ویران که آبادان کند
عقل چون باد است ارزان در جهان	عشق کمیاب و بهای او گران
عقل محکم از اساس چون و چند	عشق عریان از لباس چون و چند
عقل می گوید که خود را پیش کن	عشق گوید امتحان خویش کن
عقل با غیر آشنا در اکتساب	عشق از فضل است و با خود در حساب
عقل گوید شاد شو ، آباد شو	عشق گوید بنده شو ، آزاد شو

انقلاب اسلامی با رهبری عشق پیش رفت

نمونه‌ی عینی و حقیقی آثار عشق و محبت در انقلاب اسلامی ایران که در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ش به پیروزی رسید دیده می‌شود. انقلاب به تبعیت از رهبر معنوی و عرفانی آن صحنه‌های ایمان و عشق بود و مردم از همه چیز گذشته بودند و به شور و شوق وصف‌ناپذیری رسیده بودند و دیدیم که چگونه توانستند با طوفان سهمگین وحدت و عشق نظام پوسیده‌ی نظام شاهنشاهی را بسوی نابودی و ریشه‌کنی سوق دهند ولی از آن لحظه که به عقل و محاسبه روی آوردند و از نگاه اجتماعی به نگاه فردی و گروهی تمایل نشان دادند تفرقه بجای وحدت و محبت صحن و سرای زندگی آن‌ها را در بر گرفت و آفات و مشکلاتی پیش آمد که هنوز بطور کامل قادر و قانع نشده‌اند که آنان را خوب بشناسند و ریشه‌های آن را از بیخ و بن برکنند!!

اقبال از تجاری‌گری که در زندگی و مطالعه و تحقیق آموخته است بین عقل و عشق تفاوت اساسی قائل است گرچه هر دو برای ادامه‌ی حیات آدمی نیاز است و ارتباط انسان را با حرکت تکاملی او رقم می‌زند و آنچه را که اقبال برای پیاده نمودن ارزش خودی به آن تکیه دارد عشق و شور و حرکت است که ما را به وحدت و سعادت برسانند و در این راه درنگ و تأخیر جایز نمی‌داند، چون زمان‌ها بی‌گذاشته است که از کاروان ترقی بازمانده ایم و اکنون باید به اهداف بلند دست یابیم و هم گذشته را جبران کنیم.

استواری زندگی به عشق و محبت است

در بینش اقبال عنصر عشق عامل جلوبرنده‌ی آدمی و حل‌کننده‌ی مشکلات اوست و آنقدر در مرحله‌ی عالی قرار دارد که اقبال آن را در دو عالم کافی می‌داند:

◆ این **خاصیت و نقش محبت** است که جذبه‌ها و کشش‌ها را بیشتر و بلندتر می‌گرداند و هر چیزناارجمند را ارجمند و گرامی می‌گرداند.

◆ **اگر در زندگی محبت و عشق نباشد** ماتم و غم زندگی را در بر می‌گیرد. امورات آن زندگی زشت و نامیمون می‌گردد و همه چیز آن سست و نااستوار خواهد شد. در حالیکه عشق فرهنگ عمومی جامعه را صیقل می‌زند و مردم آگاه‌تر می‌شوند و سنگ را آنقدر جلا می‌دهد تا مثل یک آئینه گردد.

◆ **عشق** کسانی که اهل دل و آگاهی درون هستند سینه‌ای می‌دهد که انگار در صحرای سینا در معرض الهام الهی هستند. و هنرمندان را ید و بیضای موسایی می‌دهد که معجزه‌ای بزرگ است.

◆ **پیش‌عشق** هر چیزی که ممکن است و موجود می‌باشد مات و مبهوت است و کاری از او بر نمی‌آید در حالیکه جمله عالم تلخ می‌باشند ولی عشق مثل شاخه‌ای از نبات شیرین است.

◆ گرمی و شور و حرارت افکار مسلمانان از **آتش عشق** است. از اینکه بیافریند و جان تازه‌ای در ما بدمد از ویژگی‌های اوست.

♦ **عشق** برای حیوانات امثال مورچه و مرغ و آدم کافی است و با عشق نیازی به چیز دیگری نیست عشق به تنهایی در دو عالم بس است.

♦ **اگر عشق باشد** ولی قدرت و تسلط نباشد نوعی جادوگری و غیر واقعی است و اگر این دلبری و عشق با قدرت بر جهان مسلط شود کار پیامبرانه می باشد. ولی نقش عشق آن است که دلبری و عاشقی را با قاهری و اقتدار بهم بیامیزی و با عالم دلبری ، عالم قاهری را به تحرك و نقش آفرینی بانگیزد.

از محبت جـذبـه ها گردد بلند	ارج می گیرد ازو نارجمند
بی محبت زندگی ماتم همه	کار و بارش زشت و نامحکم همه
عشق صیقل می زند فرهنگ را	جوهر آئینه بخشد سنگ را
اهـل دل را سینه ی سینا دهد	با هنر مردان ید بیضا دهد
پیش او هر ممکن و موجود مات	جمله عالم تلخ و اوشاخ نبات
گرمی افکار ما از نار اوست	آفریدن، جان دمیدن کار اوست
عشق مور و مرغ و آدم را بس است	عشق تنها هر دو عالم را بس است
دلبری بی قاهری جادوگری است	دلبری با قاهری پیغمبری است
هر دو را در کارها آمیخت عشق	عالمی در عالمی انگیخت عشق

(دیوان اقبال ، بندگی نامه ، ص ۱۸۷)

مقام دل

از تعبیراتی که از دل می شود ، معلوم می گردد که **دل همان جهان درون است** که به مراتب از جهان برون او- که به قول اقبال جهان آب و گل است - وسیع تر و عظیم تر است. و عظمت انسان در مقایسه ی با جهان اطراف که خود بخشی و جزئی از آن محسوب می شود در همین دل و درون نهفته است. وقتی از دل صحبت می شود به تمایلات ، عواطف ، احساسات و خواسته ها که در مسیر ارزش های انسانی است نظر داریم و نیز تحولاتی که انسان بطور دائمی در معرض آن است و آن را به مرحله و شخصیت بالاتری سوق می دهد. این خواستن و گرایش محوریت شخصیت انسان را تشکیل می دهد که یک لحظه از او جدا نیست.

اقبال می گوید **در دل دو گرایش موجود است** ، گرایشی که ما را به خود و ارزش های آن فرامی خواند و متمایل می نماید و یا گرایشی که به بیگانگان و غیر از انسان و تکامل معنوی او را می جوید. و هر دو یا با هم و یا جدای از هم دو احساسی است که در درون با آن روبرو هستیم. و آنگاه اقبال که خود به اهمیت و نقش دل پی برده است به انسانی که در اساتهِ تحول و دگرگونی است تأکید می کند که دل بدست آورد و جهان ثر رمز و راز درون خود را متحول و تکامل سازد و در آمن صورت خواهد دید که در پهنای وسیع دل این جهان آب و گل که از عناصر مادی تشکیل یافته اند و ما را جذب خود نموده و ذهنیت و گرایشات ما را متوجه ی خود ساخته اند یک

ترکیب ناچیز و بی‌اهمیتی است و این جهان برون با همه‌ی گستردگی خود در آن جهان درون که دل است و در
ظاهر کوچک به نظر می‌رسد گم می‌شود!
دل بدست آور که در پهنای دل می‌شود گم این سراب آب و گِل

استاد شهید مرتضی مطهری

ابزار شناخت

بعضی‌ها برای شناخت تعریف مشخصی را ارائه می‌دهند و بعضی دیگر از یک نظر مدعی هستند که هر چیزی را انسان با شناخت تعریف می‌کند. خود شناخت نیازی به تعریف ندارد، بهرحال **شناخت یعنی آگاهی** و آگاهی احتیاج به تعریف ندارد و تا موقعی که محتوای شناخت کاملاً دانسته نشود نمی‌شود روی تعریفش بحث کرد.

حس، ابزار لازم برای شناخت

یکی از وسائل و ابزارهای شناخت برای انسان **حواس** است. اگر فرض کنیم انسان فاقد همه حواس باشد فاقد همه شناخت‌ها خواهد بود. جمله‌ای است که از قدیم الایام معروف است، اگر انسان کور مادر زاد بدنیا بیاید امکان ندارد که یکی از رنگ‌ها، شکل‌ها یا فاصله‌ها تصویری داشته باشد. با هر لفظی یا لغتی بخواهید برای یک کور مادرزاد یک رنگ را تعریف کنید و آن را به او بشناسانید یا بخواهید رنگ چیزی را برای او بیان کنید برای شما امکان ندارد. بنابر این در اینکه حس یکی از مبادی شناخت است شک و تردیدی نیست ولی آیا حس برای شناخت کافی است؟ نه. وقتی ما درجات شناخت را بیان می‌کنیم خواهیم گفت که چرا حس کافی نیست یعنی **حس شرط لازم شناخت هست اما شرط کافی برای شناخت نیست.**

نقش قوه عاقله در شناخت

انسان برای شناخت به نوعی تجزیه و تحلیل و گاهی به انواع تجزیه و تحلیل نیاز دارد. تجزیه و تحلیل کار عقل است. اشیاء را بصورت جزئی احساس می‌کنیم بعد به آنها تعمیم و کلیت می‌دهیم. تعمیم (عمومیت دادن) یک عمل عقل است.

یکی از کارهای فوق‌العاده ذهن انسان عمل **تجريد** است. تجريد یعنی چه؟ تجريد غير از تجربه است. تجريد می‌کنیم یعنی ذهن ما دو امری را که در عالم عین یکی هستند و هرگز جدا نمی‌شوند و امکان جدا شدن ندارند از یکدیگر جدا می‌کند، **تجريد و مجرد** می‌کند. مثلاً شما هرگز عدد مجرد در خارج ندارید، شما در عالم عین پنج تا ندارید که فقط پنج تا باشد نه پنج تا گردو باشد و نه پنج تا درخت. بهمین خاطر ذهن تجريد می‌کند و چون تجريد می‌کند قادر بر تفکر و قادر بر شناسایی است.

پس آن قوه‌ای که **تجريد** می‌کند و **تعميم** می‌دهد و **تجزیه و تحلیل** می‌کند و حتی کلیات را تجزیه و تحلیل می‌کند **قوه عاقله** است.

ابزار دل (تزکیه نفس)

♦ آیا دل ابزار شناخت است؟

❖ آیا می شود انسان نه از **راه حس** بلکه از **راه دل** بشناسد؟

❖ راه دل یعنی **راه تزکیه نفس** ، راه تزکیه قلب . آیا از این راه می شود شناخت؟

عده ای از علمای جدید مانند **پاسکال** ریاضیدان معروف ، **ویلیام جیمس** روانشناس و فیلسوف آمریکایی ، **الکسیس کارل** و **برگسون** دل را ابزار شناخت می دانند. برگسون بیش از همه اینها معتقد است که انسان فقط یک ابزار شناخت دارد و آن دل است و برای حواس و عقل نقشی قائل نیست. **دکارت** مثل **افلاطون** عقل را ابزار شناخت می داند ، حس را ابزار شناخت نمی داند، می گوید : حس بدر عمل می خورد و به درد زندگی می خورد مثل اتومبیل است برای انسان بدر کار می خورد. ولی با حس هیچ چیز را نمی شود شناخت. شناخت فقط و فقط با عقل است.

ابزار عمل

یکی از ابزارها که به یک معنا همان ابزار حس است و به یک معنای دیگر باید حسابش را جدا کرد - عمل است. تا وقتی که سر و کارمان فقط با حس باشد و پای عمل در کار نباشد اسمش استقراء است (یعنی از نظر منطقی استقراء می گویند). وقتی که پای عمل نیز در میان بیاید که پای عقل هم بیشتر در کار می آید اسمش آزمون یا تجربه و یا آزمایش است.

نظر قرآن در باره ابزار شناخت

قرآن در آیه ۷۸ سوره مبارکه نحل به صراحت مطلبی را بیان می کند که نظرش در مورد ابزار شناخت معلوم می شود، می فرماید:

(والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً-۷۸/نحل)

یعنی : اوست خدایی که شما را از شکم های مادراتان بیرون آورد در جایی که هیچ چیز نمی دانستید یعنی از نظر شناخت هیچ چیز را نمی شناختید.

(.....و جعل لکم السمع و الابصار.....-۷۸/نحل)

و برای شما گوش و چشم ها و دیده ها قرار داد ، می دانید که در میان حواس انسان آن حواسی که بیش از همه در شناسایی تأثیر دارد چشم و گوش است. قرآن هم اینجا آن دو حاسه مهم را ذکر کرده است ، بعد از اینکه می گوید شما آمدید به این دنیا در حالی که هیچ چیز نمی دانستید ، می گوید به شما چشم و گوش داد ، حواس داد یعنی ابزار دانستن داد که نمی دانستید و نمی شناختید. این ابزار ها را داد که بشناسید .

(.....والافئدة لعلکم تشکرون-۷۸/نحل)

آیا قرآن فقط به حواس قناعت کرد ؟ نه. پشت سرش آن چیزی را ذکر می کند که در اصلاح قرآن به آن **لُب** و یا **حجر** گفته می شود. یعنی همان قوه ای که **تجزیه و ترکیب** می کند، **تعمیم** می کند ، **تجرید** می کند ، قوه ای که نقش اساسی در شناخت دارد.

(.....لعلکم تشکرون-۷۸/نحل) این خیلی مهم است ، باشد که سپاسگزاری کنید ، یعنی چه؟ یعنی بشر! مسیر خودت را بدان ، خدا تو را در این مسیر حرکت داده است یعنی اینها نظام الهی است. سنت و مشیت الهی است ، مظاهر اراده اوست که تو آمدی ، وقتی که آمدی هیچ چیز نمی دانستی، به تو **چشم** و **گوش** و **دل** داد برای اینکه شکر کنی. برای اینکه چشم و

گوش و دل را برای شناخت به کار بیندازی. هر **حس ظاهری** و **باطنی** که داری ابزار شناخت است. خدا اینها را آفرید برای اینکه جهان را بشناسی. بنابر این قرآن این دو ابزار را صریحاً به رسمیت می‌شناسد.

قرآن نمی‌گوید فقط **حس** و **عقل**، **دل** هیچ و همچنین نمی‌گوید که همه اش **دل** و **عقل** هیچ. چون قلمرو اینها را از یکدیگر جدا می‌داند. قلمروها و موضوعات فرق می‌کند. برای اینکه خودت را بشناسی، می‌گویی: تزکیه نفس کن. هیچ روانشناس و روانکوی نمی‌تواند به اعماق ضمیر انسان آن مقدار آشنا شود که تزکیه و تصفیه نفس انسان را به خودش آشنا کند. با تزکیه و تصفیه نفس یک سلسله حکمت‌های الهی راه خودسازی و سیر و سلوک عرفانی را به انسان نشان می‌دهد و غبارها را از جلوی چشم انسان بر می‌گیرد.

قرآن می‌گوید دنبال علم برو، دنبال عمل هم برو. دنبال علم برو، دنبال تقوی هم برو. این دو را از همدیگر تفکیک نکن. تقوای محض یعنی تعطیل کردن چشم. تعطیل کردن گوش. تعطیل کردن گوش. پس برای چه اینها را خدا خلق کرد؟ کافی بود دل را به آن معنا که تو می‌گویی خلق می‌کرد دیگر چشم و گوش و عقل و حواس و فکر را خلق نمی‌کرد. تحقیر علم نه. تحقیر پاکی و اخلاص و تزکیه نفس هم نه.

منابع شناخت

طبیعت منبعی برای شناخت

طبیعت یعنی عالم جسمانی، عالم زمان و مکان، عالم حرکت، همین عالمی که در آن زیست می‌کنیم. و با حواس خودمان با آن در ارتباط هستیم. کمتر مکتبی است که **طبیعت** را بعنوان منبع شناخت قبول نداشته باشد. ولی هم در قدیم و هم در حال حاضر علمایی بوده و هستند که طبیعت را منبع شناخت نمی‌دانند. چون رابطه انسان با طبیعت از طریق حواس است و جزئی است و آنها جزئی را حقیقت نمی‌دانند. آنها منبع شناخت را در واقع همان عقل می‌دانند با نوعی استدلال که خود افلاطون این روش را **دیاکتیک** می‌نامید.

عقل و دل دو منبع دیگر شناخت

منبع دیگر که محل بحث است و ما هم راجع به آن بحث خواهیم کرد همان **نیروی عقل و خرد** انسان است. **طبیعت** بعنوان یک منبع بیرونی برای شناخت مورد قبول است. آیا انسان منبع درونی هم برای شناخت دارد یا نه؟ که همان مسأله عقل، فطریات عقلی و مستغلات عقلیه است. مکتب‌هایی می‌گویند یک چنین منبع داریم و مکتب‌هایی آن را نفی می‌کنند. بعضی از مکتب‌ها به عقل مستقل از حس قائلند و بعضی مکتب‌های دیگر به عقل مستقل از حس قائل نیستند. منبع سوم همان **قلب و دل** است که با ابزاری به نام **تزکیه و تهذیب نفس** می‌توان از آن استفاده کرد. در میان علمای امروز علمایی که مادی فکر می‌کنند این منبع و این ابزار را قبول ندارند و علمایی که الهی فکر می‌کنند به این منبع و به این ابزار فوق‌العاده ایمان دارند.

نظر قرآن در مورد منبع دل

- ❖ آیا قرآن دل را بعنوان یک منبع شناخت می‌شناسد؟
- ❖ یا اساساً فقط و فقط به طبیعت و نظامات موجود در آن روی آورده است؟

❖ قرآن در ده‌ها آیه بشر را متوجه مطالعه عالم می‌کند، متوجه مطالعه تاریخ و نظامات اجتماعی می‌کند، متوجه مطالعه نفس و درون خویش بعنوان یک شیئی از اشیاء طبیعت می‌کند و در این شک و شبهه‌ای وجود ندارد. ولی آیا این به معنای روی گرداندن از هر چه معنویت و درونی و باطن است نیست؟

این حرف که توجه قرآن فقط به ظاهر و محسوس و طبیعت است بسیار غلط است. در آیه ی :
(والذین جاهدوا فینا لنه‌دینهم سُبُلنا-۶۹/عنکبوت)

اصلاً در قرآن **مجاهده درونی** از **مجاهده بیرونی** حساب جدایی ندارد، نه اینکه یک سری کارها، کارهای بیرونی باشد و یک سری کارها، کارهای درونی، این به دنیای بیرون تعلق داشته باشد و آن به دنیای درون، و به این ترتیب انسان باید یا برون‌گرا باشد یا درون‌گرا! اساساً ارزش قرآن به این است که این دو را از هم جدا نمی‌کند.

درون‌گرایی و برون‌گرایی (راه دل و راه طبیعت) اسلام دوش به دوش یکدیگر و جدایی ناپذیرند. آن درون‌گرایی که متوجه برون نباشد از نظر اسلام درون‌گرایی نیست، عرفان نیست، معنویت نیست، هجرت بسوی خدا نیست. همچنین اسلام آن فعالیت عملی بیرونی را که متوجه درون نباشد نه جهاد می‌داند، نه عمل صالح، و نه مهاجرت و هیچکدام از این اسم‌ها را روی یک فعالیت عملی نمی‌گزارد اگر از معنویت تهی باشد.

تاریخ منبع دیگر شناخت

قرآن تاریخ را به عنوان یک منبع شناخت عرضه می‌دارد. ممکن است شما بگوئید که طبیعت را که گفتید تاریخ هم در آن هست. درست است که تاریخ به یک اعتبار جزء طبیعت است ولی تاریخ یعنی جامعه انسانی در حال حرکت و جریان است.

طبیعت را دو نوع می‌شود مطالعه کرد، جامعه را هم به دو شکل می‌توان مطالعه کرد. زمانی ما جامعه را در حال ثبات مطالعه می‌کنیم مثلاً کسی که می‌خواهد اطلاعات جامعه‌شناسی در باره جامعه ما داشته باشد. جامعه امروز ایران را از جنبه‌های مختلف مطالعه می‌کند و اطلاعاتی در اختیار افراد می‌گزارد، این یک مطالعه جامعه‌شناسی است. ولی یکوقت جامعه امروز ایران را در ارتباط با گذشته و آینده بعنوان یک جریان و قانون مورد مطالعه قرار می‌دهد که چگونه است. فرق فلسفه تاریخ با جامعه‌شناسی این است که جامعه‌شناسی، قانون موجود جامعه را بیان می‌کند ولی فلسفه تاریخ قانون تحولات جامعه را بیان می‌کند. اینجاست که عامل زمان در کار است.

قرآن بطور صریح و قاطع تاریخ را برای مطالعه عرضه می‌دارد. پس تاریخ هم خودش یک منبع برای شناخت است. در این زمینه در قرآن کریم آیاتی داریم از جمله:

(قل سیروا فی الارض-۱۱/انعام)

یعنی: بروید در زمین گردش کنید.

(اقلم یسیروا فی الارض؟-۱۹/محمد)

یعنی: چرا اینها در زمین گردش نمی‌کنند؟

یعنی بروید آثار تاریخی را مطالعه کنید و بعد ببینید که زندگی و جامعه بشری چه تحولات تاریخی پیدا کرده است.

اگر عوامل مؤثر در تاریخ عوامل سوء و فساد باشد مثلاً تنها عامل مؤثر در تاریخ **زور** باشد و عامل دیگری غیر از آن نقشی در تاریخ نداشته باشد یا یگانه عامل مؤثر در تاریخ **زور و پول و اقتصاد** باشد و هیچ عامل دیگری نقش نداشته باشد در این صورت تاریخ معلم بشر است اما معلم بسیار بدی است!!

اما اگر تاریخ تصادف نباشد سنت باشد، اگر سنت تاریخ جبری محض نباشد انسان در آن نقشی داشته باشد و اگر آن عامل های فساد که نقش دارند منحصراً عامل فساد نباشند بلکه بیشتر عامل **صلاح** باشند عامل **تقوی و پاکی** باشند، عامل **حق و ایمان** باشند در این صورت تاریخ معلم است و معلم خوب.

اینکه قرآن درس تاریخ می گوید مبتنی بر قبول تمام اینهاست. از نظر قرآن **صلاح** در تاریخ نقش دارد، **تقوی و اخلاص** در تاریخ نقش دارد. بلکه نقش نهایی و پیروزی نهایی همیشه از آن **حق** است. و این تصریح قرآن مجید است.

(کتاب الله لأغلبنا انا و رُسُلنا - ۲۱ / مجادله)

یعنی قانون قطعی الهی است که پیروزی نهایی از آن من و پیامبران من است. و نیز در آیه:

(و ان جندنا لهم الغالبون - ۱۷۳ / صافات)

باز معنایش همین است. پس از نظر قرآن یکی دیگر از منابع شناخت **تاریخ** است.

مراحل و درجات شناخت

نظریات مبتنی بر یک مرحله ای بودن شناخت

مطابق با بعضی از مکاتب می توان گفت که **شناخت** یک مرحله ای است. مثلاً از نظر کسانی که فقط عقل را منشأ شناخت می دانند و برای حس ارزش قائل نیستند شناخت یک مرحله بیش ندارد. و آن همان مرحله عقلی است (مثل نظریه معروف دکارت) و بعضی دیگر درست در جهت عکس این نظریه، ماهیت شناخت را حس محض می دانند و برای عقل نقشی قائل نیستند.

امپریست ها (حس گراها) می گفتند: شناخت حسی است و ماهیت حسی دارد. اینقدر دنبال عقل و معقول و تعقل نروید. هر چیز که حسی نباشد خیال است و هم بی معنی است. ما فقط چیزی را به نام علم و ادراک و معرفت قبول داریم که از دروازه های حسی وارد ذهن شده باشد. و در عقل انسان هم چیزی جز آنچه که در حس وجود داشته است نیست. پس از نظر اینها شناختن از ابتداء تا انتها در احساس کردن خلاصه می شود و قهراً یک مرحله ای و یک درجه ای است.

از نظر **افلاطون** همه شناخت ها در **تعقل** خلاصه می شوند. چون او برای محسوس ارزش شناختن قائل نیست و فقط معقول را قابل شناختن می داند. البته خود تعقل ممکن است درجات داشته باشد ولی به هر حال شناخت یک مرحله ای است. **برگسون** و افراد دیگری که شناخت را تنها از **راه دل** میسر می دانند آن را به یک معنا یک مرحله ای می دانند.

ولی عُرُفا (اهل سیر و سلوک) گفته اند: مسأله اینطور نیست تو مانند یک نهال در حال حرکت و تحول هستی. و مسیری را منزل بعد از منزل طی می کنی. اگر می خواهی مراحل انسانیت را طی کنی باید از منزل اول شروع کنی مثلاً

❖ اولین منزل: **يقظه** (بیداری و آگاهی)

❖ دومین منزل: **توبه**

❖ سومین منزل : **انابه**

❖ چهارمین منزل : **تفکر**

❖ پنجمین منزل : **محاسبه**

همینطور منزل به منزل بیان می کنند و انسان را تا آنجایی که خود معتقدند پیش می برند. اگر منازل را در نظر بگیریم شناخت چند مرحله ای است. ولی به یک حساب دیگر تک مرحله ای است. چون همه از یک منبع یعنی **دل** بر می خیزد و منابع متعددی ندارند اینها مکتب های تک مرحله ای هستند.

مراحل شناخت از نظر فلاسفه اسلامی

❖ **ویژگی اول :** در مرحله شناخت احساسی که انسان و حیوان در آن **مشترک** هستند. همه

شناخت ها جزئی است. یعنی به صورت تک تک و فرد فرد است. مثل یک کودک که فرد فرد را می شناسد. پدر ، مادر ، خواهر، برادر و خاله اش را می شناسد. خانه اش را می شناسد از همه اینها بصورت جزئی تصور دارد. اما برای او خانه یا انسان به مفهوم کلی وجود ندارد. رنگ به معنای کلی وجود ندارد ، چنانکه حیوان هم همینطور است.

❖ **ویژگی دوم :** شناخت حسی این است که شناخت **حسی ظاهری** است و عمقی نیست. ظواهر را

می بیند. چشم رنگ ها و حجم ها را می بیند . گوش آوازه ها را می شنود. ولی عمقی نیست که به ماهیت اشیاء بتواند پی ببرد و روابط درونی اشیاء را درک کند .بهر حال حس به رابطه بین علت و معلول پی نمی برد.

❖ **ویژگی سوم :** شناخت حسی این است که شناخت حسی ، **حال** است یعنی به زمان حال تعلق

دارد نه به گذشته و آیند. مثلاً انسان با چشم خودش حوادث را که قبل از تولد او وجود داشته است نمی بیند و آینده را نیز نمی تواند با حواس ظاهری خود احساس کند.

❖ **ویژگی چهارم :** شناخت حسی این است که این نوع **شناخت منطقه ای** است یعنی محدود به

منطقه خاصی است انسان یا حیوان در هر منطقه و جوی که هست اشیاء همان منطقه و جو را احساس می کند. اگر در تهران است تهران را درک می کند و اگر توکیو نرفته است توکیو را نمی بیند. گرچه توکیو را می داند کجاست ، ولی نمی بیند. این چهار خصوصیات برای مرحله شناخت حسی است.

شناخت عقلی و گستردگی آن

بدون شک همه این را قبول داریم که شناخت تعقلی انسان از ظواهر به بواطن نفوذ می کند و روابط نامحسوس را درک می کند. توالی اشیاء محسوس است ولی علیت و معلولیت محسوس نیست ولهذا طرفداران حس قائل به علیت و معلولیت نیستند. در صورتی که انسان حقایق را به صورت عام و کلی و بر اساس قاعده و قانون می شناسد.

انسان به گذشته علم پیدا می کند. و گذشته را می داند بدون اینکه آن را ببیند و یا بشنود مثلاً ناپلئون برای یک وجود استنباطی است یک وجودی است که ما با تعقل آن را می شناسیم نه با احساس .راست هم می گویند. اگر از ما که امروز

ناپلئون را می‌شناسیم و تاریخش را می‌خوانیم و زندگیش را می‌دانیم. بپرسند که شناخت شما از ناپلئون چه شناختی است؟ ممکن است کسی بگوید: اینکه واضح است که شناخت من از ناپلئون حسی است. یک آدمی بوده روی زمین راه می‌رفته و کارهایی هم انجام داده است. من اینها را در کتاب خوانده‌ام. بنابر این من ناپلئون را از راه حس می‌شناسم. ولی اینطور نیست. ناپلئون برای خودش یک حقیقت محسوس و برای تو یک امر معقول است. یعنی تو با یک استدلال ذهنی با یک قیاس عقلی بوجود ناپلئون علم داری و خودت نمی‌دانی!

شما می‌گوئید: پدرم را احساس می‌کنم. راست است احساس می‌کنید و همیشه دارید او را می‌بینید. حال اگر قیافه آدمی را صد در صد شبیه پدر شما بسازند اندام او، رنگ او، نگاه او، نگاه کردن او و صدای او هیچ فرقی با پدرتان نداشته باشد. برای احساس شما هم هیچ فرقی نمی‌کند چون حواس در این حد است. و حس نمی‌تواند قضاوت کند که همان پدر من است یا شبیه آن را صد در صد ساخته‌اند. در صورتی که این تشخیص با عقل است و انسان در تفکرات و شناخت‌های خودش آنقدر عناصر معقول داخل می‌کند که تا حد زیادی عناصر محسوس در میان عناصر معقول گم می‌شوند.

شناخت آیه‌ای

اکثر معلومات ما در جهان به اصطلاح قرآن **معلومات آیه‌ای** است. اگر شما می‌گوئید فلان کس آدم خوبی است خوبی او را نمی‌توانید احساس کنید. نمی‌توانید آزمایش کنید. اما کارش را که آیه خوبی اوست می‌بینید. اگر می‌گوئید فلانی آدم بدی است بدی او را که شما نمی‌بینید تجربه و بررسی هم که نمی‌توانید بکنید کارش را می‌بینید. کارش نشانه بدی خود اوست. می‌گوئید فلان کس با من دوست است. دوستی او را که نمی‌بینید ولی کارش **آیه دوستی** اوست. فلان کس با من دشمن است دشمنی اش را که حس نمی‌کنید، می‌گوئید کارش نشانه دشمنی با من است.

پس اکثر شناخت‌های ما در جهان شناختی است که نه حسی مستقیم است یعنی همان شناخت احساسی سطحی و نه منطقی، علمی و تجربی است که خود موضوع قابل تجربه و آزمایش باشد. بلکه احساس ما به آیه‌های شیئی تعلق می‌گیرد. ولی ذهن ما همواره از آیات و آثار، مؤثر را در ورای آن می‌بیند.

جلال‌الدین محمد مولوی

فصل (۱)

صورت از معنی است مثل شیری که در نیزار است. یا چون آواز و سخن است که از اندیشه ناشی می‌شود. و سخن و آوازی که می‌شنویم از اندیشه‌ی آدمی است. علم و دانش موجی از اندیشه را در انسان ایجاد می‌کند و از اندیشه و سخن و آواز است که به قالب‌های لفظی و حرکات، نمودار می‌شود که به ظاهر از بین می‌رود ولی سرانجام این امواج بسوی دریای اندیشه بر می‌گردد.

لفظ مانند آشیانه و معنی، پرندۀ ی آن است. صورت‌های گوناگون و فراوان فکر و اندیشه آدمی شبیه خاشاک‌های روی آب دریاست که در هر لحظه تازه و نو به نو از راه می‌رسند. این خاشاک‌های در جریان، پوسته و ظاهر افکار ما را تشکیل می‌دهند که از باغ غیبی (ماوراء طبیعت) سرازیر شده‌اند. و ما باید مغز این قشرها و خاشاک‌ها را از خود باغ جستجو کنیم چونکه آب روان از باغ غیب به جوی شهادت و جهان ما وارد می‌شود.

همه‌ی مخلوقات از یک منبع اندیشه‌اند. که چون سیل خروشان بر روی زمین جاری هستند. حال این سؤال مطرح است که چرا اندیشه که محور همه چیز است مانند موری کوچک و حقیر شده است

ارزش فکر انسان بقدری است که باید گفت که انسان یعنی فکر و اندیشه. در هر لحظه باید منتظر اندیشه‌ی جدید بود حتی فکر غم در صورتی که در ظاهر فایده‌ای نداشته باشد بتدریج بر شادی‌های تو خواهد افزود. در این صورت اگر غم را اصل قرار دهیم تو را به مقصود خواهد رساند و اگر فرع و طفیلی باشد باید منتظر زهر کشنده‌ی آن باشیم.

آنان که ظاهر بین هستند یعنی فقط کف درذیا را می‌بینند و از بستر آن خبری ندارند در این دنیا جز مقیاس و شماره بازی کاری ندارند و چون به عمق حقایق پی نبرده‌اند حیران و سرگردان می‌مانند در حالیکه دریا بینان که به عمق دریا و بستر آن نظر می‌کنند اختیار وجود خود را به خالق جهان که خالق اختیار است می‌سپارند و از تمام بندها و روپوش‌ها آزاد و رها می‌شوند.

بدن انسان مانند عکس شیری است که روی پرچم نقش بسته است و فکر و اندیشه‌ی انسان مانند بادی این پرچم را به حرکت در می‌آورد. که گاهی این باد شایسته است و مانند باد صبا از مشرق می‌وزد و گاهی بادی است که از مغرب می‌آید و باد دبور است که و با و بیماری را منتشر می‌سازد.

انسان‌های معمولی که تلاش و خودسازی ندارند اسیر پنج حس بیرونی و عقل ضعیف خود گشته‌اند در صورتی که مردان حق که دارای چشم‌غیب بین و حقیقت‌بین هستند با حواس قوی درونی خود، اصطراب وجود آدمی را که در آن صفات الهی نقش بسته است و همه اسرار و حقایق در آن تجلی دارد مشاهده می‌کنند.

نبات و رُستنی‌هایی که در زمین دل و درون آدمی می‌روید تفکرات و اندیشه‌های آدمی را تشکیل می‌دهد. و هر کدام از آنان با انسان سخن می‌گویند. ما برای آنکه بتوانیم به حقایق بیشتری برسیم بناچار باید یک‌غور و بررسی مخصوص به درون خود داشته باشیم تا به آن حقایق برسیم.

فصل (۲)

افرادی که شبیه درندگان هستند نسبت به انسان‌های بزرگ و بخشنده گمان‌بد می‌برند چون بر اساس یک قاعده کلی و عمومی انسان در هر موقعیت و شرایط شخصیتی و روانی، جهان و مردم آن را بر همان شکل خواهد دید.

کسی که ظاهر بین است و به ظاهر پدیده‌ها توجه و دقت دارد هیچگاه نمی‌تواند سکه اصلی را با سکه‌ی تقلبی آن را تشخیص دهد و یا طلا دود اندود شده را با مس زر اندود شده از هم جدا سازد. و چون پیامبران به عمق مسائل و حقایق توجه و دقت دارند با حقایق فاصله‌ی چندانی ندارند. و انسان از طریق عقل درست به روشنی و هدایت و با حماقت و جهل به تاریکی و گمراهی گام می‌گازد.

اگر صبح کاذب که صبح دروغین است رهبر و مقتدای ما شود کاروان هستی انسان به بیراه خواهد رفت. و انسان با نیت پلید و زشتی که نسبت به دیگران دارد از جاده‌ی درستی خارج می‌شود و دچار رفتار و کردار نادرست می‌گردد و بهمین خاطر همواره مردان ناشایست و بدکار، مردان حق و پیامبران خدا را در کژی و انحراف می‌دیدند.

انسان با دید و نگاه قوی خود می‌تواند به سعادت برسد و چون ابتدای کار را ببیند و به پایان کار خوب اندیشه کند در واقع از موقعیت ظاهری که شروع کار است به پایان آن که باطن کار را تشکیل می‌دهد رسیده است در این صورت دچار نقصان و زیان نمی‌شود و بهجهان بینی درستی می‌رسد.

انسان با پنج حواس ظاهری و مادی خود قادر نیست همه‌ی حقایق را ببیند. اگر چنین بود حیوانات هم می‌توانستند خدا را درک کنند چون این حواس از ظلمت و تاریکی تغذیه می‌کند و برعکس پنج حس باطنی انسان که از روح است از آفتاب تابان تغذیه می‌کند. پس کسی که از حواس باطنی خود خوب استفاده کند مانند موسای کلیم می‌تواند با دست بردن به گریبان خود نور درخشانی را ظاهر سازد و به آفتاب معنویت دست یابد.

افسوس انسان پس از مرگ بخاطر مرگ نیست که چرا مرده اند. بلکه بیشتر به این خاطر است که چرا با چشم ظاهر بین و ناقص خود به پدیده ها نگریسته اند و از حس باطنی و نگاه عمیق و دقیق خود به حقایق نرسیده اند. نگاهی هست که یک متر را بیشتر نمی بیند وی نگاهی هم هست که دو جهان را با آفریننده ی آن را می بیند. میان این دو فرق بسیار است.

تو جهان را با دید ضعیف خود می بینی و بر آن اساس یک جهان بینی برای خود درست می کنی و آنگاه از روی غرور و خود کامگی سیل خود را تاب هم می دهی. اگر واقعاً بدنبال حقیقت هستی از طریق مردان خدا می توانی دیدگاه ضعیف خود را تقویت نمایی.

هر چیز زیبا که در ظاهر کامل به نظر آید که بتوان حقیقتی و مثل غذاهای لذیذ سرانجام چون زیبا روزی به زشتی تبدیل می شود و مثل غذاهای لذیذ سرانجام باید آن را در آبریزها مشاهده نمود.

انسان با این عقل ضعیف و خرد ناکارآمد خود به حقیقت نمی رسد و ما باید توجه داشته باشیم که با گوش دادن بیشتر از گفتن نیاز داریم. ما نباید چون پروانه فقط به دور شمع بچرخیم و تأثیری از آن نپذیریم. چنانچه از نور شمع نزدیک شویم و پر بال در آن بسوزانیم پخته و کاردان حقیقت خواهیم شد و این امکان ندارد مگر اینکه دست از کج نگری برداریم و دیدگان خود را قوی سازیم.

فصل (۳)

چشم موسی در ابتداء عصایی که موسی داشت چوبی بیش ندید ولی چشم غیبی آن را ماری بزرگ می دید که می تواند آشوبی بر انگیزد. چرا؟ چون چشم سر که ظاهر و مادی است با چشم سیر و درون که نهان و باطن اشیاء را می بیند در مقابل بودو سرانجام چشم غیبی پیروز شد و معجزه برتری در عرصه ی مبارزه آشکار شد.

با فکر و تشخیص خود مسائل را درک کنید و اگر فکرتان بجایی نرسید با ذکر و یاد خدا به راه خود ادامه دهید چون ذکر خدا فکر آدمی را رشد می دهد و مانند پرچمی آن را به اهتزاز در می آورد. گر چه جذبه و توفیق الهی در تقویت فکر مؤثر است ولی ما باید منتظر این جذبه نباشیم و به تلاش فکری خود مشغول شویم. وقتی با نور خدا نظاره کردی این نفوذ بقدری هست که از پوست ظاهری می گذرد و به خورشید جاودانگی می رسد.

هیچ کسب و دریافتی از جهان بیرون بهتر از توکل به خدای متعال نیست و اصولاً چه چیزی بهتر از تسلیم مشیت الهی شدن وجود دارد؟ پس اگر کسی بدون توکل دست به کاری بزند در واقع از بلا و گرفتاریی به بلا و گرفتاری دیگری گریخته است. مثل اینکه از گزند نیش ماری به دهان اژدهایی فرار نمائیم. چون بدون توکل دست به حيله گری و چابکی زدن نوعی دام و گرفتاری جدیدی خواهد بود که انسان گرفتارتر می شود.

برای دیدن نور حق باید تسلیم حق بود. و به برکت این تسلیم است که خداوند به دیدگان آدمی قدرت مشاهده‌ی آن نور را عطاء می‌نماید. این عطای خداوندی همان کیمیاست. وقتی دید انسان در مقابل آفتاب درخشان معنویت ضعیف و ناتوان است بایستی دید دوست و دید ربانی یافت تا بتوان حقیقت را درک نمود.

لفظ و سخن انسان هم مانند یک کوزه‌ی بسته است که دارای ظاهر و باطنی می‌باشد. که باطن آن را جان و روح تشکیل می‌دهد اگر با دید مادی و نگاه تن به انسان بنگریم وجود انسان را در تن مادی آن خلاصه می‌بینیم و نه چیز دیگر. و اگر ب دیده‌ی جان و نگاه غیبی انسان را ببینیم روح و جان که حقیقت آدمی در آن نهفته است خواهیم دید.

اگر می‌خواهیم که عاقبت و آخر و نتیجه‌ی کار را خوب ببینیم باید دیده‌ی عاقبت بین خود را کور و فرسوده نسازیم. چون هر کسی که آخر بین باشد به سلامت و سعادت به راهی که مسیر زندگی را با افتان و خیزان سپری کند باید چشمان خود را از خاک پای مردان پاکان روزگار را سرمه‌ی دیده‌ی خود سازد و به دنبال اوباش و اراذل روزگار نخواهد رفت و به زندگی آنان پایان خواهد داد

خدا از رنگ گردن به انسان نزدیک است ولی تو تیر فکر خود را به مکان دورتری پرتاب می‌کنی. باید آگاه بود که صید نزدیک است ولی فکر تو از حقیقت دورتر شده است. کسی که منکر خداست اندیشه اش ضعیف است و پشت به حقیقت در جهت دیگری حرکت می‌کند. چرا چنین است؟ برای اینکه خواست خدا این است که به راهی برویم که منتهی به حق و حقیقت باشید نه عقل و تجربه ضعیف خود گام برداریم و به مقصد هم برسیم.

اگر ریشه‌ی تمایلات نفسانی را در درون خود از بیخ و بن قطع کنیم رازهایی بر ما آشکار خواهد شد و به این تشخیص می‌رسیم که در وراء این هفت رنگ حسی، دیه ای قوی و مؤثر پیدا کنیم و غیر از این رنگ‌های معمولی و محسوس به گوهرهای شگفت‌انگیزی که غیر از این سنگ‌های طبیعی است برسیم.

فصل (۴)

حقیقت و ارزش انسان در دیدن او نهفته است و بقیه‌ی موجودیت او را گوشت و پوست و سایر اعضا تشکیل می‌دهد. از طرفی چشم انسان شبیه کوزه است، کوزه‌ای که می‌تواند از طریق روزنه‌ای به دریا ارتباط داشته باشد در آن صورت این کوزه دریای بزرگی را می‌تواند در خود جای دهد.

حواس انسان مثل چشم مانند کف دست محدود هستند که تنها ظاهر تجسم یافته حقایق را درک می‌کنند و به همه‌ی حقایق دسترسی ندارند در حالیکه چشم انسانی که دریا بین است با این چشم کف بین تفاوت فاحشی دارد تو برای دیدن حقایق چشم کف بین را کنار بگذار و به چشم دریا بین روی آور.

انسان برای بدست آوردن مسیر درست زندگی باید دست بکار شود و تحولی در خود بوجود آورد و روح خود را با انوار ماه معنویت روشن کند، چون از گناهانی که انجام می‌دهد سیاه شده است و نیز خیالات واهی و وهم و گمان‌های بی‌اساس این جان عزیز را دور کند.

از این کمینگاه دنیا کسی که حزم و هوشیاری و صبر و احتیاط نداشته باشد نمی‌تواند خلاص شود. کسی که هوشیاری و دوراندیشی در زندگی ندارد مانند گاهی است که با بادی به هر طرف پرتاب می‌شود و بر عکس انسان دارای حزم و دور اندیشی مانند کوهی سنگین و استوار و بی‌اعتنا به باد، در جای خود محکم ایستاده است. و حزم و هوشیاری آن است که انسان فریب ظواهر دنیایی را نخورد و از خوردن و نوشیدن غذاهای لذیذ و چرب و شیرین که در حکم سحر و جادو و دام‌هایی است که برای او پهن شده است حتی المقدور پرهیز کند.

حقایق جهان مانند بار گوناگون بر پشت خران است که هر لحظه از راه می‌رسند، ما نباید با یک چوب همه‌ی این خران را که حامل واقعیت‌های موجود هستند از خود دور سازیم. بلکه باید بار خوب و شایسته را از بار بد و ناهنجار جدا نمود. اگر انسان دو چشم حق شناس داشته باشد عرصه‌ی جهان را پر از دوست خواهد دید. از طرفی اب‌جویبار هستی آب حیات جاودانگی است نه آب آلوده‌ای که برای آشامیدن چهارپایان اهلی و وحشی روانه‌ی زمین می‌شود بلکه آبی است که حقایق بالا را در آن منعکس است که باید آنها را دید و شناخت.

این جهان در نظر پیامبران بر بنیاد عشق و عدالت استوار است. که پر از تسبیح خدای متعال است در حالیکه مردم عادی آن را یک موجود مرده و بی‌تحرك می‌بینند. و از آنجائیکه پیامبران نکته‌ها و حکمت‌ها از این جهان در می‌یابند در صورتی که مردم معمولی چیزی از این صوت و صدا نمی‌شنوند و درک نمی‌کنند. و این پرده‌ی محکم و ضخیمی است که بر دیدگان مردانی که جهل و حماقت فرو رفته اند کشیده شده است.

امکان ندارد که انسان بدون شناخت خالق جهان دو جهان را بشناسد. و یا بدون تماشای صفت‌های الهی که در پدیده‌های عالم جلوه‌گر است نانی بخورد که گوارای وجود او باشد. آیا چه کسی می‌تواند بدون توجه به آن بارگاه ملکوتی از جویبار هستی آبی بنوشد؟ غیر از گاو و خران که موجوداتی ناآگاه و بی‌خبرند. آن کسانی که به لذت دنیا دل بسته اند باید بدانند که چاره‌جویی‌ها و مکرهای آنان بر سنگ خواهد خورد و جز سقوط و نابودی راهی ندارند.

فصل (۵)

پیامبر خدا(ص) فرمودند: نور الهی وقتی در سینه‌ی انسان وارد می‌شود که دارای علامتی است. و علامت آن این است که از دنیای فریبنده و دنیای کبر و غروری که برای خود ساخته‌ای به دنیای پر از سرور و شادی وارد شوی.

جان انسان جز آگاهی از حق و حقیقت چیز دیگری نیست و هر چه که آگاهی و هوشیاری بیشتر باشد جان انسان افزون تر و عالی تر است. و همینطور جان آدمی از جان حیوانات عالی تر است چون آگاهی و اطلاعات بیشتری دارد و همچنین جان ملائکه از جان انسان بالاتر است چون خطاهای حواس انسان را ندارد و آنچه را که از ملائکه والاتر و عالی تر است جان صاحب‌دلان و مردان خداست.

هنر علم آموزی انسان بود که او را به تکاپو رساند و در این راه به مشکلات انداخت و برای کشف و جستجو به دریاها و کوه و دشت و سایر نقاط زمین کشاند. و انسان با عقل و خردمندی خود ترس و مشکلات را کنار گذاشت و از اسب ها بدور شد. وقتی انسان وارد رودخانه ای می شود اگر خاری در بستر این رودخانه باشد در پای او فرو می رود. الهام ها و وسوسه ها انسانی شبیه همین خار در درون آدمی وارد می شوند و انسان در صورتی می تواند در مقابل این هجوم ف ایستادگی کند که حواس او از ظاهر بینی عبور نموده و خود را قوی سازد. چ

پیش کسانی که آگاه به خبر و علم و دانایی هستند سخن از خبر و دانایی خطاست. زیرا خبر پردازی در مقابل کسی که با واقع هم آغوش است دلیل غفلت و نقصان عقلی خبر پرداز است. تو نباید خاموشی را کوچک بشماری زیرا اگر سخن مانند جویی است خاموشی مانند دریای بیکران است. حال که دریای خاموشی ترا می جوید تو با سخن گفتن بدنبال جوی ناچیز برو.

سخنان بهر حال باعث تشویش اذهان هستند هر چند که با سخنان راست شروع کنی ولی بدنبال آن سخنان ناروا و نامناسب روان آدمی را تیره می سازد. و اما کسی که از گناه و خطا هم مبرا است و در راهی قرار گرفته است که وحی الهی خدا مشخص ساخته است چون حقایق و اسرار بر او صاف و روشن است لذا هر چه بگوید شایسته و درست است.

هر آن سکوتی که ترا ملول و دل‌تنگ کند بی شک به مثابه ی نعره های عشقی است که از آن سو آمده و در تو جلوهرگر شده است. تو از اینکه آن مردان الهی ساکت هستند و چیزی نمی گویند در شگفتی فرو رفته ای. در حالیکه آن ها می گویند: که اینقدر فریاد زده ایم و نعره بر آورده ایم که گوش های ما کر شده است ولی شما از این بانگ و فریاد بی خبرید و لذا به این جهت است که افراد تیز گوش که از شنوایی قوی برخوردارند در ظاهر کر میباشند.

مادامیکه بر انسان بهتر از جان مطرح نشده است جان برای او بسیار عزیز است و در آن هنگام که حقیقتی عالی تر از جان به سراغ انسان را بگیرد همان جان عزیز، محقر می شود و نام حقیرانه ای بر خود می گیرد. مانند عروسک بی جانی که در دستان کودکی دارای جان و حیات است ولی همینکه آن کودک بزرگ شود و صاحب فرزند گردد و حیات را حس کند این تصویر از بین خواهد رفت.

فصل (۶)

آدمی علم را از خدا آموخت. و آوازه ی آن را از ملائکه هم بالاتر قرار داده است. و کسی که این واقعیت ها را انکار کند از دیدن حقایق کور شده است. مثل شیطان که زاهد چند ساله بود که از مقام خود پائین کشیده شد. و همچنین زدن پوزبند بر دهان گوساله ی سامری در عصر موسای نبی بهمین منظور بوده است. شیطان و گوساله پرستی که مظهر علم مادی و دنیایی هستند جای دین خدا که حق و حقیقت است قرار نگیرند.

علم کسانی که بدنبال ظواهر دنیایی و سود مادی هستند شبیه موشی است که در دل زمین از چند طرف سوراخی حفر می کند و دائماً از این سوراخ به آن سوراخ می رود و هر گاه به نوری برسد از آن می گریزد و چون به نور و روشنایی راهی ندارد بطور پیوسته در حال تلاش و مجاهدت است و به نتیجه ای هم نمی رسد.

اگر جامه های خود را از نخ های طلا بیافید و یا تلاش کنید تا مروارید را از اعماق دریاها بدست آورید و نیز باریک بینی هایی که علوم ریاضی و هندسه یا نجوم و علم طب و فلسفه دارد همه متعلق به این دنیا است و برای تأمین رفاه و زندگی است و هیچ راهی را به سوی آسمان معنویت نخواهد داشت.

حکمت و دانشی که از طبع حیوانی و تخیلات آدمی سرچشمه گرفته است حکمتی است که از نور فیض خداوند ذوالجلال خالی است. این حکمت ها که در این دنیا برای خود نمایی و خود فریبی بدست می آوریم جز گمان و پندار و شک نتیجه ای نخواهد داشت.

اگر حواس آدمی را یکی یکی در نظر آوریم و بشماریم هر حسی کاری انجام می دهد که از دیگری بر نمی آید. و در مجموع انسان ده حسی دارد که پنج حس آن ظاهر است و پنج حس در باطن او وجود دارد و این حواس آدمی مانند ده صف شبیه صف هایی است که ملائکه مراحل کمال انجام وظیفه در آن قرار گرفته اند.

علم و آگاهی برای رسیدن به حقیقت غیر از دنیا و دنیا طلبی است و با آن متفاوت است و می دانید که غیر از دنیا آخرت است. پس وقتی علم، دنیایی نیست مسلماً آخرتی و معنوی است که ترا از همینجا بدان سو رهبری و هدایت می نماید.

اگر چه دانشمندان علوم حسی و طبیعی حق این علوم را نشناختند ولی عشق بر اساس غیرت و ماهیتی داشت از اینان کنار کشید و بهمین لحاظ آن ها نتوانستند خود را به خورشید حقایق برسانند.

به این مثال توجه شود: اگر مرغی که مویی در دهان دارد در بالای مناره ای ساکن باشد. بعضی انسانها اصلاً مرغ را نمی بینند و بعضی دیگر فقط مرغ را می بینند ولی کسانی هم هستند که هم مرغ را می بینند و هم مویی که در دهان اوست. در

اینجا مناره در حکم تن آدمی است. مرغ دامنش و تسلیم و بندگی انسان است نسبت به خدا. و مویی که در دهان مرغ است نور و هدایت به سوی حقایق است. و دیده می شود که کامل ترین دید را صاحب‌دلان دارند که حقایق را مشاهده می کنند.

فصل (۷)

همواره ترس از عوامل بیرون از ذات است. زیرا هیچکس از خویشتن هراسی بدل راه نمی دهد. آن فلسفه باف ترس را وهم و خیال می پندارد در صورتی که او این درس خلقت را کج فهمیده است. او نمی داند که امکان ندارد که ترس و وهم باشد ولی حقیقت در کنار آن وجود نداشته باشد. و یا اینکه پول تقلبی باشد ولی در کنار آن پل نقد و صحیح وجود نداشته باشد.

عقل خود را جمع کن و همه ی ارزش های خود را متمرکز و در یکجا جمع کن و اگر این ریزه های طلای عقل را جمع کردی رهبر الهی یا خداوند از وجود تو جام زرین خواهد ساخت. در آن موقع است که چون به جام زرین و با ارزش تبدیل شدی آن شاه نام و القاب و صورتی که قصد رسیدن به آن را داری و در دل می پرورانی بر روی جام تصویر خواهد نمود.

کسانی که دل بیدار دارند اگر بخواب روند صد بینایی در درونشان مشغول فعالیت می شود. اگر تا کنون اهل دل نبوده ای بعد از این بیدار باش و در جستجوی دل و آگاهی او باش و در این راه بکوش. اگر دلت بیدار گشت خوش بخواب در این صورت از آگاهی به کمیت ها و کیفیت های جهان غافل نخواهی بود.

نا بینایی که قدرت شناخت را ندارد بخاطر نداشتن چشم نیست بلکه بدانجهت است که جهل و نادانی او را مست نموده است. شما می دانید که از زمین کور تر و بی چشم تر موجودی نداریم همین زمین از فضل و رحمت خداوند دشمن شناس شده است قارون ثروتمند و تبهکار را در خود فرو برو. کالای حمت و دانشی که دل و حقیقت تو آن را گم نموده است پیش مؤمنین و اهل یقین می توانی بدست آوری.

وقتی بیماری درونی در تو محکم شد در دفع و رفع آن تلاش کن ، آنوقت خواهی دید که هر سخن کهنه و قدیمی در پیشگاه تو تازه و جدید خواهد بود. در این حالت پس از رسیدن به نفس سالم از همان دانش های گذشته برگ و بار جدید و نو پدید می آید و از آن شاخه های کهنه صد خوشه میوه به بار می نشیند.

علم و آگاهی که بدون دخالت کسی یا چیزی از خدا نرسد و الهام نشود مانند رنگی است که زنان ارایشگر بر موهای خود می زنند ناپایدار خواهد بود. و اگر این علم الهی را به نیکویی و شایستگی حمل نمایی سنگینی بار را از دوش تو بر می گیرند و به تو شادی و خوشحالی هدیه می دهند. آگاه باش که نباید این علم و دانش را بخاطر پیروی از هوی و هوس با خود حمل نمایی تا آنکه بتوانی بر اسب تندروی علم و دانش سوار شوی و به حقایق بیشتری برسی.

اگر شعله‌های آتش درونی تو، ترا به مرحله‌ی یقین از علم و آگاهی رساند به راه خود ادامه بده و در این مرحله توقف نکن و هر لحظه بر پختگی و دانایی خود اضافه کن. باید بدانی که تا از عشق نسوزی و باطن و درون تو به حقیقت دگرگون نشود به یقین از طریق مشاهده و شهود که اصیل‌ترین شناخت هاست نخواهی رسید. پس اگر می‌خواهی به این مرحله برسی بایدستی در آتش تحولات عشق غوطه‌ور و ذوب شوی.

دهان خود را به سوی خدای باده بخش بگشا که چون آن باده‌ی ازلی و غیبی فرا رسد جام هستی آدمی را پر می‌کند و او را مست حق می‌سازد.

فصل (۸)

راه فراگیری علم از طریق گفتگو و سخن است. در حالیکه راه حرفه و پیشه‌وری از مسیر عمل و تجربه‌آموزی میسر است. برای بدست آوردن معرفت و فقر و نیاز به درگاه الهی، دمساز گشتن با مردان خدا مورد احتیاج است و در این مورد نه زبان بکار می‌آید و نه دست.

عالم تصورات نادرست و خیالات واهی و حرص و ترس است که همچون کوه بزرگی مانع رشد و ترقی آدمی است. عقل و تشخیص‌هایی که چون کوه‌های بلند و مستحکم بودند در گرداب خیال و دریای وهم و تصورات غرق می‌شوند. کسی که به مقام یقین برسد از وهم و خیال رها می‌شود. حال که او هام و خیالات باطل درون ترا گستاخ و پریشان نموده است، پس چرا به دنبال وهم و خیال دیگری می‌گردی؟

در راه تجربه و آزمایش، رسیدن به علم و حقایق، علم در حد وسط قرار گرفته، یقین فوق علم و گمان در مرحله‌ی پائین‌تر از آن قرار می‌گیرد. بدان و آگاه باش که علم در جستجوی یقین است و یقین بدست نمی‌آید مگر آنکه از راه دیدن و مشاهده حاصل شود.

این اسباب و علل ظاهری باعث بستن چشمان آدمی می‌گردند و او را به اضطراب و لرزش می‌اندازد و کسانی که چنین خود را ببازند و خود باخته شوند از اصحاب حق و حقیقت نیستند. افرادی هستند که خداوند آن‌ها را با **اصحابنا** یعنی یاران ما، خطاب می‌کند که راه را برای آنان می‌گشاید و تا صدر بارگاه ربوبیت بالا می‌برد.

اگر در خدمت و تلاش برای تهذیب نفس و تربیت و خودسازی باشی محرم اسرار گردی حتی اگر یک کتاب هم نخوانده باشی دانش‌های بی‌ظنیری با لطف خدا همچون چشمه‌ای در درونت سر می‌زند که شگفت‌انگیز است

با عقل کل که پدر حقیقی تو است آشتی کن و با او ستیزه و تمرد نداشته باش. آنگاه زیبایی طلایی این آب و گل تیره را در یاب. و اگر کسی با عقل کل کفران بورزد صورت آن عقل کل که این جهان هستی است برای او مانند سنگ خواهد شد

تو این هستی بلند مرتبه و شگفت انگیز را نادیده گرفتی و به درون چاه رفتی ، بی شک جهان پهناور قصوری در حق تو ننموده استو به گناهی مرتکب نشده است . درود و تهنیت بر افراد عاقل و با انصافی باد که در هر زمان سخن هدایت را می شنوند آن را با دل و جان می پذیرند. و خداوند است که آگاه به هدایت و ارشاد بندگان است.

در گفتن سخن از جاده ی حق و حقیقت جدا نشوید . ای کسی که در این زمان با عنایت حق آگاه شده ای ، مردم جامعه ی عصر خود را آگاه کن.

فصل (۹)

انسان موجودی است که از نیستی به طرف هستی در حرکت است ولی همواره تصور انسان این است که به طرف نیستی می رود در حالیکه این نیستی است که او را با چوبی که در دست دارد از درون بطرف هستی می راند که البته در جدال نیستی و هستی حکمتی وجود دارد تا انسان به طرف ابدیت به رشد و تعالی خود ادامه دهد.

تو در هر شکل و وضع و مقامی که خود را عرضه کنی و بگویی : این منم، این خود من است. من خودم هستم. در صورتی که اینطور نیست بلکه عاقل دیگری است که تو را می سازند. تو گاهی مانند یک مرغ هستی که توسط خودت صید می شوی و در دامی که گسترده ای در آن می افتی و یا اگر پیشوای مردم شوی و یا در پائین جامعه یا بالادست آن قرار گیری، همه ی اینها ریشه در خودت دارد.

چشم های جوانی پر از نور و قدرت است و تن آدمی مانند بهار سبز و خرم است. خانه ی تن آبادتر از هر زمان دیگر است. و تمام واحد های تشکیل دهنده ی آن ساختمان بدون کوچکترین اختلاط و ناهماهنگی در اجزای آن معتدل و هماهنگ است.

افلاک که مجموعه ی سیارات و ستارگان را تشکیل می دهد در ظاهر بلند و با عظمت هستند ولی اعتلاء و تکامل واقعی برای روان پاک انسانی است.

این تحولات به سوی کمال که امروز ترا موجود عالی تر و والاتر نموده است دفع آن انکار قبلی است یعنی روزی که امروز را نمی دیدی و حتی به تصور هم در نمی آوردی و منکرش می گشتی.

زندگی و مرگ آدمی اگر با حق باشد شیرین است و اگر ایام زندگی بدون خدا خواهی بگذرد و آب حیات هم در کام آدمی آتش سوزان خواهد بود. زندگی بدون خدا که زندگی پر از غرق در بیگانگانی از خداست. این عمر چیزی نیست مگر آن حالتی که روبهان از روی حيله گری در حضور شیران از او درخواست هایی داشته باشند.

عمر و دوران زندگی تو شبیه سکه‌های داخل کیسه است که تکرار شب و روز آن را می‌شمارد و از آن می‌کاهد و اینقدر از این کیسه‌ی عمر سکه برداشته می‌شود تا تمام گردد و عمر به پایان برسد.

مهر و محبتی که از مادر به فرزندان خود می‌رسد گرچه از خداست ولی خدمتگزاری از مادر هم واجب و هم شایسته است.

پیامبر اسلام (ص) فرمودند: فرزند راز درونی پدر است بهمین جهت است که همیشه پدران هنرهای خود را به فرزندانشان می‌آموزند.

۴- انسان شناسی (نفوس چهارگانه انسان)

انسان از آغاز پیدایش تا مراحل شکل گیری

خدا شما را آفرید، آنگاه به سن انحطاط و سپس هر چه می دانید به فراموشی می سپارید و سرانجام می میراند!! (نحل - آیه ۷۰)

- ❖ و خدا شما را آفریده.
- ❖ و سپس می میراند.
- ❖ و بعضی از شما را به سن انحطاط پیری می رسانند.
- ❖ که هر چه دانسته همه را فراموش می کند.
- ❖ همانا خداست که همیشه دانا و تواناست.

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّيْكُمْ ۗ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ اِلَىٰ اَزْدٰلِ الْعُمْرِ لِكٰى لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا ۗ اِنَّ اللّٰهَ

عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ ﴿٧٠﴾

(نحل - آیات ۷۱ الی ۷۲)

خداوند از جنس خود برای شما همسران آفرید و آنگاه پسران و دختران قرار داد

- ❖ آیا نعمت ایمان به خدا را (به عصیان و شرک) باید انکار کنند؟! و خدا از جنس خودتان برای شما جفت هایی آفرید.
- ❖ و از آن جفت ها پسران و دختران و دامادان و نوادگان بر شما خلق فرمود.
- ❖ و از نعمت های پاکیزه لذیذ روزی داد.
- ❖ آیا مردم باز به باطل می گروند.
- ❖ و به نعمت خدا کافر می شوند؟! و

..... اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ تَجْحَدُوْنَ ﴿٧١﴾ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ

بَنِيْنَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ اَفَبِالْبٰطِلِ يُؤْمِنُوْنَ وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُوْنَ ﴿٧٢﴾

(نحل - آیات ۷۵ الی ۷۶)

آیا انسانی که آزاد است با انسانی که برده و بنده است از نظر شما یکی است!!!

- ❖ خدا مثلی زده (بشنوید): آیا بنده مملوکی که قادر بر هیچ چیز (حتی بر نفس خود) نیست با مردی آزاد که ما به او رزقی نیکو (و مال حلال بسیار) عطا کردیم که پنهان و آشکار هر چه خواهد از آن انفاق می کند، این دو یکسانند؟ (هرگز یکسان نیستند. مثل بت و خدا و بت پرست و خداپرست بدین مثال ماند). ستایش مخصوص خداست و لیکن اکثر مردم آگاه نیستند.
- ❖ و خدا مثلی زده (بشنوید): دو نفر مرد یکی بنده ای باشد گنگ و از هر جهت عاجز و کل بر مولای خود که از هیچ راه، خیری به مالک خویش نرساند و دیگری مردی (آزاد و مقتدر) که به عدالت و احسان

فرمان دهد و خود هم به راه مستقیم باشد، آیا این دو نفر یکسانند؟ (هرگز یکسان نیستند. مثل کافر و مؤمن بدین مثال ماند).

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا ۖ هَلْ يَسْتَوُونَ ۗ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ ۖ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾

شیطان بر انسان به بهانه خاک بودن انسان سجده نکرد و تا روز قیامت برای او دشمنی آشکار است (اسراء-آیات ۶۱ الی ۶۵)

- ❖ (یاد آر) وقتی که فرشتگان را امر به سجده آدم کردیم.
- ❖ پس همه سجده کردند.
- ❖ جز شیطان که گفت: آیا من سجده به آدمی که از گل آفریدی فرود آرم؟!
- ❖ (شیطان) گفت: با من بگو آیا این آدم خاکی را بر من فضیلت و برتری دادی؟
- ❖ (ای خدا) اگر اجل مرا تا قیامت به تأخیر افکنی به جز قلبی (چون معصومین و خواص مؤمنین) همه اولاد آدم را مهار می کنم (و به دار هلاک می کشانم).
- ❖ خدا به شیطان گفت: برو که هر کس از اولاد آدم پیرو تو گردد با تو به دوزخ که پاداش کامل شماست کیفر خواهد شد.
- ❖ (برو) و هر که را توانستی با آواز خود تحریک کن و به لغزش افکن.
- ❖ و با جمله لشکر سوار و پیادهات بر آن ها بتاز.
- ❖ و در اموال و اولاد هم با ایشان شریک شو.
- ❖ و به آن ها وعده (های دروغ و فریبنده) بده.
- ❖ و (ای بندگان بدانید که) وعده شیطان چیزی جز غرور و فریب نخواهد بود.
- ❖ همانا تو را بر بندگان (خاص) من تسلط نیست.
- ❖ و تنها محافظت و نگهبانی خدای تو (ای رسول، از شیطان آن ها را) کافی است.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٧٦﴾ قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ۖ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٧﴾ قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا ﴿٧٨﴾ وَأَسْتَفِرُّزُ مَنْ أَسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبَ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ ۚ وَمَا

يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا



(اسراء-آیه ۷۰)

ما به انسان کرامت بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات برتری دادیم

- ❖ و محققاً ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم.
- ❖ و آن‌ها را (بر مرکب) در بر و بحر سوار کردیم.
- ❖ و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آن‌ها را روزی دادیم.
- ❖ و آن‌ها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت کامل بخشیدیم.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَهُمْ فِي الْوَجْدِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ

مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿٧٠﴾

(اسراء-آیات ۸۳ الی ۸۴)

هر کس بر اساس ساختار روانی و شخصیتی (ذات و طبیعت) خود عمل می کند

- ❖ و ما هر گاه به انسان نعمتی عطا کنیم از آن رو بگرداند و دوری جوید.
- ❖ و هر گاه شر و بلایی به او روی آورد به کلی مأیوس و ناامید شود.
- ❖ بگو که هر کس بر حسب ذات و طبیعت خود عملی انجام خواهد داد.
- ❖ و خدای شما به آن که راهیافته تر است (از همه کس) آگاهتر است.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَىٰ الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ ۗ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُعُوسًا ﴿٨٣﴾ قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ

عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ ۗ فَرِيضَتُكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

(مؤمنان-آیات ۱۲ الی ۱۶)

مراحل خلقت و تطورات انسان از خاک تا روز برانگیخته شدن رستاخیز

- ۱) و همانا ما آدمی را از گل خالص آفریدیم.
- ۲) آن گاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم.
- ۳) آن گاه نطفه را علقه.
- ۴) و علقه را گوشت پاره.
- ۵) و باز آن گوشت را استخوان ساختیم.
- ۶) و سپس بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم. (و پیکری کامل کردیم)
- ۷) پس از آن (به دمیدن روح پاک مجرد) خلقتی دیگرش انشا نمودیم.
- ۸) آفرین بر (قدرت کامل) خدای که بهترین آفرینندگان است.
- ۹) باز شما آدمیان همه خواهید مرد.
- ۱۰) و آن گاه روز قیامت به یقین تمام مبعوث خواهید شد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿١٢﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أُنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ ۚ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾

(روم - آیه ۵۴)

سیر خلقت انسان از رحم مادر تا رسیدن به سن پیری

- ۱) خدا آن کسی است که شما را در ابتدا از جسم ضعیف (نطفه) بیافرید.
- ۲) آن گاه پس از ضعف و ناتوانی (کودکی) توانا کرد.
- ۳) و باز از توانایی (و قوای جوانی) به ضعف و سستی و پیری بر گردانید.
- ۴) که او هر چه بخواهد و مشیتش تعلق گیرد می‌آفریند.
- ۵) و او دانا و تواناست.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِّن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴿١٠٠﴾

(سجده - آیات ۷ الی ۱۱)

مراحل خلقت انسان از تولد (آب بی قدر) تا قیامت

- ۱) آن خدایی که هر چیز را به نیکوترین وجه خلقت کرد. و آدمی را نخست از خاک (پست بدین حسن و کمال) بیافرید.
- ۲) آن گاه خلقت نژاد نوع او را از چکیده‌ای از آب بی‌قدر (و نطفه‌ی بی‌حس) مقرر گردانید.
- ۳) سپس آن (نطفه‌ی بی‌جان) را نیکو بیاراست.
- ۴) و از روح (قدسی الهی) خود در آن بدمید.
- ۵) و شما را دارای گوش و چشم‌ها و قلب‌ها (با حس و هوش) گردانید. باز بسیار اندک شکر و سپاسگزاری نعمت‌های حق می‌کنید.
- ۶) کافران (از روی تعجب و انکار) گویند که آیا پس از آنکه ما در زمین (خاک و در خاک) نابود و گم شدیم باز از نو زنده خواهیم شد؟! (بلی البتّه زنده خواهید شد) بلکه آن‌ها به شهود و لقاء خدایشان کافرنده.
- ۷) بگو: فرشته‌ی مرگ که مأمور قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت
- ۸) و پس از مرگ به سوی خدای خود بازگردانیده می‌شوید.

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ^ط وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ﴿٧﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ^ط مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ^ط وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ^ط قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾ وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ^ط بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ﴿١٠﴾ قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

(زمر - آیه ۶)

همه شما را از یک زوج، مرد و زن آفریدیم

- ❖ او شما را از یک تن (آدم) آفرید.
- ❖ پس، از آن جفت او (حوا) را قرار داد.
- ❖ و برای استفاده شما هشت قسم از چهارپایان ایجاد کرد.
- ❖ و شما را در باطن رحم مادران در سه تاریکی (مشیمه و رحم و بطن) با تحولات گوناگون (بدین خلقت زیبا) می آفریند.
- ❖ این خداست پروردگار شما که سلطان ملک وجود اوست.
- ❖ هیچ خدایی جز او نیست.
- ❖ پس ای مشرکان (نادان) از درگاه او به کجا می برندتان؟

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنْ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيَةَ أَزْوَاجٍ^ط تَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ^ط ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ^ط فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿١٢﴾

(غافر - آیه ۳)

باز گشت انسان ها بسوی اوست (تا به اعمالشان رسیدگی شود)

- ❖ خدایی که بخشنده گناه.
- ❖ و پذیرنده توبه . (بندگان با ایمان)
- ❖ و منتقم سخت . (از مردم ظالم بی ایمان)
- ❖ و صاحب رحمت و نعمت است.
- ❖ جز او هیچ خدایی نیست.
- ❖ باز گشت همه به سوی اوست .

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّلُوعِ^ط لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٣﴾

(ق - آیات ۳ الی ۴)

معلومات مربوط به ذرات وجودی انسان در کتابی محفوظ است

- ❖ (منکران حق گویند): آیا ما پس از آنکه مردیم و یکسره خاک شدیم (باز زنده می شویم)؟

❖ این بازگشت بسیار بعید است.
 ❖ (تعجب نکنند که) ما به آنچه زمین از آنها بکاهد کاملاً آگاهیم.
 ❖ و کتابی نگاهدارنده (لوح محفوظ که مشتمل بر همه حقایق عالم است) نزد ماست .
 أَذًا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ۖ ذَٰلِكَ رَجْعُ بَعِيدٌ ﴿٢٧﴾ قَدْ عَامَنَّا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ ۖ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ ﴿٢٨﴾

خداوند از رگ قلب به انسان نزدیکتر است (ق-آیه ۱۶)

❖ و ما انسان را خلق کرده‌ایم.
 ❖ و از وساوس و اندیشه‌های نفس او کاملاً آگاهیم.
 ❖ که ما از رگ گردن او به او نزدیکتریم.
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُرَّ مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ ۖ نَفْسُهُ ۖ وَخُنَّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾

جن و انس برای عبادت خدا آفریده شده اند (ذاریات-آیه ۵۶)

❖ و من جن و انس را نیافریدم.
 ❖ مگر برای اینکه مرا (به یکتایی) پرستش کنند .

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

ما به انسان راه را نشان دادیم (راه هدایت-راه ضلالت) (انسان-آیه ۳)

❖ ما به حقیقت راه (حق و باطل) را به او نمودیم.
 ❖ حال خواهد (هدایت پذیرد و) شکر (این نعمت) گوید.
 ❖ و خواهد (آن نعمت را) کفران کند.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ ۖ إِمَّا شَاكِرًا ۖ وَإِمَّا كَفُورًا ﴿٣﴾

خلقت شما مشکل تر است یا خلقت آسمان ها !!! (نازعات-آیات ۲۷ الی ۲۹)

❖ آیا بنای شما آدمیان استوارتر است.
 ❖ یا بنای آسمان بلند که خدا آفرید؟
 ❖ که سقفی بس بلند و محکم بنیان در کمال زیبایی استوار ساخت.
 ❖ و شامش را تیره و روزش را روشن گردانید .

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ ۖ بَنَاهَا ﴿٢٧﴾ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيْنَاهَا ﴿٢٨﴾ وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ﴿٢٩﴾

مرگ بر انسان ناسپاس! که از نطفه ای خلق شد و آنگاه به خدایش کفر و عناد ورزید!! (عبس-آیات ۱۷ الی ۲۲)

- ❖ ای کشته باد انسان (بی ایمان) که تا این حد کفر و عناد می‌ورزد!
- ❖ نمی‌نگرد که خدا و را از چه چیز خلق کرده است؟
- ❖ از آب نطفه (بی قدری بدین صورت زیبا) خلقتش فرمود سپس راه (خروج از نقص به کمال) را بر او سهل و آسان گردانید.
- ❖ آن گاه (به وقت معین) او را بمیراند و به خاک قبر سپرد
- ❖ و سپس هر وقت خواهد باز او را از قبر بر انگیزد .

قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ ﴿١٧﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ﴿١٩﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ﴿٢١﴾ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أُنشَرَهُ ﴿٢٢﴾

انسان از چه چیزی آفریده شده است؟ (طارق-آیات ۵ الی ۷)

- ❖ پس انسان مغرور باید بنگرد که از چه آفریده شده است؟
- ❖ از آب نطفه جهنده‌ای خلقت گردیده .
- ❖ که از میان صلب (پدر) و سینه (مادر) بیرون آید .

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾ تَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾

ای نفس مطمئنه بسوی پروردگارت باز گرد!! (فجر-آیات ۲۷ الی ۳۰)

- ❖ ای نفس (قدسی) مطمئن و دل آرام به حضور پروردگارت باز آی.
- ❖ که تو خشنود به (نعمتهای ابدی) او.
- ❖ و او راضی از توست.
- ❖ باز آی و در صف بندگان خاص من در آی .
- ❖ و در بهشت من داخل شو .

يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

انسان در احسن تقویم و نیکوترین صورت آفریده شده است (تین-آیات ۴ الی ۶)

- ❖ که ما انسان را در نیکوترین صورت (در مراتب وجود) بیافریدیم .
- ❖ سپس (به کیفر کفر و گناهش) به اسفل سافلین (جهنم و پست‌ترین رتبه امکان) برگردانیدیم.
- ❖ مگر آنان که ایمان آورده و نیکوکار شدند که به آنها پاداش دائمی (بهشت ابد) عطا کنیم .

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾

(بینه- آیات ۶ الی ۷)

بهترین مخلوق و بدترین مخلوق چه کسانی هستند؟

- ❖ محققاً آنان که از اهل کتاب کافر شدند (و عیسی و عزیر و رهبانان و احبار را به مقام ربوبیت خواندند) آنها با مشرکان همه در آتش دوزخند و در آن همیشه معذبند.
- ❖ آنها به حقیقت بدترین خلقتند .
- ❖ آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند آنها به حقیقت بهترین اهل عالمند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾
إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾

انسان در مکتب اسلام

انسان در جهان بینی اسلامی داستانی شگفت دارد. انسان اسلام تنها یک حیوان مستقیم القامه که ناخنی پهن دارد و با دو پا راه می رود و سخن می گوید نیست. این موجود از نظر قرآن ژرف تر و مرموز تر از این است که بتوان آن را با این چند کلمه تعریف نمود. این خود انسان است که باید در باره خود تصمیم بگیرد و سرنوشت نهایی خویش را تعیین نماید. سخن خویش را از ستایش های انسان در قرآن تحت عنوان ارزش های انسان آغاز می کنیم:

(۱) انسان خلیفه خدا در زمین است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً ۗ (۳۰/بقره)

(۲) ظرفیت علمی انسان بزرگترین ظرفیت هایی است که یک مخلوق ممکن است داشته باشد.

وَعَلَّمَ ءَادَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰی الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ ۗ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ﴿۱۶﴾ قَالُوْا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۗ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ ﴿۱۷﴾ قَالَ یٰۤاٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ ۗ فَلَمَّآ اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ ﴿۱۸﴾ (بقره)

(۳) او فطرتی خدا آشنا دارد، به خدای خویش در عمق وجدان خویش آگاهی دارد و همه انکارها و تردیدها، بیماری ها و انحراف هایی است از سرنوشت اصلی انسان.

وَإِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْۢ بَنِیْ ءَادَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰٓی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۗ قَالُوْا بَلٰی ۗ شَهِدْنَا ۗ اَنْ تَقُوْلُوْا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِیْنَ (۱۷۲/سجده)

(۴) انسان ترکیبی از طبیعت و ماوراء طبیعت، از ماده و معنی، از جسم و جان است.

وَبَدَاۤ اَخْلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ طِیْنٍ ﴿۷﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُۥ مِنْ سُلٰلَةٍ مِّنْ مَّآءٍ مَّهِیْنٍ ﴿۸﴾ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِیْهِ مِنْ رُّوْحِهٖ ۗ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَاَلْاَبْصَرَ وَاَلْاَفْئِدَةَ ۗ قَلِیْلًا مَّا تَشْكُرُوْنَ ﴿۹﴾ (الم سجده)

(۵) آفرینش انسان آفرینشی حساب شده است. تصادفی نیست. انسان موجودی انتخاب شده و برگزیده است.

فَاَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَّهُمَا سَوْءَۤا تُهُمَا وَطَفِقَا مَخْصِفَانِ عَلَیْهِمَا مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ ۗ وَعَصٰۤی ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوٰی ﴿۱۳۱﴾ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَیْهِ وَهَدٰی ﴿۱۳۲﴾ (طه)

۶) او شخصیتی مستقل و آزاد دارد . امانت دار خداست . رسالت و مسئولیت دارد. از او خواسته شده است با کار و ابتکار خود زمین را آباد سازد و با انتخاب خود یکی از دو راه سعادت و شقاوت را انتخاب کند.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيَّتَنَ أَنْ تَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا
الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (احزاب/۷۲)

۷) او از یک کرامت ذاتی و شرافت ذاتی برخوردار است.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ
مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (اسراء/۷۰)

۸) او از وجدانی اخلاقی برخوردار است . به حکم الهام فطری ، زشت و زیبا را درک می کند.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿۷﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾ (شمس)

۹) او جز با یاد خدا با چیز دیگر آرام نمی گیرد.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿۷﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾ (شمس)

۱۰) نعمت های زمین برای انسان آفریده شده است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۱﴾ (بقره)

۱۱) انسان را برای این آفرید که تنها خدای خویش را پرستش کند.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۱﴾ (ذاریات)

۱۲) اگر انسان خدای خویش را فراموش کند خود را فراموش کرده است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۱۱﴾ (حشر)

۱۳) همینکه از این جهان برود ، حقایق نهان بر او آشکار می شود.

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿۲۲﴾ (ق)

۱۴) یگانه محرک او حوائج مادی زندگی نیست.

يَتَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾
وَأَدْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾ (فجر)

در عین حال همین موجود در قرآن مورد بزرگترین نگویشی ها و ملامت ها قرار گرفته است:
(۱۵) او بسیار ستمگر و بسیار نادان است.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ تَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا
الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾ (احزاب)

(۱۶) او نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦/عادیات﴾

(۱۷) آنگاه که خود را مستغنی و بی نیاز می بیند ، طغیان می کند.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِيَ ﴿٦١﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَىٰ ﴿٧٠﴾ (قلم)

(۱۸) او عجول و شتابگر است.

وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ﴿١١/اسراء﴾

(۱۹) در موقع گرفتاری خدا را می خواند.

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا ﴿٦٧/اسراء﴾

(۲۰) و چون آن گرفتاری رفع گردد ، گوئی چنین حادثه ای برای او پیش نیامده است.

فَأَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ ﴿٦٧/اسراء﴾ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧/اسراء﴾

(۲۱) او تنگ چشم و مُمسک است.

وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ﴿١٠٠/اسراء﴾

(۲۲) او مجادله گر ترین مخلوق است.

وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرِ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿٥٤/كهف﴾

(۲۳) او حریص آفریده شده است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩/معارج﴾

(۲۴) اگر بدی به او رسد بی تابی کند.

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۰/معارج)

۲۵ و چون به نعمتی برسد بخل می ورزد.

وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۲۱/معارج)

انسان در مثنوی معنوی

فصل (۱)

انسان موجودی است که از نیستی به طرف هستی در حرکت است ولی همواره تصور انسان این است که به طرف نیستی می‌رود در حالیکه این نیستی است که او را با چوبی که در دست دارد از درون بطرف هستی می‌راند که البته در جدال نیستی و هستی حکمتی وجود دارد تا انسان به طرف ابدیت به رشد و تعالی خود ادامه دهد.

تو در هر شکل و وضع و مقامی که خود را عرضه کنی و بگویی: این منم، این خود من است. من خودم هستم. در صورتی که اینطور نیست بلکه عاقل دیگری است که تو را می‌سازند. تو گاهی مانند یک مرغ هستی که توسط خودت صید می‌شوی و در دامی که گسترده‌ای در آن می‌افتی و یا اگر پیشوای مردم شوی و یا در پائین جامعه یا بالادست آن قرار گیری، همه‌ی اینها ریشه در خودت دارد.

چشم‌های جوانی پر از نور و قدرت است و تن آدمی مانند بهار سبز و خرم است. خانه‌ی تن آبادتر از هر زمان دیگر است. و تمام واحد‌های تشکیل‌دهنده‌ی آن ساختمان بدون کوچکترین اختلاط و ناهماهنگی در اجزای آن معتدل و هماهنگ است.

افلاک که مجموعه‌ی سیارات و ستارگان را تشکیل می‌دهد در ظاهر بلند و با عظمت هستند ولی اعتلاء و تکامل واقعی برای روان پاک انسانی است.

این تحولات به سوی کمال که امروز ترا موجود عالی تر و والاتر نموده است دفع آن انکار قبلی است یعنی روزی که امروز را نمی‌دید و حتی به تصور هم در نمی‌آوردی و منکرش می‌گشتی.

زندگی و مرگ آدمی اگر با حق باشد شیرین است و اگر ایام زندگی بدون خدا خواهی بگذرد و آب حیات هم در کام آدمی آتش سوزان خواهد بود. زندگی بدون خدا که زندگی پر از غرق در بیگانگانی از خداست. این عمر چیزی نیست مگر آن حالتی که روبه‌ان از روی حيله‌گری در حضور شیران از او درخواست‌هایی داشته باشند.

عمر و دوران زندگی تو شبیه سکه‌های داخل کیسه است که تکرار شب و روز آن را می‌شمارد و از آن می‌کاهد و اینقدر از این کیسه‌ی عمر سکه برداشته می‌شود تا تمام گردد و عمر به پایان برسد.

مهر و محبتی که از مادر به فرزندان خود می‌رسد گرچه از خداست ولی خدمتگزاری از مادر هم واجب و هم شایسته است.

پیامبر اسلام (ص) فرمودند: فرزند راز درونی پدر است بهمین جهت است که همیشه پدران هنرهای خود را به فرزندانشان می‌آموزند

فصل (۲)

غیر مسلمانان که به حقایق درک الهی نرسیده‌اند به همین نقش‌های رنگین و گوناگون که بر در و دیوار عبادتگاه‌های خود کشیده‌اند قانع و راضی شده‌اند. ما که از نور معنویت و همت عالی مردان الهی، روشنی و گرمی هدایت گرفته‌ایم هیچ ترس و واهمه‌ای از آن نقش‌هایی که در حکم سایه هستند نداریم. تفاوت بین این دو زیاد است، یکی نقشی است که در این جهان دیده می‌شود و به چشم می‌آید و دیگری نقشی است مانند ماه که در آسمان نور افشانی می‌کند و در نهایت زیبایی بوده و مورد توجه قرار می‌گیرد.

اسرار نهانی و با ارزش معنوی را جز با دانایان اسرار الهی نمی‌توان در میان گذاشت و از آنجائیکه افراد منکر به ظواهر پدیده‌ها می‌اندیشند این اسرار در گوش و جان آنان تأثیری نمی‌گذارد. و لیکن چه باید کرد که خداوند دستور به دعوت به حق داده است هر چند که آنان بپذیرند یا نپذیرند.

پرگل و ریاحین بر گردن تو انداخته است. محور و مغز اصلی خلقت آدمی است و همه‌ی سیارات و ستارگان و سایر موجودات فرع بر او بوده و مقصد و مقصود آفرینش اوست. ای جودی که گل سرسبد خلقتی و خردمندی، هوشمندی و دانش و تجربه در خدمت تو می‌باشند چرا قدر خود را نمی‌دانی؟ و خودت را ارزان می‌فروشی؟

من صدها هزار سال بود که به صورت ذرات در فضا بی‌اختیار می‌پریدم. چنانچه آن دوران بی‌اختیاری را فراموش نموده‌ام بهر حال حکمت بالغه‌ی تو در حال خواب آن سرگذشت را به من نشان می‌دهد و می‌بینم. در عالم خواب به دور از دنیای مادیات و عناصر چهارگانه آن (آب، آتش، باد، خاک) از این تنگنا به چراگاه جان (عالم معنویت و بالا) پرواز می‌کنم.

تو اگر به صورت و ظاهر خود بنگری، خواهی دید تو جهان کوچک هستی و اگر به معنای خود توجه‌نمایی خواهی دید تو همان عالم بزرگ تر هستی. تو در حال توقف، پلک‌های چشمانت را بهم می‌زنی و گمان می‌کنی که ساکن هستی و آگاه باش که در میان کشتی به خواب رفته‌ای در حالیکه آن کشتی در مسیری در حال حرکت است.

راه لذت واقعی در درون آدمی است نه در بیرون آن. و کسانی که برای خوشی لذت به ساختن کاخ‌ها و برج و باروها پناه می‌برند در ابله‌ی نادانی بسر می‌برند. چه بسا کسانی که در کنج مسجدی بسر می‌برند و از عبادت و توجه‌ی به خدا مست و شادند ولی افراد دیگری می‌باشند که در باغ‌های وسیع کاخ‌های مجلل قدم می‌زنند و گردش می‌کنند در حالیکه ناراحت و بی‌مقصد و هدف می‌باشند.

ما دل‌باختگان حق و حقیقت نه پرنده‌ی هوایی هستیم که فضای محدود طبیعت ما را محبوس نماید و نه از مرغان خانگی هستیم که در خانه‌ها به زندگی خود پایان دهند، فضای ما مافوق فضاهاست و دانه‌ی ما برتر از این دانه‌هاست.

این احساس درد مرگ برای آن است که روح بتواند از کالبد مانند زایمان بره از میش بیرون جهد و راه خود را پیش گیرد. آری روح از تنگنای کاده بیرون می‌آید مانند آن بره که صحرای سرسبز را در پیش می‌گیرد و فضای ملکوتی را در هم می‌نوردد. هان! ای مادر طبیعت مادیم، رحم خود را بگشا که بره روح به رشد طبیعی خود رسیده و دیگر توانایی کشیدن جور ماده‌ی تنگ و تاریک را ندارد

فصل (۳)

جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم مانند یک سیب است و انسان مانند کرمی در داخل این سیب است که از درخت و باغبانش خبری ندارد. ولی انسان‌های رشد یافته‌ای هستند که پرچم خود را بر فراز این جهان برافراشته‌اند. و این جهان خشن مادی را می‌شکافند و هیچ چیز هم جلوی نیروی پر تحرک آنان را نمی‌تواند بگیرد. و این انسان که پرده‌ها را می‌برد بصورت کرم کوچک است ولی در باطن و درون اژدهای بزرگی است.

ظاهر این انسان را یک پشه ضعیف هم می‌تواند به چرخ و دوران اندازد. ولی همین آدمی حقایق گسترده‌ای در باطن و درون خود بودیعه دارد که بر هفت آسمان احاطه و تسلط دارد. ظاهرش ساده و باطنش با استعداد و دارای رشد فراوان است. ظرفیت وجودی تو به اندازه‌ی دو آب‌گر نیست بلکه به اندازه‌ی یک آب‌گر است. که با هر آلودگی ناپاک می‌شود. برای آنکه با دید عمیقی به پدیده‌های الهی بنگری خالق و تصویرگر فکر و اندیشه‌ی آدمی به انسان دستور می‌دهد که به واقعیت‌های اطراف خود با دقت نظر و نگاه کند.

تو چه کاره‌ای، و بدرد چه کاری می‌خوری، و بخاطر کدام هنر و استادی خریدار داری. تو اصلاً از کدام مرغ هستی و ترا با چه چیزی می‌خورند. از این دکان و چانه زدن با مشتری چند قدم جلوتر بیا، تا بتوانی خود را به دکان فضل و رحمت الهی برسانی که کاسه و کالای تو را او خریدار است.

انسان الهی که به مقام تسلیم محض رسیده است در میان وصل و جدایی همواره در اضطراب است تو خود این حدیث مبارک را خوانده‌ای که: **قلب المؤمن بین الاصبغین من اصابع الرحمن یقلبه کیف یشاء** یعنی قلب مومن میان دو انگشتان خداوند است. بهر حال بهر طوریکه بخواهد آن را می‌گرداند. تا زمانی که از بازی کردن دور نشده‌ای هنوز کودک هستی. ضمناً بدون ذکات روح (تربیت و دریافت روح) کی می‌توان به بلوغ و تزکیه روح برسی.

جنس کافران مانند پول تقلبی از قلع است و افراد پاک و با ایمان مانند زر با ارزش می‌باشند و هر دو در بوته‌ی آزمایش زندگی حقیقت خود را نشان خواهند داد. در آن هنگام که طلای ناب دست افشان و پایکوبان در بوته‌ی آزمایش آزمایشگاه وارد می‌گردد مانند خورشید فروزان به روی آتش می‌خندد.

کسی را که سرانجام به وصال محبوب و یار خواهد رسید دیگر او از شکست در میدان پر تلاطم زندگی ترس و نگرانی به خود راه نخواهد داد.

فصل (۴)

در یک حالت بساطت (حقیقتی که جزء نداشته باشد) بسر می‌بریم و در پیوند با هم یکی بیش نبودیم و هیچگونه علاقه و وابستگی نداشتیم. مانند خورشید گوهر یکدانه و مانند آب صاف و بدون گره بودیم. وقتی که پا به عرصه‌ی تن و مادیات آن نور خالص (روح) گذارد مانند دندان‌های کنگره متفاوت و گوناگون شدیم

ای بسا که هندی با یک تُرک که زبان همدیگر را می‌فهمند (دوست و آشنا باشند) ولی دو تُرک که زبان همدیگر را نمی‌فهمند (منطق یکدیگر را نمی‌پذیرند) نسبت بهم بیگانه باشند. پس زبانی که باعث می‌شود تا انسان‌ها با هم محرم و همراز و آشنا باشند چیز دیگری است. به همین خاطر همدل و همفکر بودن از همزبان بودن بهتر است. غیر از سخن و ایمان و تعهد هزاران هنر و ابتکار از دل بر می‌خیزد. که همه از آثار مفید همدلی خواهد بود

اصل جمع بودن به این شکل است که آن عناصر در کنار هم طوری قرار گیرند که فشرده گشته و یکی شوند. ولی تو ای انسان! از خدای متعال جمعیت و اجتماعی را بخواه که در آن معنی و رأی و نظر یکی باشد! ملاک جمعیت و در یک جامعه بودن افراد و اجسام فراوانی و زیادی نیست که در کنار هم دیده شوند. زیرا آیین بدن‌ها هم مانند اسمی که روی اشیاء و اشخاص می‌گذارند بر باد سوار است. این مالک هستی است که جمعیت در درون شیر نهاده است تا به انتها خود را به گله‌ی گورخران بزند و بالاخره یکی از آنان را شکار کند. صد هزار از این گورخران هر چند که دلیر و قوی باشند در مقابل حمله‌ی شیر همچون عدم هستند و پا به فرار می‌گذارند

حیوانات نسبت عاطفی نسبت بهم ندارند زیرا اگر حیوانی بمیرد حیوان دیگر شادی می‌کند و چون یکی به غذایی دست یابد آن یکی از حسادت خواهد مُرد. بلی، این درست است که حیوانات از قبیل گرگ‌ها و سگ‌ها جان‌های گوناگون و جدای از هم دارند بدون هیچ وجه مشترکی. ولی مردان خدا دارای جان‌های متحدی هستند. اگر چه من جان‌های آن‌ها با لفظ جمع بکار بردم ولی هر یک از جان‌های آنان نسبت به جسمشان صد برابر است. (روح و جان آنها مافوق جسمشان است)

راه چیست؟ همان راهی که پاهای زیادی در آن به حرکت در آید و یاران و همراهان در این راه باشند که رأی و نظرهای آنان همچون نردبان، جماعت را بالا بکشد و باعث عظمت و افتخار گردد. فرض می‌کنیم با مراقبت و احتیاطی که داری

طعمه‌ی گرگ نگردي ولی اگر بدون همراهی با جمع و امت به زندگی ادامه دهی نشاط و شادی در آن نخواهی یافت. خداوند اساس آفرینش هر جنسی را از یک زوج قرار داد پس هر نتیجه‌ای که در حرکت بشری حاصل می‌شود ناشی از جمع و جمعیت آنان است.

فصل (۵)

این همه حکومت‌ها و سلطه‌ها بر جمادات عظمتی ندارد، عظمت از آن اختیار و سلطه‌ای است که همه‌ی اختیارات دیگران تسلیمش شوند و مطیعش باشند. قدرت و تسلط الهی بر موجودات و هستی آنچنان نیست که اختیاری که به آنها محول شده است نفی نماید اگر چنانچه مدعی شدی که کفر و انکار تو از خدا ناشی می‌شود بی‌شک میل و خواست تو هم در این کفر شرکت داشته است. بطور اصولی اگر تو به دنبال کفر نبودی چگونه به این پایه از انکار رسیدی! و یا اگر بدون تمایل و گرایش تو این کفر حاصل شده است، در حقیقت یک تناقض ایجاد می‌گردد و موضوع را نفی می‌کند.

به دلیل وجود اختیار در آدمی است که خداوند انسان را مورد تکریم و بزرگداشت قرار داده است و آدمیان از دو گروه هستند (نیمی از زنبور عسل و نیمی دیگر از زهر مار). در جامعه‌ی بشری این ستایش‌ها و شادباش‌ها و آفرین‌ها ناشی از اختیار است و آگاهی‌هایی که با مراقبت بدست می‌آید. قدرتی که داری سود فراوانی در این عمر زندگانی به تو می‌رساند بایستی از این قدرت و اختیار صحیح استفاده کنی تا به نتایج خوب آن برسی.

انسان مقلد مانند طفل علیل و ناتوان است هر چند در بحث و گفتگو به نکات باریک و دقیقی هم اشاره و استدلال نماید. همان تعمق در استدلال و اشکال آن چون از روی تقلید است او را از بینایی محروم می‌سازد. زیرا آن بحث‌ها و دلیل‌بازی‌ها، خمیرمایه‌ی درک او را که مانند سرمه‌ی دیده‌ی درونی اوست در شکل‌پردازی‌های آن بحث و دلیل‌مستهلک و نابود سازد.

در هر حال و موقعیتی که هستی سعی کن تا طلب و خواسته داشته باشی و دائماً مانند یک فرد تشنه و خشک لب در جستجوی آب باش. آن تشنگی و داشتن لب‌های خشک نشان‌دهنده‌ی این منظور و مقصود است که سرانجام به منبع و منشأ آب خواهی رسید. خشکی لب پیغامی از آب می‌آورد، بی‌شک این اضطراب و دلهره‌ترا به ما (معشوق واقعی) خواهد رسانید.

هر کسی را برای انجام کاری ساخته‌اند و برای آنکه آن کار را انجام دهد تمایل و اراده‌ی آن را در درون او قرار داده‌اند. بایستی در ابتدای انجام هر کاری به آخر و نتایج آن اندیشه کنی تا در روز جزا (قیامت) از پشیمان‌شدگان نباشی

بدون شک انسان دارای اختیار و آزادی‌هایی در این جهان هست و حس آدمی این حقیقت را درک می‌کند و ما نمی‌توانیم این حس را منکر شویم. به سنگ چون دارای اختیاری نیست کسی نمی‌گوید که به نزد من بیا و یا کسی نیست که از

مشتی گِل عهد و وفا بخواهد. و نیز کسی (بر خلاف عرف و قانون و خارج از توان انسانی) به آدم نمی‌گوید مانند پرندگان پرواز کن و یا به انسان نابینا نمی‌گوید که به من نگاه کن.

بیا تو ای مشتاق کوی الهی با ذوالفقار علوی سر نفس حیوانی را ببر و به عالم بیخودی (دنیایی که نفس و خواسته‌های غیر معقول و تمنیات آدمی در آن مطرح نیست) مانند مردان الهی گام بگذار. چون از نفس گذشتی و قدم در عالم بیخودی نهادی پس هر چه که انجام دهی در حقیقت در یک محیط امنی وارد شده‌ای. هیچ‌کسی پیدا نمی‌شود که بدون فنا نمودن هستی و اختیار خود در راه خدا بتواند به درگاه کبریایی حضرت حق راه کمالی را در پیش گیرد.

۴- رابطه انسان با جامعه (جامعه‌شناسی - روابط متقابل)

دکتر علامه محمد اقبال لاهوری



تأثیر متقابل فرد و ملت تأثیر متقابل فرد و ملت

ارتباط اسرار خودی با رموز بیخودی

اقبال در اسرار و رموز خودی از کیفیت و خاصیت و تأثیر‌گذاری فلسفه و جهان بینی خودی سخن می‌گوید. و آنگاه عشق را برای پویایی این خودی در نظر می‌گیرد. و آن عواملی که این خودی را تهدید می‌کند آشکار می‌سازد. و از شعر و ادبیات متعهد که باعث تحول انسان می‌شود. حقایقی را بازگو می‌کند. و سپس به تربیت او می‌پردازد و ارکان تربیت را بیان می‌کند و از الگوی پرجسته‌ای چون امیرالمومنین علی (ع) و اسامی آن حضرت که هر کدام درس بزرگی است ما را آشنا می‌سازد. و خلاصه محور و تمام سعی همت او در خودی متوجه ی فرد است و انگیزه ی اقبال این است که ابتدا فرد را تعریف کند و آنگاه او را برای یک جامعه ی ایده آل آماده سازد و به همین لحاظ است که نقش انسان را در رموز بیخودی که نقش اجتماعی اوست شرح دهد و پایداری او را در یک زندگی اجتماعی می‌بیند.

اقبال می‌فرماید: تو **خودی** را از **بیخودی** نتوانستی بشناسی. خودی در درون خود واحد است و دوئی نمی‌پذیرد و من و تو بخشی از آن هستیم و هویت و شخصیت خود را از او داریم. خودی قائم به ذات است و به خود متکی است و در تقویت خود و دیگران تأثیر دارد و بر اساس نیازهای اهداف بزرگی را طراحی می‌نماید. این خودی همان **جزئی** است که در مقیاس قوت و اقتدار یک **کل** است و در عین اینکه در فطرت و آفرینش خود آزادی دارد ولی در ارتباط با سایر پدیده‌ها می‌باشد. و یک روحیه ی پیکار‌گری و حماسه‌آفرینی دارد و زندگی در این خودی معنی می‌یابد. وقتی خودی از قالب فردیت خود بیرون می‌آید و پا در عرصه ی نقش‌آفرینی اجتماع می‌گزارد. و **من و تو** که مفاهیمی تک و انفرادی است بهم می‌ریزند و **من** شکل **تو** می‌یابد. در این حالت اختیار را از فرد سلب می‌شود و به شکل اجتماعی از عشق و محبت مایه دار می‌گردد. وقتی انسان به شکل فردی و جدای از هم زندگی می‌کند نیازهای واقعی معلوم نیست و اگر این افراد بهم پیوندند نیازهای جدیدی پدید می‌آید. و این جامعه است که خودی و فردگرایی را می‌شکند و تکثیر می‌نماید تا جامعه ی سبز و خرمی بوجود آید.

تو خودی ازبب خودی نشناختی خویش را اندر گمان انداختی
واحد است و بر نمی تاب دوئی من ز تاب او من استم تو توئی
در جماعت خود شکن گردد خودی تا ز گلبرگی چمن گردد خودی

فرد و جماعت

در دیدگاه اقبال که در این مبحث به آن می پردازد گر چه جمع و اجتماع از افراد تشکیل می یابد ولی فرد برای رشد و ترقی نیاز به اجتماع و جامعه متعالی دارد و این تأثیر متقابل فرد و اجتماع برای خودسازی فردی بسیار قابل توجه است. اصرار زیادی که در تعالیم اسلام برای عدم اصله گرفتن افراد از اجتماع مطرح می شود و یا رهایت نکاتی که در اخلاق توصیه شده است که همواره ما را به گذشت و معربانی فرا می خواند رسیدن به این حقیقت است.

اقبال به عنوان یک متفکر اجتماعی که سعادت مردم را در داشتن یک جامعه ی پشیا و فعال می داند فرد را مورد توجه قرار می دهد و به سازندگی او می پردازد. ولی در نظر او تا اجتماع متشکل نشود و فرد در درون آن قرار نگیرد هویت واقعی فرد شناخته نمی گردد. و انسان در مسیر درست و متعالی تحول و دگرگونی قرار نمی گیرد و این دو موضوع بهم نزدیکی است که پیوسته ذهن و اندیشه ی اقبال را به خود متوجه نموده است.

فرد از جماعت تأثیر می پذیرد

متأسفانه واقعیت های امروزه ی کشور های اسلامی و مردم مسلمان نشان می دهد که به این نکته مهم و اساسی کمتر توجه و احساس مسئولیت نموده اند. همانطور که دیگر جوامع به همگرایی و همکاری متقابل و تقویت اتحاد و اجتماع خود می پردازند حتی با داشتن اتحادیه ها و مجالس فراوانی که در کشورهای اسلامی وجود دارد، مع الوصف این همگرایی و همکاری بویژه در اقتصاد و سیاست که عوامل پیوند مردم هستند کمتر مشاهده می گردد و در حالیکه اقبال با تجربیات سیاسی که از جهان امروز دارد **تشکیل اجتماع و ملت و کشور** را یک امر ضروری و در اولویت می داند:

♣ **فرد** از پیوستن به جماعت مردمی به رحمت و برکت خدای متعال می رسد و جوهر وجودی او موقعی کمال می پذیرد که عضو یک ملتی باشد.

♣ یکی از خواص حضور در **یک جماعت** گرمی بازار و رونق آزادی و آزادگی انسان ها در آن است.

♣ و طبق فرمایشات رسول اکرم اسلام (ص) که بهترین انسان در صداقت و گفتار است **شیطان و وسوسه های جانگناه او از جماعت انسان ها دورتر می شود.**

♣ **فرد و قوم** از نظر عمل و کردار و شخصیت، آینه و انعکاسی از یکدیگر هستند و مانند رشته ی تسبیح بهم پیوسته و مرتبط هستند.

♣ **فرد** موقعی در جماعت گم می‌شود که بخواید در نقش یک قطره‌ی کوچک دریای وسیعی را ادراک نماید و به رشد و پیشرفت برسد.

♣ **تا ملتی و اجتماعی نباشد** گذشته و آینده ما محفوظ نمی‌ماند و رفتار و اندیشه‌های یک قوم در کتاب تاریخ منعکس و ثبت نمی‌گردد و به فراموشی سپرده می‌شود.

فرد را ربط جماعت رحمت است	جوهر او را کمال از ملت است
حرز جان کن گفته‌ی خیر البشر	هست شیطان از جماعت دورتر
فرد و قوم آئینه‌ی یکدیگرند	سلک و گوهر کهکشان و اخترند
فرد می‌گیرد ملت احترام	ملت از افراد می‌یابد نظام

نقش و انسجام و استحکام یک ملت

اقبال برای اهمیت و نقش برتر ملت، آن را با فرد مقایسه می‌کند بی‌شک هدف اصلی او قوام و دوام و نقش حساس یک ملت است که چون تشکیل گردد افراد بهم پیوند می‌خورند و همانطور که او اعتقاد دارد و بارها آن جامعه‌ی اصیل خود را تشریح می‌کند اگر اساس این ملت بر برادری و باور دین خواهی باشد و شالوده‌ی آن را اسلام و خداابوری راستین تشکیل داده باشد انسان‌هایی که در این جامعه زندگی می‌کنند به تدریج به رشد و تحول می‌رسند و با همکاری و همگامی با هم و مدیریت درست و راهبردی اهداف بزرگی را در زندگی کشف خواهند نمود و مدارج سعادت و انسانیت را طی خواهند کرد.

در این مقایسه که ما را به پی بردن به اسرار درونی و واقعیت‌های موجود یک ملت می‌رساند جامعیت و سرعتی است که در یک جمع بهم پیوسته و یک ملت بهم آمده وجود دارد که در تار و پود این ملت استعدادهای شگرفی است که همراه با گرایش‌ها و هنرنمایی‌های خود را نشان می‌دهد. که اگر فرد به اجتماع نمی‌پیوست نمی‌توانست به ارزش‌های تاریخی و پیشرفت‌های کنونی برسد.

□ **ملت و قوم** از بهم آمدن افرادی که پی در پی در صحنه‌ی زندگی می‌گذارند بوجود می‌آید و به تدریج آن قوم استحکام می‌یابد.

□ انسان مانند یک مسافر دچار تحولاتی است و **تشکیل ملت** یعنی انسان با هم به یک مسافرت دستجمعی بروند و تحول و همکاری و همنشینی نسبت بهم را نشان دهند که نشانی از استواری آن ملت خواهد بود.

□ فرد از مشت گلی شکل می‌گیرد در حالیکه یک **قوم و ملت** را یک صاحب‌دلی رهبری و هدایت می‌نماید.

□ طول زندگی یک انسان از هفتاد سال شاید بیشتر نباشد ولی **صد سال یک ملت** در حکم یک لحظه‌ی کوتاهی را دارد.

- **یک فرد** از ترکیب جان و تن زنده است ، در صورتی که **یک قوم** از حفظ ناموس و ارزش های کهن آن ملت زنده و پابرجاست.
- **مرگ برای فرد** موقعی از راه می رسد که رود حیات خشک شود ، ولی **مرگ یک قوم** زمانی تحقق می یابد که آن مردم از مقاصد و اهداف حیات باز بمانند.
- **بهر حال فرد و ملت** بالاخره روزی شبیه بهم می میرند و ملت هم پایانی خواهد داشت!

ذات او دیگر ، صفاتش دیگر است	سنت مرگ و حیاتش دیگر است
فرد بر می خیزد از مشیت گلی	قوم زاید از دل صاحبدلی
زنده فرد از ارتباط جان و تن	زنده قوم از حفظ ناموس کهن
مرگ فرد از خشکی رود حیات	مرگ قوم از ترک مقصود حیات

باید کشوری داشت!

اقبال در هندوستان قبل از استقلال می زیست و شهر لاهور یکی از نقاط شمالی هند در ایالات پنجاب واقع بود و هنوز کشوری به نام پاکستان که مسلمانان هند را در خود جمع نماید پدید نیامده بود. بعد از ورود انگلیسی ها که ابتدا به حالت تجارت و سیاحت داشت و بعد ها بر سرنوشت سرزمین وسیع هند مسلط شدند بر مسلمانان که تا آن روز در میان هموطنان هندوی خود با دیده ی احترام نگریده می شدند بسیار سخت گذشت و بویژه اختلافات بین هندو و مسلمان توسط حيله گران و بیگانگان و میهمانان ناخوانده استعماری که می خواستند تفرقه بیندازند و حکومت کنند، دامن زده می شد. و بیم آن می رفت که کم کم مسلمانان در میان هند بزرگ نادیده گرفته شوند و یا هویت ملی و دینی آنان به فراموشی سپرده شود و لذا در باطن مسلمانان ، داشتن وطنی مستقل که آزادی و امنیت آنان را تضمین کند بعنوان یک ایده آل و رویا مطرح بود و اقبال یکی از آن مسلمانان با هوشی بود که عظمت اسلام و مسلمین را می دید و آرزوی تحقق یک سرزمین شکوهمند را در ذهن و قلب خود می پروراند.

اقبال طرح محکمی که بر اساس ارزش های والایی که در درون آن نقش بسته است برای آینده ی مسلمانان هند در نظر دارد و از آنان می خواهد که چون همای سعادت بر بلند ترین و امن ترین منطقه، خانه ای را بنا نهند که از حوادث روزگار و گذر ناگوار زمان در امان باشد و برق و تندر آوازه و شهرت آن ، جهان را پر نماید و از دیگر جوامع بشری ممتاز و برتر باشد. و این دور اندیشی اقبال را می رساند که چگونه آینده و سرنوشت مسلمانان هند را در ذهن قوی خود ترسیم نموده و به شکل هنری ارائه می دهد..

مثل بلبل ذوق شیون تا کجا	در چمن زاران نشیمن تا کجا
ای هما از یمن دامت از جمند	آشیانی ساز برکوه بلند
آشیانی برق و تندر در بری	جسم و جانت سوزد از نار حیات

روند شکل گیری یک ملت نوپا

در نظر اقبال یک ملتی که به تازگی شکل گرفته است و جدیداً پایه ریزی شده است این مراحل را باید طی کند تا متکی به خود باشد:

- **این ملت نوپا** مثل یک نوزاد کوچک است ، طفلی که نیاز به رشد و حضور مادر در کنار خود دارد.
- **این طفل** از وجود استعدادهایی که در درون اوست ناآگاه است و در عین اینکه یک گوهر با ارزش است ولی مانند یک شیئی ناقابل و بی ارزش در خاک رهگذران افتاده است.
- **این ملت** به لحاظ کم تجربگی و ناکارآمدی ، زمان را برای رشد و تعالی درک نمی کند فقط به فکر امروز است نه فردا. چون گذر و تحولات زمان را در نمی یابد.
- و **مانند مردمک و سیاهی یک چشم** عمل می کند که تنها مردم و دیگر ملت ها را می بیند ولی از خود غافل است و در خود گم شده است.
- باید موانع و مشکلات فراوانی را با سعی و تلاش کنار بگذارد تا **به خودی دست یابد** و آنگاه بتواند به سرچشمه های پیشرفت درونی خود واقف و آگاه گردد.
- و چون دست به تجربه بزند و با روزگار و نوآوری های مردم آن آشنا شود و **گره هارا بکشد** پایدار و با ثبات خواهد بود.
- و **در این مرحله از رشد** به راحتی می تواند نقش های جدیدی را بوجود آورد و خود را بر اساس الگوهای پیشرفت و تعالی بسازد.

ملت نو زاده مثل طفـلک است	طفـلکی کـودر کنار مامک است
چشم هستی را مثـال مردم است	غیر را بیننده و ازخود گم است
صد گره از رشته ی خود وا کند	تا سرتار خـودی پیدا کند
نقش ها بر دارد و اندازد او	سرگذشت خویش را می سازد او

پس از آگاهی یک ملت از خود ، لازم است که پیوند خود را با تاریخ محکم گرداند و این بخاطر آن است که توانمندی ها و مهارت های یک مردم از لای لای کتاب تاریخ بیرون می آید و خود را ظاهر سازد و ملت به مرحله ی خودشناسی برسد. هرگاه از سرگذشت خود دور شود دوباره به نیستی برمی گردد. گذشته و رخدهای ماضی برای یک ملت چون ورق های پراکنده است که گذشت زمان و ایام می تواند آن ها را بهم گرد آورد و نظم و نظام ببخشد. خیال نکنید که تاریخ یک موضوع افسانه و غیر واقعی است و بیگانگی از تاریخ هیچ مشکلی را پیش نمی آورد! در حالیکه تاریخ تو را به آگاهی می رساند و آشنای کار و مرد راه می نماید. و تاریخ روح یک ملت و سرمایه و هستی او مانند سلسله اعصاب بدن انسان است که همه ی عناصر یک ملت را با هم مستحکم می کند.

قوم روشن از سوادسرگذشت خود شناس آمد ز یاد سرگذشت

سرگذشت او گر از یادش رود	باز اندر نیستی گم می شود
چيست تاريخ ای ز خود بیگانه ای	داستانی، قصه ای ، افسانه ای؟
این ترا از خویشتن آگه کند	آشنای کار و مـرد ره کند
روح را سرمـایه ی تاب است این	جسم ملت را چو اعصاب است این

هر ملتی شایسته ی تقدیر نیست و نمی توان آن ملت را ستایش نمود و از ویژگی یک ملت، یک رنگی دل های مردم آن است و این وحدت تحت لوای همدلی یک ارزش برتری است که یک ملت بزرگ می تواند در جهت رشد و پیشرفت معنوی داشته باشد و در پرتو وحی الهی جلوه های درخشانی داشته باشد. و دارای یک اندیشه و تفکر باشد و در ضمیرش یک آرزوی بزرگ نهفته باشد. و در سرنوشت او یک نوع جذبه و کشش موجود باشد و عیار خوب و بد مردمان او یکی باشد. پس اگر آن ملت سوز حق در فکر خود نداشته باشد امکان ندارد که در درک و فهم خود به چنین تشخیص و تمیزی بین خوب و بد و حق و باطل دسترسی یابد.

ملت از یک رنگی دل هاستی	روشن از یک جلوه ی سیناستی
قوم را اندیشه ها باید یکی	در ضمیرش مدعا باید یکی
گر نباشد سوز حق در ساز فکر	نیست ممکن این چنین انداز فکر

همه موظف به تحکیم و تقویت ملت هستیم

هر کسی بایستی با تمام تلاش در نمود پیشرفت ملت خود بکوشد و باید بداند که اگر دست به کاری می زند بخاطر آن است که در داخل یک ملتی زندگی می کند. بهر حال پیکر و جان او از ملت است و ظاهر و باطن او را همین ملت تشکیل می دهد. و موجودیت قوم و ملت است که هویت واقعی او را بیان می کند و به دنبال فعالیت های گذشتگان او هم به تحرک و پویایی می رسد. و چون در رهگذر تحولات زندگی پخته و کارآمد شد آن فرد در معنی به صورت ملتی بزرگ جلوه خواهد کرد. و اگر از وحدت ظاهری برخوردار شد و استعداد های خود را به نمایش گذاشت کثرت و گوناگونی مردمان آن ملت او را به یک وحدت کلی که همه ی شکوهمندی ها را در بر دارد، می رساند. و هر کسی آب حیات از زمزم ملتی نخورد شعله های نغمه های عود وجودش فسرده خواهد شد.

فردیت (خود محوری، انزوا، گوشه گیری و مردم گریزی) ما را از مقاصد عالی دور می سازد. ولی گرایش به اجتماع هویت تاریخی ما را در خود ضبط دارد. و اگر محدودیتی برای انسان ایجاد می کند به خاطر آن است که با زندگی دستجمعی به آزادی و آزادگی برسد. چون اسیر قوانین قرار گیرد آهوی گریز پای او به ارزش و قداست می رسد و پر از مُشک و عنبر می شود.

پیکرش از قوم و هم جاننش ز قوم	ظاهرش از قوم و پنهانش ز قوم
در زبان قوم گویا می شود	بر ره ی اسلاف پویا می شود
وحدت او مستقیم از کثرت است	کثرت اندر وحدت او وحدت است
فرد تنها از مقاصد غافل است	قوتش آشفنگ را مایل است

چون اسیر حلقه ی آئین شود آهوی رم خوی او مشکین شود

به چه دلیل ملت از پیوند مردم شکل می‌گیرد؟ چون داستان این مهم سر در گم است. ما فردی را در یک جامعه و ملت می‌بینیم و او را مانند یک گل در یک چمن می‌چینیم. این فرد همان فطرت و شکل باطنی یک وحدت که در درون آن ملت و جامعه وجود دارد برخوردار است و برای آنکه حفظ شود بایستی استحکام آن انجمن از نظم و قانون باشد. این جمع او را در شاهراه زندگی می‌سوزاند و آماده و پخته می‌سازد و در آوردگاه زندگی موفق می‌دارد. در آن صورت مردم بهم خو می‌گیرند و چون دانه های تسبیح در یک رشته قرار می‌گیرند (وحدت در کثرت). و در نبرد زندگی یار و همکار یکدیگر می‌شوند و چون گرفتاری‌ها و مصائب فرا رسند همه با هم در دفع آن می‌کوشند.

در جماعت فرد را بینیم ما	از چمن او را چو گل چینیم ما
فطرتش وارفته ی یکتایی است	حفظ او از انجمن آرائی است
سوزش در شاهراه زندگی	آتش آوردگاه زندگی

ملت با حضور صاحب‌دلی متحول می‌شود

اقبال فرد زیستی و زندگی تنهایی را ناکافی می‌داند و انسان را متمایل به جمع و اجتماع بشری به حساب می‌آورد. که فرد با این پیوستن می‌خواهد که افرینش و هنرکندی‌های جمع را بپذیرد و به نیازهای خود پاسخ گوید و در مسیر تعالی قرار گیرد. ولی تا رهبری معنوی و مدیریت دلسوز و کارآمد نباشد رشد کم‌معنوی که بر مبنای عشق و شوق است پدید نمی‌آید و اقبال آن صاحب‌دلی را که وجود و اهداف و نیاتش برای خداست و قصد تحول یک جامعه را دارد، اینگونه ترسیم می‌کند:

- ◆ خداوند متعال **صاحب‌دلی** را برای ملتی می‌فرستد، کسی که می‌تواند از حرف و شعاری دفتر وجودی ملتی را تکمیل کند.
- ◆ و خاک وجود او را **حیات تازه ای** بخشد.
- ◆ هر عنصر بی‌مایه ای **از نور تعالیم او** روشن می‌شود و نقش جدیدی می‌پذیرد.
- ◆ **با یک دم خود** صدها پیکر مرده را زنده می‌کند.
- ◆ **دوئی و دوگانگی** در فهم و نظر را برهم می‌زند و **وحدت** و یکی شدن را پدید می‌آورد.
- ◆ و نوعی **همگرایی** در زندگی اجتماعی بوجود می‌آورد.
- ◆ **نظر و دیدگاه جدیدی** را تأسیس می‌کند و در دشت خشکیده جامعه گلستان نظرات و تفکرات را بنا می‌نهد.
- ◆ **از حرارت سخنان** اوملتی ماننددانه های اسفند شوروشوق می‌یابند و هنگامه ها و غوغا پیا می‌کنند.
- ◆ این شرارها در درون آن ملت نفوذ می‌کنند و **شعله های انقلاب و تحول** را بر می‌فروزند.

- ◆ **و آنگاه از نقش پاها و قدم‌های مردانه‌ی او خاک بینا می‌شود و ذره‌ها که ناپیدا بودند سینای وجود ما را روشن می‌سازند.**
- ◆ **عقل عریان را سرمایه می‌دهد و ناپاکی‌ها را از او می‌ستانند.**
- ◆ **به انسان‌ها می‌فهماند که آزاد شده‌اند و دیگر مانند این بتان برده و بنده نیستند.**
- ◆ **تا اینکه آرزوهای بزرگ را به او نشان بدهد و مردم را در یک آئین جدید و مترقی گرد آورد و مطیع سازد.**
- ◆ **نگته‌های توحید و خداپرستی را به او بیاموزد و رسم و آئین نیازمندی‌ها را به او یاد بدهد.**

تا خدا صاحب‌دلی پیدا کند	کوز حـرفی دفتری املا کند
دیده‌ی او می‌کشد، لب جان دهد	تا دوئی می‌ترد، یکی پیدا شود
تازه انداز نظریدا کند	گلستان در دشت و در پیدا کند
از تـف او ملتـی مثل سپند	بر جهد شور افکن و هنگامه بند
عقل عریان را دهد پیرایه‌ای	بخشد این بی‌مایه را سرمایه‌ای
تا سوی یک مدعایش می‌کشد	حلقه‌ی آئین به پای می‌کشد

اوضاع زمانه‌ی مسلمین

اقبال که یک روشنفکر برجسته‌ی دینی است اوضاع و احوال ملل اسلامی را ناگوار می‌داند و با دید قوی و تجزیه و تحلیل واقع‌بینانه نقاط ضعفی که می‌بیند بیان می‌کند و بعنوان یک منتقد اجتماعی رفتار و سهل‌انگاری‌های آنان را در زمینه‌ی رشد و وحدت مورد نقد قرار می‌دهد و انتقادهای او از منظر آگاهی و ارائه‌ی رهنمود است نه ابراز تنفر و ناراحتی، و در این ارتباط اقبال آن مشکلاتی که مانع حرکت آگاهانه‌ی مسلمین شده و از غرب عقب‌نگهداشته است بر می‌شمارد:

✚ شما در زنجیر آداب و رسوم خود گرفتار هستید و پاگیر و زندانی شده‌اید و خود را محدود نموده

اید. و شیوه‌های کافری را برگزیدید و از روش ایمان و اسلام فاصله گرفته‌اید.

✚ وحدت که دستاویز نجات و رستگاری بود کنار گذاشتید و راه تفرقه و جدایی را در پیش گرفتید

✚ و باید بدانید که اگر می‌خواهید هویت اسلامی خود را حفظ کنید چاره‌ای نداریر مگر اینکه قرآن

را بشناسید و بر اساس آن زندگی کنید.

ای گرفتار رسوم ایمان تو شیوه‌های کافری زندان تو

گرتو می‌خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن

اقبال که یک مسلم شناس است ارزش و قدریک مسلمان را به نیکی می داند و عظمت او را به او گوشزد می کند و راه واقعی و اصیل نجات را که دیدن، فهمیدن و رهروی عشق بودن و زانو زدن در مکتب مصطفی (ص) را بدو می آموزد:

دیدگاه و خواسته های جهانی تو، ای مسلمان ، ای پیرو حق و حقیقت بر نیکی ها و زیباییهاست . ولی مواردی در تاریخ زندگی اجتماعی تو است که ترا ترسانده و از راه کعبه که توحید و پیامبر (ص) است دور انداخته است. جهان با همه ی شکوه مندی خود مشتت از غبار کوی توست و همه ی عالم افتخار می کند که روی واقعی حقیقت جویی ترا ببیند. همچون موج آتش با سرعت روزگار می گذرانی و انگار خوب تماشا نمودن ، درک کردن و نتیجه گیری و استنباط را از دست داده ای. ایا واقعاً نگاهی هم به اطراف خود داری؟! رمز سوختن و در عشق ذوب شدن را از پروانه بیاموزید و در این حرارت عشق و محبت وجود خود را تعمیر کنید. و در درون خود طرح عشق جدیدی را ایجاد نمائید و پیمان جدیدی را با رسول خدا محمد مصطفی (ص) تازه گردانید.

ای فلک مشــــــــــــت غبار کوی تو ای تماشا گاه عالم روی تو
همچو موج آتش ته ی پا می روید تو کجا بهر تماشا می روی
طرح عشق انداز اندر جان خویش تازه کن با مصطفی پیمان خویش

اقبال که خود موج قویی از انقلاب و دگرگونی و تحرک است و به آینده ی مسلمانان نظر دارد این بار از گذشته و ارزش های اسلامی یاد می کند و مسلمانان را به نقش واقعی جهانی آنان آشنا می سازد . و از عشق و رمز و رازی که در آن است سخن می گوید ، علی الخصوص در باره ی انتقاداتی که مانند ضربات تازیانه آدمی را بیدار می کند حرف هایی دارد. و واقعاً ما چقدر نیاز داریم به این بیدار باش ها!

در گذشته و حال چگونه ایم!!

ما در گذشته ملتی بر پایه ی ایمان به خدا تأسیس نمودیم و از آن عواملی که موجودیت این ملت بزرگ اسلامی را تهدید می نمود دوری گزیدیم. ظاهراً ساقی دیرینه ساغر شکسته است و از عشق و شوق خبری نیست و دیگر آن یاران رسول خدا(ص) که همه ی وجودشان از عشق خدا سرشار بود نمونه ای دیده نمی شود! دوباره کعبه توحید را از بت هایی که ساخته ایم پر نموده ایم و کفر و باطل بر اسلام خواهی و دین باوری ما مسلط شده است. این بت ها نگذاشتند تا به اسلام راستین وفادار بمانیم و بجای آن به تئوری های بیگانگان روی آوردیم.

پیران و دانایان ما که بایستی مرکز فهم و درک و آینده نگری باشند فقط مو سفید نموده اند و مورد مسخره ی کودکان شده اند! دل و حقیقت درون ما از نقش توحید بیگانه است و از صنم های هوسناک بتخانه شده است. هر کسی به لباس دین در آمده است و ادعایی دارد ، در حالیکه اینان دین فروشانی بیش نیستند. مرید و مرادی هدف آنان است ولی از ملت و سرنوشت آنان خبری ندارند! چشم ها مانند چشم عاشقان و دلبران بی فروغ شده است و سینه ها از احساس سعادت و خوشبختی مفلس گشته اند. آنانی که مردم را وعظ و نصیحت می کنند همانند صوفیان

که باید عرفان و حقایق و زندگی را به آنان بیاموزند به دنبال منصب و مقام دنیایی هستند و این رفتارها که از مرییان یک جامعه سر می زند عظمت ملت اسلام را تحت الشعاع خود قرار داده است. دین گویان ما چشم به بتخانه دوختند و صاحبان نظر و فتوی به بیراهه می روند! دیگر امیدی به اینان نیست (اوضاع زمان اقبال)، لازم است دست به تجربه ی جدیدی بزنیم. چون پیر و دانای ما این بار هم رو به عشق و عاشقی نهاده است.

کافر از ترک شعار ملتیم	ما که در بان حصار ملتیم
بزم رندان حجازی بر شکست	ساقی دیرینه را ساغر شکست
خنده زن کفر است بر اسلام ما	کعبه آباد است از اصنام ما
سخره بهر کودکان کو شدن	پیر ها، پیر از بیاض مو شدند
آه ازین سوداگران دین فروش	می شود هر مو دراز خرقة پوش
رخ سوی میخانه دارد پیر ما	چیست یاران بعد از این تدبیر ما

اوضاع اسفبار مسلمین در آستانه قرن بیستم

اقبال اوضاع مسلمانان زمان خود را که در آغاز قرن بیستم میلادی بود اسفبار تصویر می کند یعنی درست آن اوقاتی که بشریت آهنگ رشد صنعتی و ترقی علمی داشت و تحولات و انقلابات دنیا را در بر گرفته بود مسلمانان به آینده چندان امیدوار نبودند و آنچه در ذیل می خوانید تفسیر و توضیح همین واقعیت تاریخی است. با این تفاوت که در عصر حاضر مسلمانان دارای تشکیلات اداری بهتری هستند و از منابع نفتی و نیروهای کارآمد انسانی وسیعی برخوردارند و با اتحاد و رفتار خود می توانند روی سیاست های جهانی تأثیر بگذارند. البته اقبال سخت نگران است که چرا مردان بزرگی ظهور نمی کنند تا چون موسی این مردم استعمار زده را از نیل حوادث روزگار عبور دهند مع الوصف بعضی از نکات این ابیات در واقعیت های زندگی مردم مسلمان وجود دارد:

آه و افسوس از آن قومی که از پا افتاده است و دوره انحطاط را طی می کند. قومی که سرور و سلطان از آن بوجود آمده است ولی کسی که درویش و دردمند باشد ندارد. تو داستان تأسف بار او را از من سؤال نکن. چون من چگونه داستان غم انگیز چنین قومی را برای شما بیان کنم. گریه ها و ناراحتی های زیادی چون گره در گلوی من گیر کرده است بهتر است که این قیامت در همان گلوی من در پیچ و تاب باشد. و به صوت و صدا تبدیل نشود. آخر چرا یک مسلمان در این کشور از خود و از استعدادها و هنرمندی های خدادادی خود ناامید است. عمرها و روزگاران گذشته است و ما مردمی را وارد صحنه زندگی ندیده ایم.

چنین مردمی به تدریج از اقتدار و نفوذ دین و شریعت گمان بد می برند و خودشان کاروان انسانی و حیثیت را راهزن هستند و به نابودی خود می پردازند!! حدود سه قرن است که این مردم (مردم لاهور مسلمان قبل از انقلاب و اسقلال هندوستان) خوار و زبون شده اند. افرادی که زنده اند و سوز و گداز و دردمندی ندارند و بزرگی و عظمت در درون احساس نمی کنند. از مشخصات این مردم افکار ارتجاعی و سست و پوسیده است. نهاد و طبیعت آنان

پست و دون گشته است و ذوق و هنری از خود بروز نمی دهند و در مکتب درس معلم و ملای این مکتب ذوق و ابتکاری برای نجات این ملت دیده نمی شود. از زشتی و نابکاری اندیشه خوار و ذلیل شده است. افتراق و جدایی باعث بیزاری او گشته است. او اطلاعی از مقام و موقعیت و وضعیت رقت باری که در آن هست ندارد و بدنبال مردی که دارای ذوق و ابتکاری باشد و انقلاب در دلش موج بزند نیست.

در طبیعت او نیازی و صحبتی از یک رهبر خبیر و آگاه نیست در حالیکه مردم خسته و افسرده و ناامید و از پذیرش حق امتناع می کنند. این جامعه مثل برده ای است که صاحبش او را نمی پذیرد و رد نموده است! برده ای که بی چیز و مفلس و کلاه بردار و بی پرواست و ترسی از انحطاط ندارد. نه مال و دارایی دارد که سلطانی از راه برسد و آن را به غارت ببرد و نه در دل نوری و هدایتی کسب نموده است که شیطانی آن را برآید. بزرگ چنین قومی از لرد فرنگی و انگلیسی دستور می گیرد و مرید اوست هر چند که در ظاهر از بایزید بسطامی عارف بزرگ سخن بگوید. آن شیخ به ما تعلیم داد که برای آنکه دین به رونق بیفتد باید در زیر سلطه انگلیس بمانیم و زندگی درست آن است که انسان از خودی و ابتکار محروم باشد تا زندگی سالم و آرامی داشته باشد. دولت و جامعه غیر خود را رحمت و مورد توجه قرار داد و سرانجام با علاقه و رقص هایی که به دور کلیسا نمود از این جهان کوچ نمود و دیگر از او خبری نیست.

آه زان قومی که از پا برفستاد	میر و سلطان زاد و درویشی نژاد
داستان او مپرس از من که من	چون بگویم آنچه ناید در سخن
در گلویم گریه ها گردد گره	این قیامت اندرون سینه به
مسلم این کشور از خود ناامید	عمرها شد، با خدا مردی ندید
لاجرم از قوت دین بد ظن است	کاروان خویش را خود رهزن است
از سه قرن این امت خوار و زبون	زنده بی سوز و سرور اندرون
پشت فکر و دون نهاد و کور ذوق	مکتب و ملای او محروم شوق
زشتی اندیشه او را خوار کرد	افتراق او را ز خود بیزار کرد
تا نداند از مقام و منزلش	مرد ذوق انقلاب اندر دلش
طبع او بی صحبت مرد خبیر	خسته و افسرده و حق ناپذیر
بنده ی رد کرده ی مولا است او	مفلس و قلاش و بی پرواست او
نی به کف مالی که سلطانی برد	نی به دل نوری که شیطانی برد
شیخ او گرد فرنگی را مرید	گر چه گوید از مقام بایزید
گفت دین را رونق از محکومی است	زندگانی از خودی محرومی است
دولت اغیار را رحمت شمرد	رقصها گرد کلیسا کرد و مُرد

(دیوان اقبال، پس چه باید کرد، ص ۳۹۸)

تقلید و اجتهاد

اقبال از فتنه هایی صحبت می کند که از جانب تمدن سرمایه داری غرب جهان اسلام را مورد تهدید قرار داده است بویژه در سرزمین هند که چکمه پوشان انگلیسی دیده می شدند انحطاط مسلمین بیشتر به چشم می آمد. در این دوران سخت و سیاه که عنصر تحرک و پویایی از عموم مردم سلب می شود و وحدت و همدلی در دیدگاه و عمل به تفرقه و نزاع منتهی می شود و ترس و هراس مردم را فرا می گیرد و بساط پیشرفت و رشد مادی و معنوی برچیده می شود و هیچگونه امیدی وجود ندارد که مایه ی سعی و فعالیت ملتی باشد. **این همان عصر انحطاط یک قوم و ملت است!**

در نظر اقبال برای آنکه این دوره ی دشوار با آسیب کمتری سپری شود و نیروها و انرژی ها در جهت مبارزه با دشمن و تفرقه متمرکز و جمع گردد بایستی رأی ها و اندیشه ها یکی باشند و با گذشتگان صالح از قوم، یک ارتباط نزدیکی برقرار نمود که حلقه ی میانی این عصر و مردم با عصر و زمان گذشته **تقلید و پیروی از بزرگان گذشته است**، و این عامل وحدت و اقتدار یک ملت در عصر انحطاط می باشد.

اجتهاد یعنی سعی و تلاش برای راهیابی به اموری که مشکلات جوامع اسلامی را بر طرف نماید. و راه رشد و ترقی را بگشاید. اگر این اجتهاد و راه جدید، مردم را از گذشته جدا نماید و در وحدت صفوف ملت خلل ایجاد کند مایه ی انحطاط و عقب گرد است و اگر در جهت کسب اقتدار گذشته باشد و مردم را در جهت مبارزه با مشکلات بسیج نماید در مسیر نقش آفرینی مثبت قرار می گیرد.

در عصر انحطاط از پدران و سنت های گذشته خود تبعیت نمائید

اقبال می گوید: در هنگامی که استوانه های مستحکم حیات یک جامعه بهم می ریزد و آن قوم دوران انحطاط و زوال را طی می کنند تقلید و پیروی از نظرات بزرگان گذشته ی آن جامعه را به ثبات بر می گردانند. پس بایستی در عصر انحطاط راه پدران خود را که مایه ی اتحاد ماست بشناسیم و پیروی نمائیم و این تقلید، جامعه ما را حفظ خواهد نمود. اقبال توصیه می کند که در زمان انحطاط و عقب گرد که مانند فصل خزان همه ی برگ های درخت هستی یک ملت فرو می ریزد ما نبایستی به امید آینده دور که شاید بهاری فرا رسد از استوانه های محکم جامعه که بزرگان و نخبگان آن هستند دوری نمائیم. حال اگر دریا را گم کرده ایم باید در صدد جبران آن ارزش هایی باشیم که از دست داده ایم. و آن جوی کم آبی که برای ما باقیمانده است محفوظ نگهداریم و به خود متکی باشیم. شاید در این خویشتن داری ملی به سیل کوهستان ها برخورد نمائیم و آن جوی کم آب و باریک ما به رودی خروشان تبدیل شود.

مضمحل گردد چو تقویم حیات	ملت از تقلید می گیرد ثبات
راه آباء رو که این جمعیت است	معنی تقلید ضبط ملت است
بحر گم کردی زیان اندیش باش	حافظ جوی کم آب خویش باش

شاید از سیل قهستان برخورداری باز در آغوش طوفان پروری

کسانی که محفل دیرینه و نام و نشان تاریخی خود را پریشان نمودید و شمع زندگی را در سینه‌ی خود خاموش کردید. نقش توحید و خدا‌باوری را در دل خود حکم نمائید و تثبیت کنید و چاره‌ی کار خود را در تقلید از پدران و گذشتگان خود بیابید. اجتهاد و خودمحموری و گرایش به نظرات گوناگون در زمان انحطاط، قوم را بر هم خواهد پیچید. بویژه اگر این راه حل‌ها از جانب علمایی باشد که از فهم و درک زمانه عاجزند و نظرات مؤثری ندارند. در این موقعیت اقتداء بر رفتگان، ما را بهتر حفظ می‌نماید. قوه تشخیص عقلانی پدران و گذشتگان ما از روی هوی و هوس نیست. چون آنان افراد پاک و خوش‌نیتی هستند که افکار و ایده‌هایشان آلوده به غرض‌ها و پلیدی‌ها نمی‌باشد. و افکار آنان مسائل باریک و مهم را درک می‌کند و در پرهیزگاری و احتراز از خطا و حرام به پیامبر اسلام (ص) نزدیک‌ترند.

ای پریشان محفل دیرینه ات	مرد شمع زندگی در سینه ات
نقشش بردل معنی توحید کن	چاره‌ی کار خود از تقلیدکن
اجتهاد اندر زمان انحطاط	قوم را بر هم نمی‌پیچد بساط
ز اجتهاد عالمان کم نظر	اقتدا بر رفتگان محفوظ تر
عقل آبایت هوس فرسوده نیست	کار پاکان از غرض‌الوده نیست
فکرشان ریسد همی باریک تر	ورع شان بامصطفی نزدیک تر